

بسم الله الرحمن الرحيم



دانشگاه آزاد اسلامی
واحد تهران مرکزی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، گروه الهیات
پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)
گرایش: ادیان و عرفان

عنوان :
حوزه های سکوت و سخن در قرآن و انجیل با تکیه بر تفاسیر عرفانی

استاد راهنما :
دکتر بخشعلی قنبری

استاد مشاور :
دکتر طاهره توکلی

پژوهشگر :
زینب خورسند

زمستان ۹۲

تقديم به بهترين هاى زندگيم

پاسکزاری:

باساس از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر. شعلی قسری که دلسوزانه مرار اهنایی کردند و

سرکار خانم دکتر طاهره توکلی استاد مشاور محترم که زحمات فراوانی را متحمل شدند.

بسمه تعالی

تعهد نامه اصالت پایان نامه کارشناسی ارشد

اینجانب **زینب خورسند** دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد ناپیوسته به شماره دانشجویی **۸۹۰۹۴۰۲۰۹۰۰** در رشته **ادیان و عرفان** که در تاریخ **۹۲/۱۰/۲۵** از پایان نامه خود تحت عنوان **حوزه های سکوت و سخن در قرآن و انجیل با تکیه بر تفاسیر عرفانی**

با کسب نمره **۱۹** و درجه **عالی** دفاع نموده ام بدین وسیله متعهد می شوم :

۱. این پایان نامه حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط اینجانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران (اعم از پایان نامه ، کتاب ، مقاله و ...) استفاده نموده ام ، مطابق ضوابط و رویه های موجود ، نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست ذکر و درج کرده ام.
۲. این پایان نامه قبلاً برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی (هم سطح ، پایین تر یا بالاتر) در سایر دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی ارائه نشده است.
۳. چنانچه بعد از فراغت از تحصیل ، قصد استفاده و هر گونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب، ثبت اختراع و ... از این پایان نامه داشته باشم ، از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوزهای مربوطه را اخذ نمایم.
۴. چنانچه در هر مقطع زمانی خلاف موارد فوق ثابت شود، عواقب ناشی از آن را بپذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با اینجانب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام هیچ گونه ادعایی نخواهم داشت.

نام و نام خانوادگی :

تاریخ و امضاء :

بسمه تعالی

در تاریخ ۹۲/۱۰/۲۵

دانشجوی کارشناسی ارشد زینب خورسند از پایان نامه خود دفاع نموده وبا نمره ۱۹ بحروف
نوزده تمام و با درجه عالی مورد تصویب قرار گرفت.

امضاء استاد راهنما

بسمه تعالی

دانشگاه آزاد اسلامی – واحد تهران مرکزی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

(این چکیده به منظور چاپ در پژوهش نامه دانشگاه تهیه شده است)

نام واحد دانشگاهی: تهران مرکزی	کد: ۱۰۱	کد شناسایی پایان نامه: ۱۰۱۲۰۴۰۱۹۰۲۰۰۵
عنوان پایان نامه: حوزه های سکوت و سخن در قرآن و انجیل با تکیه بر تفاسیر عرفانی		
نام و نام خانوادگی دانشجو: زینب خورسند	تاریخ شروع پایان نامه: ۹۱/۹/۲۰	تاریخ اتمام پایان نامه: ۹۲/۱۰/۲۵
شماره دانشجویی: ۸۹۰۹۴۰۲۰۹۰۰		
رشته تحصیلی: ادیان و عرفان		
استاد /استادان راهنما: دکتر بخشعلی قنبری		
استاد/استادان مشاور: دکتر طاهره توکلی		
<p>چکیده پایان نامه (شامل خلاصه، اهداف، روش های اجرا و نتایج به دست آمده): بیان مسئله : بررسی مقایسه بین سخن و سکوت با توجه به توصیه های دو کتاب آسمانی قرآن و انجیل در راستای نزدیکی بیشتر بین پیروان هر دو دین.</p> <p>هدف عمده این تحقیق، بیان اهمیت سخن و سکوت در راستای ایجاد تعامل بین پیروان دو دین اسلام و مسیحیت و همچنین بررسی مقایسه ای بین سخن و سکوت از نظر معنا و مفهوم و بررسی جایگاه هریک از آنها است، که در این راستا از قرآن و انجیل و تفاسیر این دو، استفاده شده است. تا شاید آغازی باشد برای نشان دادن اهمیت فراوان این مسأله و تهیه پژوهشی جامع، کاربردی و همه فهم با الگوبری از راهنماییهای آیات قرآن و انجیل و ارائه آنچه که بکارگیری آن منجر به سعادت و قرب الهی شود زیرا اغلب مواقع، شناخت نسبت به یک مسأله، موجب رعایت آن میگردد.روش این تحقیق، بر اساس روش مقایسه ای ، تفسیری و بعضاً تحلیلی است.</p> <p>واژگان مرتبط: قرآن، انجیل، سخن، سکوت</p>		

نظر استاد راهنما برای چاپ در پژوهش نامه دانشگاه مناسب است ☐ تاریخ و امضا:

☐ مناسب نیست

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۱
فصل اول (کلیات).....	۱۰
فصل دوم (سخن و سکوت در انجیل).....	۱۶
واژه شناسی سخن و سکوت.....	۱۷
تعریف واژه لوگوس.....	۱۷
مفهوم کلمه در مسیحیت.....	۱۸
معنای کلمه در عهد جدید.....	۲۲
مبانی.....	۲۳
مبنای خداشناسی سخن.....	۲۳
مبنای انسان شناسی سخن.....	۲۸
مبنای خداشناسی سکوت.....	۲۹
مبنای انسان شناسی سکوت.....	۳۰
سخن.....	۳۳
سخن در رابطه انسان با خدا.....	۳۳
زمینه ها.....	۳۳
سخن با خدا.....	۳۴
عوامل.....	۳۵
انواع.....	۳۷
دعا.....	۳۸
موانع.....	۳۹
آثار.....	۳۹

۳۹	راهی برای اعتراف.....
۴۰	نجوای با خدا.....
۴۳	سخن در رابطه انسان با خود.....
۴۳	زمینه ها.....
۴۳	انواع.....
۴۳	موانع.....
۴۳	تهمت زدن.....
۴۴	سوگند خوردن.....
۴۵	آثار.....
۴۵	احساس حضور خدا.....
۴۵	نجات انسان.....
۴۵	شرایط نجات انسان.....
۴۶	دست یافتن به معرفت:.....
۴۶	سخن در رابطه انسان با دیگران.....
۴۶	آداب و شرایط سخن گفتن.....
۴۸	ماندگار بودن کلام خدا.....
۴۸	موانع.....
۴۹	توهین و دشنام دادن.....
۴۹	آثار.....
۵۰	سخن در تفکر عرفانی.....
۵۰	سکوت.....
۵۰	سکوت در رابطه انسان با خدا.....
۵۰	زمینه ها.....

عوامل.....	۵۱
انواع.....	۵۳
سکوت معرفت شناسانه:.....	۵۳
موانع.....	۵۳
آثار.....	۵۵
شنیدن سخن خدا.....	۵۵
فهم کتاب مقدس.....	۵۶
رسیدن به حیات باطنی.....	۵۶
فهم سخن خدا.....	۵۷
سکوت در رابطه انسان با خود.....	۵۷
زمینه ها.....	۵۷
انواع.....	۵۷
موانع.....	۵۸
آثار.....	۵۹
نجات از ابتلائات.....	۵۹
رسیدن به حیات باطنی.....	۶۰
نجات انسان.....	۶۰
سکوت در رابطه انسان با دیگران.....	۶۱
زمینه ها.....	۶۱
در باب عشق به عزلت و سکوت.....	۶۱
انواع.....	۶۱
سکوت دهان.....	۶۱
سکوت ذهن.....	۶۲

سکوت اراده.....	۶۲
آثار.....	۶۲
فصل سوم (سخن و سکوت در قرآن).....	۶۴
واژه شناسی.....	۶۵
قول:.....	۶۵
نطق:.....	۶۷
کلام :.....	۶۷
بررسی واژه کلام در قرآن.....	۶۷
بیان:.....	۷۰
بلاغت:.....	۷۰
فصاحت:.....	۷۰
نصت:.....	۷۱
سکوت :.....	۷۱
بررسی واژه سکوت در قرآن.....	۷۳
صمت:.....	۷۳
بررسی واژه صمت در قرآن.....	۷۵
مبانی.....	۷۶
مبنای خداشناسی سخن.....	۷۶
مبنای انسان شناسی سخن.....	۷۸
مبنای خداشناسی سکوت.....	۸۲
مبنای انسان شناسی سکوت.....	۸۵
سخن.....	۸۸
سخن در رابطه انسان با خدا.....	۸۸

انواع.....	۸۸
انواع سخن خدا با انسان.....	۸۸
دعا و نجوا:.....	۹۰
خفوت.....	۹۱
همس:.....	۹۲
کلام قولی (وحی).....	۹۲
کلام فعلی (خلقت).....	۹۳
موانع.....	۹۷
کافر بودن:.....	۹۸
سخن در رابطه انسان با خود.....	۹۹
عوامل.....	۹۹
موانع.....	۱۰۰
آثار.....	۱۰۰
سخن در رابطه انسان با دیگران.....	۱۰۱
آداب و شرایط سخن گفتن.....	۱۰۱
میانۀ روی در گفتار.....	۱۰۳
شناخت و آگاهی.....	۱۰۴
سنجیده گویی.....	۱۰۵
قابل فهم بودن گفتار.....	۱۰۶
پر مغز بودن کلام.....	۱۰۶
گزیده گویی.....	۱۰۷
استواری در سخن.....	۱۰۷
جذاب بودن گفتار.....	۱۰۸

عفت در کلام.....	۱۰۹
ادب و متانت.....	۱۰۹
صدق و راستی.....	۱۱۱
آهنگ ملایم.....	۱۱۲
نرمی در سخن.....	۱۱۳
آسان گویی.....	۱۱۴
حسن مطلع و حسن ختام.....	۱۱۵
آداب سخن شنیدن.....	۱۱۶
تحقیق در راوی.....	۱۱۷
تحقیق در مروی.....	۱۱۸
گلچین کردن.....	۱۱۸
آداب گفت و گو.....	۱۱۸
توجه کردن به طرف مکالمه.....	۱۱۹
گفتگو به صورت نجوا نباشد:.....	۱۱۹
جدل نباشد:.....	۱۱۹
انواع.....	۱۲۰
گفتار:.....	۱۲۱
نوشتار.....	۱۲۱
اعمال ، رفتار و حالات انسان.....	۱۲۳
موانع (آفات سخن).....	۱۲۵
آثار.....	۱۲۷
اقرار به ایمان.....	۱۲۸
پرورش و پالایش روحیه مومنانه.....	۱۲۸

۱۲۹.....	بیان شگفتیهای خلقت (خداشناسی).....
۱۳۰.....	تعمیم و هدایت و تربیت.....
۱۳۲.....	شکر نعمت.....
۱۳۲.....	تفهیم و تفاهم.....
۱۳۳.....	نفوذ و تأثیرگذاری.....
۱۳۴.....	پرسش از مجهولات (کسب دانش).....
۱۳۴.....	درمان افسردگی روح.....
۱۳۵.....	تمایز میان افراد.....
۱۳۶.....	سخن در تفکر عرفانی.....
۱۳۷.....	سکوت.....
۱۳۷.....	سکوت در رابطه انسان با خدا.....
۱۳۷.....	زمینه ها.....
۱۳۹.....	عوامل.....
۱۴۰.....	سکوت حضرت مریم:.....
۱۴۴.....	انواع.....
۱۴۴.....	سکوت به هنگام وحی.....
۱۴۴.....	سکوت جنیان هنگام قرائت قرآن:.....
۱۴۵.....	سکوت مسلمانان هنگام قرائت قرآن.....
۱۴۶.....	سکوت در رابطه انسان با خود.....
۱۴۶.....	انواع.....
۱۴۷.....	سکوت ذهن.....
۱۴۷.....	سکوت نوشتاری.....
۱۴۸.....	سکوت نشان دار.....

سکوت معنایی.....	۱۴۸
سکوت به عنوان تعامل.....	۱۴۸
آثار.....	۱۴۹
سکوت در رابطه انسان با دیگران.....	۱۵۰
انواع.....	۱۵۰
سکوت مشرکان.....	۱۵۰
سکوت در نماز جماعت.....	۱۵۰
موانع.....	۱۵۰
سکوت در برابر منکرات و گناهان جامعه.....	۱۵۰
آثار.....	۱۵۱
سکوت در تفکر عرفانی.....	۱۵۳
سکوت سالکانه.....	۱۵۶
سکوت اخلاقی.....	۱۵۶
سکوت در مقام تعلیم.....	۱۵۸
سکوت رازدارانه (سکوت بر اسرار).....	۱۶۱
سکوت از سر تنهایی (سکوت در برابر نامحرم):.....	۱۶۴
سکوت عارفانه:.....	۱۶۵
سکوت معرفت شناختی:.....	۱۶۶
شهود جلالی:.....	۱۶۷
شهود جمالی:.....	۱۶۸
سکوت در مقام عشق (سکوت عشق آمیز):.....	۱۶۸
سکوت در مقام فنا (سکوت فنا آمیز).....	۱۶۸
فصل چهارم (مقایسه).....	۱۶۹

الف) سخن	۱۷۰
سخن در رابطه انسان با خدا در قرآن و انجیل	۱۷۰
سخن در رابطه انسان با خود در قرآن و انجیل	۱۷۳
سخن در رابطه انسان با دیگران در قرآن و انجیل	۱۷۶
ب) سکوت	۱۷۸
سکوت در رابطه انسان با خدا در قرآن و انجیل	۱۷۸
سکوت در رابطه انسان با خود در قرآن و انجیل	۱۷۹
سکوت در رابطه انسان با دیگران در قرآن و انجیل	۱۸۱
نتیجه:	۱۸۱
فهرست منابع و مآخذ	۱۸۵

مقدمه

دلیل انتخاب این موضوع این بود که به نظر می‌رسید اگر انسانها به اهمیت زبان خودشان آگاه بودند، اگر میدانستند که درباره سکوت، دین چه سفارشات دارد، اگر میدانستند که در آیات قرآن چندین بار خداوند کریم، به چگونه صحبت کردن اشاره کرده است (در انجیل هم همینطور)، سعی میکردند که هر حرفی را بر زبان نراندند و یا حتی گاهی اوقات سعی کنند سکوت را تجربه کنند.

علت انتخاب کتاب انجیل در کنار کتاب قرآن این بود که تا کنون به این موضوع در هیچ مقاله‌ای و یا پایان‌نامه‌ای به طور مشخص پرداخته نشده و جای این موضوع در بین پایان‌نامه‌ها خالی بود.

در قرآن کریم و انجیل کتابهایی به این موضوع پرداخته اند از قبیل: سخن یا سکوت از احمد رضوی، دایره المعارف‌های اسلامی و دایره المعارف کتاب مقدس، تفاسیر شیعه، کتب نوشته شده توسط عارفان مسیحی، فلسفه و ساحت سخن از استاد دینانی و بسیاری از کتب دیگر بهره برده شد و همچنین از نرم افزار تفسیر جامع نور و احادیث نور نیز استفاده شده است. از پایان‌نامه‌ای هم شد تحت عنوان: «بررسی مقایسه‌ای سکوت و صمت از دیدگاه قرآن و سنت» که به بحث سکوت با نگاهی کاملاً متفاوت نسبت به این رساله پرداخته بود.

اینکه هم بحث گسترده‌ی سخن و هم بحث سکوت با آن همه اهمیتش در دو کتاب آسمانی در یک رساله بررسی شود، کاری بس دشوار بود. انشاءالله که مورد عنایت حضرت حق تعالی قرار گیرد. سؤالات اساسی که در راستای روشن نمودن ابهامات مسأله و در نتیجه صحت یا سقم پیش فرضهای این نوشته قابل طرح است عبارتند از:

۱- جایگاه سخن و سکوت در آیات قرآن چگونه است؟

۲- جایگاه سخن و سکوت در آیات انجیل چگونه است؟

۳- با توجه به آیات قرآن و انجیل، وجوه اشتراک و اختلاف سخن و سکوت در انجیل و قرآن کدامند؟

اینک به شرح مختصری درباره سخن و سکوت میپردازیم تا اهمیت این موضوع برای خوانندگان این رساله روشن گردد:

سکوت و سخن گفتن دو حقیقت متقابل می‌باشد که بنا به تعریف اهل منطق تقابل آنها را غیر قابل اجتماع و غیر قابل افتراق دانسته اند. بدین معنی که در هر حال انسان باید در یکی از دو حالت نطق یا سکوت باشد و اجتماع این دو یا نبود این دو غیر ممکن است.

از اینرو از دیر باز همواره این دو وضعیت در برابر هم قرار داشتند. سخن گفتن و سکوت دو مقوله ای هستند که از دیرباز درباره نیکویی هر کدام از آنها میان فلاسفه و عرفا و اهل طریقت و پیروان شریعت بحث و گفتگو بوده است. گروهی در عین اقرار به اینکه نطق و توانایی سخن گفتن انسان را یکی از بزرگترین موهبت‌های الهی دانسته اند. لیکن در عین حال سکوت را به عللی نیکو دانسته اند و آن را مدح کرده و مردمان کم سخن را ممدوح دانسته اند و جمعی دیگر، بالعکس سکوت را مذمت کرده و سخن گفتن را شان انسان عاقل دانسته اند.

آلدوس هاکسلی می‌گوید: «سخنانی را که ما بر زبان می‌آوریم در یک تقسیم بندی کلی بخش اعظم آنها را می‌توان در سه عنوان اصلی طبقه بندی کرد: سخنانی که از سربدخواهی و بی انصافی نسبت به ممنوعان صادر شده‌اند. سخنانی که از سر حرص و طمع و شهوت و حب ذات صادر شده‌اند و سخنانی که از سر حماقت صادر شده‌اند و بی جهت و بی مناسبت و صرفاً برای اینکه هیاهویی گنج کننده و آشفتگی آور به پا کرده باشیم اداء شده‌اند. اینها سخنانی لغوند؛ و اگر دقت کنیم خواهیم دید که این سخنان معمولاً از سخنانی که به حکم عقل، محبت و شفقت، یا ضرورت به زبان می‌آیند بیشترند. و اگر سخنان ناگفته‌ی حدیث نفس ابلهانه و پایان‌ناپذیر ذهنی‌مان را نیز به حساب آوریم پرشمارتر بودن سخنان لغو، در مورد بیشتر ما، به طریق قاطع و چشمگیر آشکار می‌شود.»

حفظ زبان که در واقع حفظ ذهن نیز هست، از دشوارترین و دقیق‌ترین ریاضتها بلکه سودمندترین آنهاست. در این رابطه غزالی می‌گوید: «به طور کلی، سخنان انسان چهار نوع می‌باشد یک نوع، ضرر دارد بدون منفعت. یک نوع، منفعت دارد بی ضرر. نوع سوم، منفعت دارد با ضرر. نوع چهارم نه منفعت دارد نه ضرر. آنکه ضرر دارد بدون منفعت نباید گفت. آنکه ضرر و منفعت هر دو را دارد در صورتی که ضررش بیشتر باشد، نباید گفت. آن هم که نه فایده و نه ضرر، گفتنش باعث ضایع شدن زمان و سبکی انسان است، پس نباید گفت. باقی می‌ماند سخنی که منفعت دارد بدون ضرر و آنکه

منفعتش از ضررش بیشتر است. بنابراین از سخنانی که مردم می‌گویند تقریباً سه چهارم باید ترک شود و فقط یک چهارم آن گفته شود. تازه این یک چهارم مفید، ممکن است آمیخته شود به ریا و تصنع و غیبت و خودستایی و مانند آن که هر کس فطانت آن را ندارد که بتواند این دقایق را دریابد و درک کند» بعضاً سخنانی که مطرح می‌شوند هیچ نتیجه مثبتی به همراه ندارند و بلکه موجب رنجش خاطر مخاطب می‌گردند. نقل است از: «شیخ ابوالحسن خرقانی» پرسیدند: «جوانمردی چیست؟» گفت: «ترک آزار» گفتند: «تا چه حد؟» گفت: «تا آنکه که برادری دسته‌ای گندنا خریده باشد و تو او را گویی که این گران خریده‌ای، آزار وی کرده باشی.» از افسون و فریبندگی سخن گفتن در امان ماندن مشکل است و نمی‌توان به آسانی از عهده‌اش بیرون آمد برای سکوت آنگونه که بعضی از صاحب نظران مانند مولینوس کشیش و عارف اسپانیایی ترازبندی کرده‌اند، سه مرتبه از سکوت می‌توان در نظر گرفت: نازلترین مرتبه آن سکوت دهان می‌باشد که انسان در سخن گفتن به حداقل اکتفا کند و زبان را مسئول سخنانش بداند. بالاتر از آن سکوت ذهن می‌باشد که ذهن انسان از تلاطم و ناآرامی و هیاهوهای درونی خالی باشد و آرامش و سکوت را تجربه نماید و بالاتر از آن آرام کردن آوای تمنا و ندای نفرت در ساحت اراده می‌باشد. قرن بیستم و بعد از آن هیاهوهای جسمانی ذهن و خواهش‌ها بسیار فراگیر شده‌اند و امکانات فن آوری وقف تاخت و تاز به حریم سکوت شده‌اند و هر اندازه خود را انسان کامیاب‌تر می‌بیند همانقدر به سمت ناکامی سوق داده می‌شود.

انسان به طور طبیعی دوست دارد سخن بگوید و درباره اموری که دوست دارد با دیگران گفت و گو کند. سخن گفتن کارآمدترین ابزار برای معرفی شخصیت انسان‌ها و تمایلات آنان است، اما باید از این قوه در جهت درست استفاده نمود و در جایی که لازم است آن را به کار بست.

انسان از طرف خدا امانتدار عقل و زبان است و زمانی می‌تواند به داشتن این دو نعمت بزرگ مباحثات نماید و خود را از حیوان، برتر بداند که عقل را بر همه تمایلات خود، حاکم سازد و از فرمانش پیروی کند و زبان را با موافقت عقل، به کار اندازد و در حد اجازه و امضاء عقل، سخن بگوید. کسانی که برای شناخت روا از ناروا و تمیز حق از باطل، از عقل، استمداد نمی‌جویند و در عقاید و اخلاق، گفتار

و رفتار حرکات و سکناات خود به هدیت عقل اعتنا ندارند و از فرمانش اطاعت نمیکنند نه تنها از حیوانات، برتر نیستند بلکه از تمام جانوران، پست ترند.

یکی از نشانه های فهمیدگی انسان این است که کمتر سخن بیهوده می گوید. زیرا موجب اتلاف وقت خود و دیگران و مانع برای ذکر و فکر می شود. علاج بیهوده گویی، کنترل زبان و ساکت بودن و تکلم به مقدار نیاز و در صورت ضرورت دینی یا دنیایی است، زیرا زبان یگانه ابزار تیزی است که با استعمال زیاد تیزتر می گردد.

همانطور که «دیل کارنگی» می گوید: سخن و سخن گفتن نوعی سفر است که باید به مقصد برسد و به همین دلیل می بایست پیش از سفر نقشه ای به همراه داشت. سخن نیز باید همراه با تدبر و محاسبه بر زبان جاری گردد تا احیاناً عواقب نامطلوبی برای شخص گوینده با دیگران نداشته باشد. بعضاً خرمن طاعت چند ساله را یک سخن بر باد می دهد.

شخص عاقل باید بداند چیزی که از آن بیشتر استفاده می کند احتمال ضربه خوردن از آن هم بیشتر است اگر در جامعه ای برچسب زدن ها و لعن و تهمت و نظایر اینها جاری و رایج است به خاطر این است که نسبت به تبعات سهمگین این کارها و بزرگی گناه توجهی بایسته نمی شود.

سقراط هم گوید: «پیش تمام دشمنان به نزدیک ترین دشمن که زبانت می باشد توجه داشته باش». و البته مواردی نیز هست که باید سخن گفت مثلاً وقتی حقیقتی مکتوم می ماند و شهادتی باید ادا شود یا حق مظلومی اعاده شود و نظایر اینها. همچنین اگر کسی منصفانه قضاوت کند می بیند که چقدر حرف گفتنی کم دارد و نباید انتظار داشته باشد که دیگران ساکت باشند تا او سخن بگوید و متکلم وحده باشد. غالباً پس از زمان کوتاهی سخنان قابل عرضه ما ته می کشند و پس از آن دیگر نوبت به بافتن می رسد خیلی کم اند اشخاصی که مانند دریا و اقیانوس عمیق و گسترده باشند. بعضی ها شبیه پیمانه هستند دکتر شریعتی در کویر می گوید: پیمانه، پیمانه است. چه با شیر خشک پر شده، باشد و چه با شیر و نظایر اینها، مهم دریا بودن است. مولانا گوید:

آسمان شو، ابر شو، باران ببار	ناودان آبش نمی آید به کار
آب باران باغ صد رنگ آورد	ناودان همسایه در جنگ آورد

اینک اهمیت سکوت را در این مجال کوتاه بیان میکنیم. همانطور که میدانیم، عمر، آنقدر طولانی نیست که صرف قیل و قال و بیهوده‌گویی شود. رابطه ما با جهان توسط زبان عموماً شکل می‌گیرد و ما به نوعی با کلام آمیخته‌ایم. «از حکایت خود حکایت گشته‌ایم» و لغزش‌های زیادی متوجه زبان ماست کمتر کسی است که به یکی یا چند مورد از آفات زبان مبتلا نباشد حتی کسانی که مواظب هستند چه رسد به کسانی که پاک خود را رها کرده‌اند ممکن است مسائلی به لحاظ فقهی حرام شمرده نشود مانند «خوض فی مالا یعنی» ولی به لحاظ اخلاقی قبیح و مذموم باشد مانند سخن زائد گفتن، فضل فروشی و نظایر اینها، نه فقط شخص را بلکه جمع را به هلاکت می‌اندازد.

سکوت، عامل تغییر نظام و تحول فرد و جامعه میشود» همچنانکه فرد در هاله ای از سکوت، میانیدشد و مسیر تازه ای را برای «رفتن» انتخاب می‌کند. جامعه نیز آن زمان که بار سنگین استعمار را بر دوشهای خود به سختی احساس کرد می‌تواند در سکوت عظیم خود به اصیل ترین راه بیندیشد و راه خود را بیابد.

انسانهای متعالی قدرت سکوت داشته‌اند می‌توانستند بر لب خود مهر نهند و به امری که به آنها ربطی ندارد نپردازند و دنبال اظهار نظرهای بی وجه و بی‌مورد نروند. بعضاً سخنی دل کسی را آنگونه می‌رنجانند که دیگر قابل ترمیم نیست. به قول مولوی:

ظالم آن قومی که چشمان دوختند وز سخنها عالمی را سوختند.

سکوت ، انسان را در مقابل بسیاری از گناهان بیمه می‌کند و او را به فکر و اندیشه که سرچشمه ی حیات معنوی اوست دعوت می‌کند، به همین دلیل افراد ساکت فکور ، پرمایه و اهل علم هستند، به عکس افراد پرحرف غالباً کم مایه اند و کمتر از خود عمل نشان می‌دهند . سکوت بهترین وسیله برای زنده کردن نیروی اندیشه است زیرا هنگام سخن گفتن نیروهای فراوان فکری مصرف می‌شود. اگر این انرژیها ذخیره شود نیروی عظیمی را تشکیل خواهد داد که به وسیله ی آن حقایق بزرگی را می‌توان درک نمود، به علاوه سکوت آرامش بخش روح و تعدیل کننده احساسات است و پرحرفی که نقطه ی مقابل سکوت است انسان را لأبالی بار می‌آورد ، زیرا لغزشهای انسان را زیاد و حیا را

کم می کند و با شکسته شدن سدّ حیا که نتیجه کثرت لغزشهاست اعمال خلاف را برای شخص ساده می نماید.

نکته مهم در ارتباط با سکوت این است که سکوت صرفاً به معنی حرف نزدن و سخن نگفتن نمی باشد که جنبه انفعالی صرف داشته باشد بلکه به نوعی فعالیت است و کنش گری و «سرشار از گفتنی ها» می باشد. سکوت مواجهه با امر مطلق می باشد. مولانا گوید:

خامشی بحرست و گفتن همچو جو بحر می جوید تو را جو را مجو
از اشارت های دریا سر متاب فهم کن والله اعلم بالصواب

در قرآن کریم و انجیل نیز به اهمیت سخن و سکوت پرداخته شده است که در طول رساله به جزئیات آن پرداخته شده است.

به عنوان نمونه به حدیثی از امام جعفر صادق (ع) اشاره میکنیم: ایشان پس از بیان فایده های سکوت میفرمایند:

«دهان فروبند و تا مجبور نشدی لب به سخن مگشای، به ویژه اگر کسی را پیدا نکنی که برای خدا و در راه خدا با او گفتگو کنی».

آنگاه فرمود: «وسیله هلاکت و نجات مردم سخن گفتن و سکوت است. پس خوشا به حال کسی که توفیق شناخت سخن خوب و بد را پیدا کند و به فواید و آثار پسندیده کم گویی و سکوت آگاه گردد، زیرا سکوت از اخلاق انبیای الهی و شعار بندگان برگزیده خداوند است و اگر کسی ارزش و قدر کلام را بداند بیجا سخن نمی گوید و سکوت را شعار خود قرار می دهد و کسی که بر لطایف سکوت آگاهی و اشراف داشته باشد و صمت و خاموشی را امین خزاین و اسرار دل خویش قرار دهد چنین شخصی گفتار و خاموشی اش هر دو عبادت می شود و کسی جز خدا به حقیقت این عبادت آگاهی ندارد».

نقل شده است که در بنی اسرائیل اگر کسی می خواست عابد بشود پیش از آن ده سال خاموشی می گزید. (کافی، ج ۲) آیه الله بهاءالدینی می فرماید: «من سیزده ساله بودم در کوه خضر قم سیدی بود که به او سید سکوت می گفتند که آن موقع ۲۰ سال بود حرف نزده بود آن سید در آتش را بسته بود». واقعاً دهان و زبان بعضاً آتش هستند. آنگونه که مولانا می گوید:

ای زبان هم آتش و هم خرمنی چند آتش اندر این خرمن زنی

اکنون در راستای رسیدن به پاسخ سؤالات فوق و ارزیابی پیش فرضهای پایان نامه، این تحقیق را در سه فصل، مورد ارزیابی قرار میدهیم:

فصل اول تحت عنوان کلیات. دارای دو بخش است: بخش اول، سکوت و بخش دوم، سخن. که هریک را به طور اجمالی توضیح داده و به جایگاه و ارزش آنها میپردازد.

فصل دوم تحت عنوان سخن و سکوت در انجیل، که دارای چهار بخش است: بخش اول، واژگان مرتبط با سخن و سکوت. بخش دوم، مبانی سخن و سکوت در انجیل مورد بررسی قرار گرفته است. فصل سوم، سخن در سه رابطه (انسان با خدا، انسان با خود، انسان با دیگران) و بخش چهارم، سکوت در سه رابطه (انسان با خدا، انسان با خود، انسان با دیگران) بررسی شد. در ذیل هر رابطه ای، زمینه ها، عوامل، انواع، موانع و آثار آنها شرح داده شده است.

در این فصل، ابتدا واژگان مرتبط با سکوت و سخن در انجیل پرداخته شد و در بخش دوم به مبانی سکوت و سخن در انجیل پرداخته شد. مبانی در دو قسمت انسان شناسی سخن و سکوت و همچنین خداشناسی سخن و سکوت تقسیم شد.

فرض ما در این فصل بر این بود که با توجه به روزه سکوت که در میان مسیحیان جایگاه ویژه ای دارد؛ و با توجه به مطالبی که از فیلسوف مسیحی، وینگشتاین در کتاب سکوت و معنا از سروش دباغ، میبینیم که در انجیل نیز سفارشات در این باب شده است. پیش فرض ما این بود که با توجه به این مطلب، درباره چگونگی سخن گفتن و اهمیت آن نیز سفارشات شده باشد. با توجه به بررسی های انجام شده، دیدیم که در برخی آیات انجیل، اشاره به چگونگی سخن گفتن داشت. در برخی آیات نیز گناهان زبان را بر شمرده است. درباره سکوت نیز در کتب عرفای این دین، سفارشات بسیاری شده است.

با توجه به آنچه ذکر شد، نتیجه گرفتیم که بحث زبان و سخن و رعایت آن که گاهی منجر به سکوت می شود، در انجیل از اهمیت زیادی برخوردار بوده و پیروان این دین را موظف به رعایت آن می نماید.

فصل سوم تحت عنوان سخن و سکوت در قرآن نیز دارای چهار بخش است. که عیناً موضوعاتی که در انجیل مطرح شد در قرآن نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

در بخش واژگان، همانند انجیل البته کمی گسترده تر، به بررسی لغات مرتبط با بحث پرداختیم. در بخش مبانی نیز همانند انجیل، مطالب به دو حوزه انسان شناسی سخن سکوت و خداشناسی سخن و سکوت تقسیم بندی شد.

در بخش سوم، سخن در سه رابطه ای که در فصل انجیل مطرح شد، مورد بررسی قرار گرفت و در بخش چهارم به سکوت در همان سه رابطه پرداختیم.

در قرآن کریم، فرض ما بر این بود که قرآن بر آداب سخن و مراقبت از زبان تاکیدات فراوانی دارد. در بحث سکوت با توجه به اهمیت آن و اثرات رعایت این مسئله در جامعه و حتی در خود انسان، سفارشات شده است.

با بررسی آیات قرآن که فراوان در این باب سخن گفته شده است، به اهمیت ویژه آن پی بردیم. قرآن کریم در آیات زیادی، توصیه به رعایت زبان و چگونگی سخن گفتن اشاره کرده در این فصل به این نتیجه رسیدیم که زبان اهمیت زیادی دارد و رعایتش میتواند انسان را بهشتی کند و عدم رعایت آن نیز انسان را جهنمی سازد.

در باب سکوت نیز آیاتی که درباره حضرت مریم و یا حضرت زکریاست که اشاره به جایگاه والای سکوت دارد. در این بحث از احادیث پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و عرفای بزرگ تشیع استفاده شد. فصل چهارم، به مقایسه سکوت و سخن در قرآن و انجیل پرداخته شده است. در واقع، به بررسی تفاوتها و شباهتهایی که در قرآن و انجیل، درباره سکوت و سخن آمده است، پرداخته شد. در نهایت نتیجه گرفتیم که:

سکوت مقدمه نطق حقیقی می باشد و در احادیث نیز آمده است: «رُبَّ سَكُوتٍ أُبْلَغُ مِنْ كَلَامٍ» به گفته ابن عربی: «خاموشی مقام وحی است و نتیجه معرفت و شناخت خداوند می باشد» تا در اول خموش نشد مریم در نیامد مسیح در گفتار

سنایی غزنوی

به عبارتی دیگر می‌توان حد و مرز سکوت و سخن را در دو معیار زیر خلاصه کرد :

- ۱ - اگر گوینده، نفس و هوای نفس است، باید خموشی گزید و لب از خیر و شر فرو بست و اگر حق است که به زبانِ تو به سخن در می‌آید، گفتن، ضرورت و تکلیف است .
- ۲ - اما « گفتنی » که ضرورت و تکلیف است هم، صرفاً باید زمانی صورت گیرد که این گفتن، راه اتصال و مفاهمه را باز نماید و چنانچه ظنّ انفصال و سوء تفاهم باشد، باز هم خموشی ارجح است.

فصل اول (کلیات)

با توجه به تعریفی که اهل منطق از انسان کرده اند مابه التمايز او را از ساير حيوانات، نطق و ناطقيت قرار داده اند و انسان را حيوان ناطق شمرده اند. نطق در حقيقت يکي از مهمترين تفاوت هاي انسان از ديگر جانداران است، ليکن اهميت آن با توجه به قوه عقل و درک انسان افزايش مي يابد و در واقع اين قوه عقل و هوش و ادراک انسان است که موضوعي براي سخن گفتن و نطق انسان به وجود مي آورد، زيرا انسان تنها از راه سخن گفتن و نطق است که مي تواند مکنونات قلبي و خواسته هاي دروني و تفکرات و اندیشه ها را بيان و آشکار کند. از اين رو نطق مهمترين وسيله براي بيان و کشف خواسته ها و مکنونات دروني انسان است. قوه درک و تعقل و شعور و فهم و آگاهی در انسان قوه ای است که با توجه به مصالح و مفاسد، احکام مطابق با مصلحت انسان را صادر کرده و انسان را به انجام آن وای می دارد. همواره سکوت و سخن گفتن دو حقيقت متقابل می باشد که بنابر تعريف اهل منطق تقابل آنها را غير قابل اجتماع و غير قابل افتراق دانسته اند، بدین معنی که در هر حال انسان بايد در يکي از دو حالت نطق يا سکوت باشد و اجتماع اين دو و يا نبود اين دو غير ممکن است. از اين رو از ديرباز همواره اين دو وضعيت در برابر هم قرار داشته اند، ليکن همواره جنبه سخن گفتن بر سکوت و خاموشي غلبه داشته است. و سخن گفتن وسيله ای برای آشنایی، ابراز مافی الضمير، بيان خواسته ها، بيان آرزوها و ... بوده است.

سخن گفتن و سکوت دو مقوله ای هستند که از ديرباز درباره نیکویی هرکدام از آنها میان فلاسفه و عرفا و اهل طريقت و پيروان شريعت بحث و گفتگو بوده است. گروهی در عين اقرار به اين که نطق و توانایی سخن گفتن انسان را يکي از بزرگترين موهبت هاي الهی دانسته اند، ليکن در عين حال سکوت را به عللی نیکو دانسته و آن را مدح کرده و مردمان کم سخن را ممدوح دانسته اند. و جمعی

دیگر بالعکس سکوت را مذمت کرده و سخن گفتن را شان انسان عاقل ناطق دانسته اند. اصل سخن گفتن حقیقتی است که با زندگی اجتماعی انسان همراه است و بدون آن زندگی اجتماعی انسانها سخت و دشوار می شود، ولی تمامی انسانها و هر دو گروه طرفدار برتری سکوت بر سخن گفتن و بالعکس اصل ناپسندی و زشتی سخن بیهوده و نادرست گفتن را پذیرفته اند و دسته ای از سخن گفتن ها را زشت و نادرست می دانند و سکوت را برآن ترجیح می دهند.

برخی از مذاهب و فرقه های دورن گرا که رستگاری و سعادت و نیکبختی انسان را در فرورفتن انسان در خود و دوری گزیدن از هموعان و جامعه و عدم ابراز تمایلات نفسانی خود می دانند، بزرگترین مروجان و مبلغان و توصیه کنندگان به سکوت و خموشی می باشند. اینان انسان را موجودی با نفس پلید، افزون گرا، فزون طلب، شهوت پرست، حریص، طماع، خودخواه، ظالم، جنایت پیشه، قدرت طلب، انحصار طلب و دارای اینگونه از صفات مذموم می دانند و تنها راه سعادت و خوشبختی را سرکوب شدید این خواسته های نفسانی می دانند که یکی از بهترین راههای آن خموشی و سکوت و امتناع از سخن گفتن است که عامل مهمی در دوری گزیدن از مزدم و عدم ابراز تمایلات نفسانی و در نهایت زدودن آن از صفحه فکر و اندیشه می باشد. این خموشی و سکوت به تدریج تمایلات شرورانه انسان را سرکوب کرده و در دراز مدت کم رنگ و در نهایت به طور کامل از صفحه ذهن و تمایلات نفسانی می زداید. با توجه به این تفکر فلسفی و اندیشه و رفتار عملی است که از دیرباز نخستین دستور العمل مرتاضان، صوفیان، دیرنشینان، راهبان، درویشان، علمای اخلاق و دیگر گروه ها و فرقه ها و نحله ها و مذاهبی که چنین اندیشه ای را پذیرفته و به اجرا می گذارند (اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان) همانا سکوت است. اینان نخستین قدم و گام سالک در راه را با ریاضت و تمرین سکوت آغاز می کنند، و معتقدند که سالک باید زبانی خاموش اما دلی پر جوش و خروش داشته باشد تا بتواند تاب و توان تحمل حقایق را بنماید. دوره سکوت گرچه در سالکان متفاوت است لیکن همواره به عنوان اصلی از اصول زندگانی این افراد به شمار می رود و همواره در طول زندگانی خود ملزم به پایبندی به آن هستند. و اصل اولی نزد آنها سکوت و خاموشی است مگر ضرورتی اقتضای سخن بکند.

در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه زبان با فکر و اخلاق اشاره شده است از جمله:

۱- در حدیث معروفی از امام علی بن ابیطالب علیهما السلام می‌خوانیم: « مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ » (هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می‌پرد، یا آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می‌گردد، آشکار می‌شود!) (نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۶). این سخن که می‌تواند یکی از پایه‌های روانکاوی و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آینه تمام نمای روح آدمی است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: « الْإِنْسَانُ لُبُّهُ لِسَانُهُ » (خلاصه وجود انسان در زبان اوست!) (بحار، جلد ۷۸، صفحه ۵۶)

۳- در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «قلت اربعا، انزل الله تصدیقی بها فی کتابه، قلت المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تكلم ظهر، فانزل الله تعالى و لتعرفن-هم فی لحن القول، قلت فمن جهل شیئا عاداه، فانزل الله، بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه، و قلت قیمه كل امرء ما يحسن، فانزل الله فی قص-ه طالوت ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم، و قلت القتل یقل القتل، فانزل الله و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الاباب؛ من چهار سخن (در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفتم و خداوند (این افتخار را به من داد که) تصدیق آن را در کتابش نازل فرمود؛ من گفتم (شخصیت) انسان زیر زبانش نهفته شده است و هنگامی که سخن بگوید ظاهر می‌شود، خداوند متعال در این زمینه چنین نازل فرمود: آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان می‌شناسی « و لتعرفنهم فی لحن القول » (سوره محمد، آیه ۳۰) من گفتم هر کسی نسبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است؛ و خداوند نازل فرمود: بلکه آنها تکذیب کردند چیزی را که بر آن آگاهی نداشتند. « بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ » (سوره یونس، آیه ۳۹)؛ من گفتم قیمت هر کسی به اندازه کار خوبی است که می‌تواند انجام دهد، و خداوند در قصه طالوت چنین نازل فرمود: خداوند او را از میان شما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ » (سوره بقره، آیه ۲۴۷)؛ من گفتم کشتن سبب می‌شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم کشی است.)، خداوند چنین نازل فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

(سوره بقره، آیه ۱۷۹) (برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان عقل!) (بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۳).

در این زمینه حدیثی از امیر مومنان (ع) وارد شده است آنجا که می‌فرماید: «ایاک و الکلام فی مالا تعرف طریقه و لا تعلم حقیقه فان قولک یدل علی عقلک و عبادتک تنبؤ عن معرفتک؛ بر حذر باش از این که درباره چیزی سسخن بگویی که راه و رسم آن را نمی‌دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خبر می‌دهد!» (غرر الحکم)

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: یستدل علی عقل کل امرء بما یجری علی لسانه؛ آنچه بر زبان هر کس جاری می‌شود، دلیل بر میزان عقل اوست!» (غرر الحکم)

۵- در مجمع البیان در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرموده اند: «لا تكثرُوا الکلام بغیر ذکر الله فان کثره الکلام بغیر ذکر الله یقسی القلوب، و ان ابعده الناس من الله القاسی القلب» (زیاده روی نکنید در سخن گفتن مگر در ذکر خداوند. همانا زیاده روی در کلام بجز در ذکر خدا قساوت قلب می آورد. همانا دورترین مردم از خداوند، قسی القلب است). (تفسیر نور الثقلین ج ۱ / ۹۱ / [سوره بقره ۶۷ الی ۷۵] ص : ۸۷)

۶- امیر المومنین (ع) فرموده است: «المرء مخبوءٌ تحت لسانه» (مرد زیر زبان خود پنهان است و تا سخن نگوید قدر و مرتبه و عیب و هنر او ظاهر نگردد). (شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۴۰)

۷- امام باقر (ع) فرموده که حضرت سلیمان (ع) می فرمودند: «یا بُنَیَّ لَوْ أَنَّ الْکَلَامَ کَانَ مِنْ فِضَّةٍ یَنْبَغِی لِلصَّمْتِ أَنْ یَكُونَ مِنْ ذَهَبٍ» (بحار الأنوار (ط - بیروت) / ج ۶۸ / ۲۷۸ / باب ۷۸ السکوت و الکلام و موقعهما و فضل الصمت و ترک ما لا یعنی من الکلام ص : ۲۷۴)

(ای پسر من اگر کلام از نقره باشد به درستیکه سکوت از طلاست.) این حدیث بیانگر اهمیت سکوت بر سخن گفتن است.

۸- و نیز در جای دیگر امام باقر(ع) فرمود که ابوذر می گفت: « اجْعَلِ الدُّنْيَا كَلِمَتَيْنِ كَلِمَةً فِي طَلَبِ الْحَلَالِ وَ كَلِمَةً لِلْآخِرَةِ ». (همان) (در دنیا دو نوع سخن بگو، یکی برای طلب رزق حلال و دیگری برای آخرت) این حدیث نیز بیانگر این مطلب است که سخن باید سنجیده باشد و همچنین نباید سخن بیهوده بر زبان آورد. و اینکه انسان سعی کند تا جاییکه میتواند برای آخرت لب به سخن بگشاید و دیگری برای رزق حلال. این حدیث بیانگر ارزش و اهمیت مواظبت از زبان است.

۱۰- امام (علیه السلام) سفارش می فرمایند که جز در جایی که پای امر اخروی و اجر در میان است، سکوت پیشه کنید. باید دانست که اُمور اخروی به دو گونه اند: یا مانند نماز خواندن، مستقیماً اخروی هستند و یا با واسطه و به نحو غیر مستقیم به آخرت مربوط می شوند و قبل از آن که به آخرت مربوط باشند از اُمورات دنیایی اند.

۱۱- امام صادق(ع) فرموده است: النُّطْقُ رَاحَةُ الرُّوحِ، (دایره المعارف تشیع- ج ۹) سخن مایه آرامش روح است. و در کتاب هدایه الأئمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج-۵، ص: ۱۷۶ این حدیث به طور کاملتر ذکر شده است: «النَّوْمُ رَاحَةُ الْجَسَدِ، وَ النُّطْقُ رَاحَةُ الرُّوحِ، وَ السُّكُوتُ رَاحَةُ الْعَقْلِ». (خواب آرامش جسم است، زبان آرامش روح، و سکوت آرامش عقل است.)

در اینجا به نظر میرسد که منظور این نیست که هر سخنی مایه آرامش روح است؛ بلکه سخن نیک و درست باعث آرامش روح انسان میشود.

فصل دوم (سخن و سکوت در انجیل)

واژه شناسی سخن و سکوت

تعریف واژه لوگوس

در مسیحیت و اناجیل خدا به گونه ای معرفی شده که بتوان با او سخن گفت و یا به سخنش گوش داد و در عین حال انسان هم در این دین و اناجیل از استعداد سخن و سکوت برخوردار است و هم می تواند سخن بگوید و هم سکوت در پیش بگیرد.

واژه لوگوس نه در قرآن آمده و نه در هیچ یک از نوشته های مسلمانان. بلکه به جای آن، واژه های «کلمه» و «کلمه الله» به کار رفته است.

در پیدایش عرفان نظری مسیحی نحوه تفسیری که از ظهور کلمه ی خداوند در قالب لوگوس الهی متجدد، ارائه می شود بسیار موثر بوده است و بر اساس این تفسیر اتحاد صمیمی میان پدر و کلمه از طریق روح القدس به همه مومنان حقیقی عطا می شود. (Mystisim in Encyclopedia peadia of Religion . p 251-4)

عیسی مسیح انسانی نبود که کلمه خدا در او ساکن شده باشد بلکه او کلمه خدا که، جسم گشته بود. کلمه خدا از ازل از خدای پدر به وجود آمده بود. (لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، روبرت آسریان، ص ۹۲).

لوگوس صورت خیر است در روح القدس که از پسر نشأت می گیرد. شأن او کم تر از پسر است. این سه اقوم در ذات الهی آغاز آموزه تثلیث به معنی واقعی کلمه شد. (کونگ، هانس، متفکران بزرگ مسیحی، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۶۸، ص ۶۱)

اما در مسیحیت، تنها در هجده بند نخست یا به عبارتی در مقدمه انجیل یوحنا میان عیسی و لوگوس این همانی صورت گرفته است. در اسلام نیز تنها در سه آیه ی قرآن یعنی (آل عمران ، ۳۹ و ۴۵ و نساء ۱۷۱) این مساله به چشم میخورد. و این امر در تاریخ روابط مسیحیان و مسلمانان گفتگوها و مناقشه های بسیاری را بر انگیزته است. زیرا متکلمان مسیحی (مثل نسطوری، یوحنا دمشقی، بطریق

یوحنا ی اول، کندی نسطوری و ...) ادعا می‌کردند که چون عیسی در قرآن، عیسی کلمه خدا نامیده شده و از سوی دیگر چون در انجیل یوحنا نیز وی کلمه ی خدا (لوگوس) شناسانده شده است، پس میان مسلمانان و مسیحیان در این زمینه هیچ اختلافی وجود ندارد و مسلمانان هم همان عقیده ی الهیات مسیحی در مورد الوهیت عیسی را دارند.

کلمه خدا همان پیام رستگاری است که از طریق عیسی تحقق می یابد. از نظر انجیل یوحنا عیسی همان لوگوس است و لوگوس معرف شخصیت حقیقی عیسی است (یوحنا ۱: ۱۴-۱۰) به گفته ی انجیل یوحنا «لوگوس» الهی یا کلمه یا حکمت خدا که جهان را آفرید، جسم شد. در کتاب مقدس «کلمه» با «لوگوس» یا «کلمه خدا» مترادف است. (کلباسی اشتری، ۱۳۸۴، ص ۲۸۹)

مفهوم کلمه در مسیحیت

مقدمه ی «۱: ۱ - ۱۸» انجیل یوحنا با کلمه شروع می شود و با آن شخصیت مسیح معرفی می شود. این اصطلاح در سایر اناجیل یافت نمی شود؛ زیرا یک لغت مصطلح مذهبی نبود. «مسیح» دارای مفهوم غیر یهودی و «خدا» دارای مفهوم غیر یهودی و «عیسی» دارای مفهوم بشری است، ولی «کلمه» یا «لوگوس» دارای مفهوم فلسفی می باشد. بنابراین، یوحنا به انجیل جنبه جهانی می دهد و اظهار می کند که کلمه یا حکمت و عقل ابدی، که خداست و از خدا صادر شده است، به عنوان پسر ظاهر کننده ی پدر میباشد. این کلمه به وسیله کسانی که او را قبول می نمایند، درک می شود (۱: ۱۲) و تفاوت بین کسانی که او را قبول میکنند و کسانی که قبول نمیکنند مانند تفاوت نور و تاریکی است. (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱)

این دیدگاه یوحنا تا آجا پیش میرود که صراحتاً عیسی را «پسر خدا» می نامد و تلاش می کند تا جنبه الوهی این موجود در لابلای حوادث معمول زندگی کمرنگ نشود. (کلباسی اشتری، ۱۳۸۴، ص ۲۸۸) مسیح در قرآن کلمه خدا معرفی شده است و این وصف در میان همه پیامبران تنها به او اختصاص یافته است. قرآن در سه جا این وصف را برای مسیح می آورد: "بکلمه منه" (آل عمران ۴۵/۳) "کلمته" (نساء/۱۷۰/۴)، "بلکمه من الله" (آل عمران ۳۹/۳).

اکهارت در تفسیر فصل اول از *انجیل یوحنا*، می گوید: «حیات یک پیدایش و خروج خاصی را که همراه با اشیای خارجی است نشان می دهد؛ یک تورم و برآمدگی از خود و جاری شدن در خود و سپس ریختن در خود است. فیض اشخاص در خدا دلیل و منادی آفرینش است. لذا در یوحنا آمده است که "در ابتدا کلمه بود" و کمی بعد می گوید: "همه چیز به واسطه او خلق شد"».

(Mystical Languages of Unsayings. P. 157)

کلمه ، در واژگان قرآن، در عهد عتیق، عهد جدید و متفکران یونان باستان به چشم می خورد . اما اینکه آیا پیامبران بنی اسرائیل و مسیح خود این واژه را به زبان آورده و در بستر فرهنگ دینی پیروان خویش نهاده اند و یا شارحان و ناقلان سخنانشان کشر کلمه را برای لب مفاهیمی که آنان بیان داشته، برگزیده اند؟ آیا اگر مسیح و پیامبران قبل از او از این واژه بهره جسته اند، از آن روست که خود واژه مورد نظر خداوند بوده است یا آنان برای بیان تجربه وحی آن را مناسب یافته اند؟ همه در سایه روشن های تاریخ است. زیرا بنا به نظر بعضی از متفکران، آنچه از ادیان دیگر در اختیار ماست وحی مفسر ست.(سروش،ص ۷۷ و ۷۸) حال آنکه حکایت وحی قرآنی، حکایت دیگری است و کلمه، واژه ای است که خداوند خود در قرآن آورده است.

پاسخ به سوالات مذکور هر چه باشد، یقین به استعمال این واژه از سوی خداوند در قرآن، استعمال آن را از سوی مسیح و پیامبران قبل از او محتمل تر می کند. اما سوالاتی در پی می آورد که حوزه اش حوزه همه ادیان است. از این رو پیروان همه ادیان را به تامل می خواند.

در وجود واژه کلمه در فرهنگ یونان باستان و حضور آن در فرهنگ مسیحیان شبه جزیره عربستان در عصر نزول قرآن تردیدی راه ندارد. اما بر کدامین بستر این واژه از یونان تا عربستان حمل شده است؟ زبان مردم عربستان از مشرک و بت پرست تا یهود و مسیحی، زبان عربی است. کلمه در قاموس این زبان وجود دارد. حال آیا بار معنایی این واژه در هر سه فرهنگ یونان، مسیحیت و اسلام یکی است؟ آیا اعراب از این واژه معنایی غیر از آنچه مسیحیان فهم می کرده اند، در نظر داشته اند؟ یا به واقع این واژه یک واژه اصیل عربی نیست، بل واژه ای عبری یا سریانی است؟؛ واژه ای که ابتدا در مقطعی از تاریخ خود، محمل فرهنگ مسیحیت قرار گرفته و آنگاه در مسیر تبادل با فرهنگ جاهلیت، به واژگان

عرب پیوسته و بار معنایی خود را با تحولی تدریجی به همراه آورده است و از این رهگذر است که این واژه، واژه ای آشنا برای مسیحیان شبه جزیره و نیز دیگر فرهنگ های آن سرزمین گشته است. زبان هر قوم آینه اندیشه آن قوم است و اندیشه هر قوم آینه اندیشه های اقوام دیگری است که با جنگ و صلح و آمد و شد در آن تابیده اند. از این روست که قرآن نه تنها به زبان قوم خود که به زبان انسان سخن گفته است، زبانی که بازتاب اندیشه انسانهاست و این شیوه همه ادیان است.

عیسی (ع) یا خود از واژه کلمه استفاده می کند و یا با استفاده آن از سوی مخاطبانش مخالفت نمی ورزد - از آنجایی که آنچه را که مسیح از جانب خداوند برای مردم بیان می کند با الفاظ خود اوست، پس هر دو به یک معناست - و کلمه، واژه ای مالوف برای مخاطبان اوست، واژه ای که تولدش دوران شرک است، دورانی که عقل بی مدد از وحی در جهان درون و برون به جست و جوی حقیقت است و در این جست و جو کلمه را می یابد. گاه "عقلش" می نامد و گاه "سخن" و گاه نیز "تجلی اندیشه در سخن" (Encyclopeadia of Religion and Ethics, vol.12, pp.9)

عقل و گفتار، اندیشه و سخن دو مفهوم در هم تنیده در یونان باستان است.

کلمه در بستر فرهنگ یونان از عقل جهانی و قانونی کلی در درون اشیاء [Ibid]، به تدریج قلمرو معنایی دینی وارد می شود و جامع الوهیت بر تن می کند. صفت تقدیر و مشیت که از محوری ترین صفات خداوند است، در دوران رواقیان وارد عرصه معنایی کلمه می شود و کلمه، یکی از صفات خدا، یعنی عقل الهی می گردد.

رواقیان تاثیر بسزایی بر اندیشه یهودیان داشتند. یهودیان چارچوب اندیشه رواقیان را برای ایده های متخذ از کتاب مقدس مناسب دیدند. فیلو متفکر با نفوذ یهودی از نقشی که رواقیان در خلقت به کلمه می دهند، بهره می گیرد و با نگاهی به وحی می گوید:

"خداوند در آغاز خلقت، شکل جهان را در عالم روحانی و یا در عقل و اندیشه خود ترسیم کرد. او ابتدا کلمه را آفرید که مثال خلقت یا ایده آفرینش بود. کلمه در عین اینکه از خدا و با خداست، نخستین زاده و مخلوق اوست و رابط میان خدا با خلقت و مخلوقات جهان است. در تورات، یهود، روح و دم خود را در قالبی که از خاک ساخته، می دمد و به آن حیات می بخشد. این دم و روح خدا

همان کلمه است که خلقت توسط او صورت می گیرد . پس روح آدمی نیز از کلمه سرچشمه گرفته و در این قالب بدن، محبوس گردیده است. [آشتیانی، ۱۳۶۸، ص ۳۳۹]

روایان معتقد بودند که ابتدا خدا تنهاست و کلمه وسیله سنجش اشیاء در خداست، وقتی خداوند آهنگ خلقت می کند، کلمه را به عنوان ابزار و پیام آور خویش خلق می کند. [Encyclopaedia of Religion Ethics, vol.12, pp.12]

در بعضی از تعبیر فیلو، کلمه، پسر خدا و یا واسطه نام می گیرد.

اندیشه های فیلو بر مسیحیان اولیه سایه افکند و آنان به تبعیت از او سه فعل خلقت، وحی و وساطت را به کلمه نسبت دادند، فیلو که چشمی بر اندیشه فیلسوفان یونان و چشمی نیز به مزامیر داود داشت، متوجه شد که میان فرمان الهی و نتیجه فرمان او فاصله زمانی وجود ندارد و دریافت که میان "کن" و "یکون" فترتی نیست . در مزامیر آمده است:

" زیرا او سخن می گوید و انجام می شود، او فرمان می دهد و به سرعت عمل میشود."

[مزامیر داود، مزمور ۱۴۷، آیه ۱۵، ترجمه: زیر نظر کشیش ساروخاچیکی]

فیلو از این آیه، نقش ابزاری بودن کلمه را در عالم خلقت نتیجه گرفت. در مطلع انجیل یوحنا اوصاف کلمه را این چنین می بینیم:

زمانی که هنوز هیچ چیز نبود کلمه وجود داشت و با خدا بود. او همیشه زنده بود و خود او خداست. هر چه هست از سوی او آفریده شده . چیزی نیست که آن را نیافریده باشد. زندگی جاوید در اوست و این زندگی به همه مردم نور می دهد . زندگی او نوری است که در تاریکی هرگز نمی تواند آن را خاموش کند. [انجیل یوحنا، باب ۱، آیات ۶ تا ۹] در واقع عیسی آن قدر با کلام خدا یگانگی داشت

که کلمه خوانده میشود. (یوحنا ۱ : ۱ ، ۱۴ ؛ ۱) (مکاشفه ۱۹ : ۱۳-۱۶)

عیسی در انجیل یوحنا به یگانگی ذات خود و خداوند اشاره می کند : « و یقین کنید که پدر در من و من در او هستم» (یوحنا ۱ / ۱۲-۱۴) (کلباسی اشتری، ۱۳۸۴، ص ۳۳۱)

در آیات بعدی این نور، "مسیح" معرفی می شود:

"خدا یحیی‌ای پیامبر را فرستاد تا او این نور را به مردم معرفی کند و مردم به او ایمان آورند . یحیی خود آن نور نبود، او فقط یک شاهد بود تا نور را به مردم معرفی کند، بعد آن نور واقعی آمد تا به هر کس که به این دنیا بیاید بتابد." [همان، آیات ۱۰ تا ۱۲]

گفته شده که قرآن در سه جا، مسیح (ع) را به کلمه خدا موصوف می‌کند. ابتدا در سوره " آل عمران" یحیی را تصدیق کننده کلمه خدا یعنی عیسی بن مریم معرفی می‌کند و این وصف را علامت نبوت او می‌داند:

" اِنَّ اللّٰهَ يُشْرِكُ بِيَحْيٰى ، مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصَوْرًا وَ نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ . " (آل عمران/۳۹)

(فرشتگان، او را ندا دردادند که: خداوند تو را به [ولادت] یحیی - که تصدیق کننده [حقانیت] کلمه الله [عیسی] است، و بزرگوار و خویششندار [پرهیزنده از زنان] و پیامبری از شایستگان است - مژده می‌دهد.)

آنگاه در همان سوره خداوند مریم را به کلمه الله بشارت می‌دهد:

«... یا مریم ان الله يبشرك بكلمه منه اسمه المسيح عيسى بن مريم ...» (آل عمران/۴۵)

(ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد)

و سپس در سوره نساء می‌فرماید :

«انما المسيح عيسى بن مريم رسول الله و كلمته القاها الى مريم و روح منه ...» (نساء/۱۷۱) (مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست.)

معنای کلمه در عهد جدید

در عهد جدید عبارت کلمه خدا با آنچه که در عهد قدیم به معنای کتاب مقدس و ارتباط خدا با نفس از طریق روح القدس می‌یابیم مطابقت می‌کند. کلمه خدا به معنایی بیش از معرفت است کلمه خدا موجب رستگاری است (اعمال رسولان ۱۳: ۲۶) کلمه آشتی است (قرنتیان دوم ۵: ۱۸ - ۲۵) و

کلمه حقیقت است (افسیان ۱، ۱۳) و کلمه زنده و فعال است که از هر شمشیر تیزی برنده تر است (عبرانیان ۴: ۱۲) کلمه خدا بدین سان مترادف با انجیل می شود.

مبانی

مبنای خداشناسی سخن

عارف مسیحی در پی دانستن راز کلمه است و شهود وسیله یا شیوه ای است که با آن می توان بدون واسطه، خداوند را شناخت و وحی (کلمه) او را درک کرد این نیروی باطنی چشم و گوش ویژه ی خود را دارد و باید سالک بکوشد چشم و گوش شهود خویش را بینا و شنوا کند با آن چشم بیناست که نوری می بیند که هرگز خاموش نمی شود و همواره پرتوهایش بردل و فکر او می تابد. (آگوستین قدیس، ۱۳۷۹، ص ۹؟)

مسیحیان (به خصوص با استناد به انجیل یوحنا) ایمان دارند که عیسی انسانی است که کلمه ی خدا در او زیست میکند، یعنی پیام ازلی که خدای حکیم هرچیز را به وسیله ی آن آفرید، با تجسم یافتن در عیسای انسان، در میان بشر خیمه خویش را برافراشت. پیام ازلی با قرار گرفتن در عیسی، به شکل انسانی زیست می کرد که مانند همه ی مردم برای کسب لقمه ای تلاش میکرد، میخورد و می نوشید، دوستان و خویشاوندانی داشت، رنج کشید و مرد. تنها تفاوت عیسی با دیگران این بود که او مرکب هیچ گناهی نشد. (توماس میشل، ۱۳۷۷، ص ۷۰)

در عوامل مربوط به رابطه انسان و خدا راه یافتن (Durchbrechen, Durchbruch) به واحد یا ذات خدا و یکی شدن با او که می توان آن را به فنای در ذات ترجمه کرد (cf. McGinn, 2001: 132).

سالکی که می خواهد با خدا یگانه شود باید نفس خود را از همه مخلوقات تهی کند تا خداوند در آن سکنا گزیند. اکهارت تهی شدن از خلق را «انقطاع»، و ظهور یا سکنا گزیدن خدا در نفس انسان را «تولد کلمه» می نامد. انقطاع و تولد کلمه همچون دو روی یک سکه، در تحقق ملازم یکدیگرند؛ به همان میزان که انسان از خلق تهی می گردد از صفات خدا پر می شود.

او می‌گوید: «این یک تجارت عادلانه و معامله پایاپای است: به همان میزان که از اشیا جدا می‌شوی، نه بیشتر و نه کمتر، خداوند با تمام آنچه که بدو تعلق دارد وارد [وجود] تو می‌شود» (Davis, 1994: 7). از نظر اکهارت این بالاترین فضیلت، «انقطاع» است (Walshe, 1992: 117).

ترک خود در اکهارت به این معنا است که اولاً از صور ذهنی یعنی همه علوم خود منقطع شویم تا صورت خدا، که همان علم و حکمت الاهی است، در ما متولد شود و ثانیاً از اراده خود منقطع شویم تا اراده خدا در وجود ما سکنا گیرند.

به علاوه هر آنچه که عیسی گفت کلام خدا بود زیرا که در ابتدا کلمه بود و کلمه خدا بود. (یوحنا ۱: ۱۸ و ۱۰: ۳۰ و یوحنا ۵: ۲۰) (دایره المعارف کتاب مقدس ص ۵۴۱)

«اگر من به هیچ وجه به این صور ذهنی وابسته نباشم، به‌طوری که در هر کاری که انجام می‌دهم یا نمی‌دهم، از روی تعلق خاطر به این تصورات نجسبم... بلکه در آن کنونی مدام خود را برای اراده محبوب الاهی و فعل او آزاد و خالی نگه دارم، در این صورت من حقیقتاً باکره هستم، بدون اینکه به صورتی از صور گره خورده باشم» (Schurmann, 2001: 3-4).

وی می‌گوید: «ببین وقتی که در کلیسا یا در صومعه‌ات هستی چگونه از درون متوجه خدا هستی. همین حالت ذهنی را نگه‌دار و وقتی که به‌میان جمعیت می‌روی و وارد بی‌قراری و تشتت [اجتماع] می‌شوی همان را حفظ کن...» (Ibid: 9-10).

به نظر اکهارت، باید از همه صور ذهنی، حتی باید از صورت ذهنی‌ای که از خدا داریم، گذر کنیم. وقتی که نفس انسان از همه صور خود تهی شد، لاجرم صورت و کلمه الاهی در نفس انسان ظهور خواهد کرد. «اراده وقتی کامل و درست است که خودمحوری نداشته باشد و از خود به در آمده باشد، و مجذوب اراده خداوند شده و بدان تبدیل شده باشد»

او همچنین می‌گوید: «خداوند هیچ‌گاه [جلوه‌های] خود را در اراده کس دیگر عطا نمی‌کند: خداوند خود را تنها در اراده خودش عطا می‌کند. هر جا اراده خودش را بیابد در همان‌جا خودش را عطا می‌کند... ما باید خودمان را با تمام متعلقاتمان در بی‌ارادگی و بی‌میلی محض در اراده خیر و محبوب الاهی محو کنیم» (McGinn, 2001: 135).

اکهارت در تفسیر این عبارت که: «و هر که به خاطر من خانه‌ها یا... را ترک کرد صدچندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد شد» (متی ۱۹: ۲۹) می‌گوید: «اگر تو به خاطر این صدچندان و به خاطر حیات ابدی اینها را ترک کنی چیزی را ترک نگفته‌ای. تو باید خود را ترک گویی. خود را کاملاً ترک گویی. در این صورت تو حقیقتاً [آنچه را که باید] ترک گفته‌ای» (Ibid: 149).

اکهارت با اشاره به عمل مسیح که وارد معبد شد و کسانی را که مشغول داد و ستد بودند بیرون کرد و به کسانی که کبوتر می‌فروختند فرمان داد که کبوتران را دور کنند (یوحنا ۲: ۱۶)، معبد را همان قلب انسان می‌داند که خداوند می‌خواهد تنها خودش صاحب اختیار آن باشد و در آن سکنا گزیند. لکن نخست باید تجارت‌پیشگان از این معبد خارج شوند تا کلمه الاهی در آن سکنا گزیند. عیسی مسیح کبوترفروشان را بیرون نکرد، لکن از ایشان خواست که کبوترها را دور کنند.

همان‌طور که اشاره شد، در اندیشه اکهارت، بازگشت انسان به سوی خداوند وقتی به‌طور کامل محقق می‌شود که انسان به کشف «واحد» نایل شود. در مسیر نیل به واحد، تولد کلمه به معنای انکشاف شخص دوم تثلیث مرتبه پایین‌تری از اتحاد انسان با کمال الاهی را محقق می‌کند.

اکهارت، به‌عنوان یک مسیحی، کلمه را همان خدای پسر یعنی عیسی مسیح می‌داند. تولد کلمه به معنای انکشاف این خدا در نفس انسان و اتحاد انسان با او است. مفهوم تولد کلمه در اکهارت را می‌توان تعبیر مسیحی اتحاد با عقل در اندیشه فلوپین دانست؛ زیرا اکهارت همانند دیگر نوافلاطونیان مسیحی کلمه را با عقل فلوپینی یکی می‌گیرد (Inge, 1956: 94).

در اندیشه فلوپین، نفس انسان قبل از آنکه به «واحد» نایل شود باید با عقل که صور کلی و جزئی را دربردارد، متحد شود (کاپلستون، ۱۳۸۲: ۵۳۸/۱، ۵۴۲).

پولس اولین کسی بود که اعتقاد به الوهیت عیسی مسیح را، دست‌کم به صورت اولیه و غیرتفصیلی، در مسیحیت بدعت نهاد.

کلمنت اسکندرانی (Clement of Alexandria) (حدود ۱۵۰ تا ۲۱۵م) که رئیس مدرسه اصول دین در اسکندریه بود، اعتقاد داشت که کلمه خدا یکی است و در همه جا وجود دارد. این کلمه یگانه به هر قومی در شکل متناسب با آن قوم عطا می‌شود. این کلمه خود را در مسیح آشکار کرده است.

بر این اساس، می‌توان مدعی شد که تقریر اکهارت از مفهوم تولد کلمه از یک سو ریشه در آراء پولس و یوحنا دارد و از سوی دیگر، از آموزه‌های نوافلاطونی تغذیه کرده است

با توجه به اصول یادشده می‌توان تولد کلمه در نفس انسان را هم بر حسب شهود کلمه و هم بر حسب وجدان کلمه تعریف کرد. در خصوص تولد کلمه به معنای شهود کلمه می‌توان گفت: کسی که کلمه در وجودش متولد شده است کلمه را به‌عنوان صورت خدا، که بر نفس خودش منطبق شده، شهود می‌کند. اکهارت در این خصوص می‌گوید: «وقتی ما از نور الاهی که خدا در ما قرار داده پرده برمی‌داریم، صورت خدا در ما مکشوف می‌شود. تولد کلمه به معنای انکشاف خداوند است؛ زیرا گفتن اینکه پسر از پدر متولد شده است بدین معنا است که خداوند راز خود را بر او مکشوف نموده است. هرچه بیشتر و واضح‌تر صورت خدا را در خود مکشوف کنیم خداوند هم با وضوح بیشتری در ما متولد می‌شود. لذا تولد مستمر خدا به این معنا است که خدا صورتش را مکشوف می‌کند» (Davis, 1994: 150).

به نظر اکهارت این آیه از کتاب مقدس که «ما را پیش از بنیاد عالم در او [مسیح] برگزید» (افسیسیان ۱: ۴) به همین وجود و تقرر قبلی انسان در مسیح اشاره دارد (Davis, 1994: 147).

ثمره تولد کلمه منحصر در علم به خدا و وجدان خدا نیست، بلکه انسانی که کلمه در وجودش متولد شد همه مخلوقات را می‌شناسد و نیز می‌یابد که خودش واجد همه آنها است. مبنای وجودشناختی این سخن این است که، در اندیشه اکهارت، کلمه به‌عنوان صورت خداوند، دربردارنده صور و حقایق همه موجودات است؛ زیرا «پسر طرح و نقشه کلی تمام مخلوقات است و صورت پدر است که در آن وجود همه مخلوقات شناور است... در این صورت همه اشیا یکی هستند» (Davis, 1994: 245). بر این اساس، هرگاه کلمه به‌عنوان صورت الاهی در انسان مکشوف گردد همانند قدیسان می‌شود که «در خدا تنها یک صورت را می‌بینند و در این صورت همه چیز را می‌بینند» (Ibid: 219).

علامت تولد کلمه در انسان همین شهود است (Ibid: 125). «اگر خداوند در همه چیز حاضر است و در همه چیز خود را تکلم کرده است، هیچ یک از مخلوقات حجاب انسانی که کلمه الاهی در او متولد شده نخواهند بود؛ بلکه همه او را به خدا و به این تولد رهنمون خواهند شد. چنین انسانی در

هرچه که ببیند یا بشنود چیزی جز این تولد را دریافت نمی‌دارد. همه چیز برای او خدا می‌نماید. در همه چیز چیزی جز خدا را نمی‌بیند. نظیر کسی که مدتی به خورشید نگاه کرده است. او هرگاه چشم از خورشید برگیرد و به چیزهای دیگر نگاه کند همچنان صورت خورشید را خواهد دید» (Ibid: 228).

همچنین در این مورد قدیسه ترزا آویلی در کتاب «کاخ درون» تقریر جالبی دارد. کسی از او می‌خواهد که برای راهبه‌های درون صومعه دستورالعملی بنویسد که بتوانند سیر و سلوک کنند.

این قدیسه می‌گوید: « I write as mechanically as birds, thought to speak which knowing nothing...but what is thought them. Repeat the same thing ». یعنی من چیزی از خودم برای گفتن ندارم و آنچه‌ی را به زبان می‌آورم که به من آموخته شده است. او در ادامه می‌گوید من تضرع می‌کردم از درگاه خدا می‌خواستم که از طریق من سخن بگوید. نمی‌دانستم در این مسئله چه بگویم. خداوند به من الهام کرد که نفس انسان مجموعه‌ای از عمارت‌هاست (کاخ درون). این مجموعه، دیواری دارد که همین جسم ماست. مهم‌ترین کاری که ما باید در طول زندگی‌مان انجام بدهیم خودشناسی از طریق ورود به این کاخ است. این خیلی بد است که انسان دربارهٔ خودش نداند. انسان باید وارد این کاخ شود و مرحله به مرحله به عمق جان خویش، نفوذ کند.

یک عمارت مرکزی در وسط قرار گرفته است و پادشاه در این عمارت مستقر است. پادشاهی که نورش به کل این مجموعه ساطع شده است و زیبای مطلق است. در پرتو درخشش این نور، همه جای این ساختمان تحت تأثیر نور قرار می‌گیرد. این پادشاه، عیسی مسیح است. ما نمی‌توانیم مستقیماً به عمارت مرکزی وارد شویم و باید گام‌به‌گام عمارت‌های مختلف را طی بکنیم تا نهایتاً بتوانیم وارد عمارت مرکزی شویم.

بیرون از عمارت نیز پر از حیوانات موزی و خزنده‌هاست. این حیوانات همان تعلقات دنیوی و اشتغالات ما هستند. اکثریت انسان‌ها در همین دروازهٔ ورودی می‌چرخند و نمی‌توانند وارد این کاخ شوند. حالا باید به این پردازیم که هر یک از این عمارت‌ها چیست و درون آن چه اتفاقی برای سالک می‌افتد.

او می‌گوید در این سیر عرفانی نمی‌شود به خود متکی بود؛ چون قوای درونی انسان ضعیف است و باید از خدا استمداد بکنیم. (من این لی النجاء... إلا بک). «در این مرحله ی آغازین، از آنجا که روح انسان گرفتار امور دنیوی است، چندان قدرتی ندارد و به آسانی شکست می‌خورد. آرزو دارد ولی به آسانی شکست می‌خورد. آن‌هایی که در این وضعیت هستند که تازه می‌خواهند وارد شوند، نیاز دارند که هر فرصتی را غنیمت بشمارند و متوسل شوند به پادشاهی که در کاخ مرکزی نشسته است و مادر مقدس او را واسطه قرار دهند. و همین‌طور مقدسانی که قبلاً بودند را مورد استمداد قرار دهد. تا اینکه این‌ها از طرف سالک، مبارزه کنند. چون بندگان آن‌ها قدرت کمی دارند برای دفاع کردن از خودشان. در هر یک از مراحل زندگی لازم است که کمک از خدا بیاید. برای ورود به این قصر شما باید همه اشتغالات خود را کم کنید.» کلید ورود به این کاخ، «دعا» و «مراقبه» است. با این کلید می‌شود به عمارت اول وارد شد (مجله هفت آسمان، شماره ۳۱ و ۳۸، بخشعلی قنبری)

مبنای انسان شناسی سخن

زبان شناس معاصر، نوآم چامسکی، به فطری بودن زبان سخت باور دارد و هماهنگ با نظریه رنه دکارت فرانسوی در این باره می‌گوید: این واقعیت بس درخور ملاحظه ای است که آدمی، هرچند زایل عقل و کند ذهن و حتی سفیه می‌تواند کلمات را کنار هم چیده ؛ کلامی بهر بیان مافی الضمیر خویش بسازد. حال آنکه حیوان هرچقدر کامل و برخوردار از بهترین شرایط، از انجام این معنی عاجز است. (فلسفه چامسکی، مورتون و نیستون، ترجمه احمد رضا تقاء، طرح نو، ۱۳۸۵، ص ۷۲) (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۷)

در ذهن انسان چیزی جز فعالیت ذهنی وجود ندارد و ادراک و تولید گفتار از ثمره های مختلف و چند لایه ی نیروی توانایی است. گفت و گو را نمیتوان داد و ستدهای مادی تلقی کرد. در مخاطب و گوینده باید یک منظور مشترک با استفاده از نیروی درونی خود ذهن تکامل یابد. آنچه را مخاطب در می یابد، نوعی تحریک متناسب و هماهنگ شده است ...از این دیدگاه، در هر انسانی زبان به طور کامل وجود دارد. و این امر جز به این معنا نیست که هر فردی به وسیله نیروی معین، تغییر یابنده، نافذ و محدود کننده، به کوششی منظم دست می زند. می توان فهمید که تمامی زبان، چه از نظر

انگیزه درونی و یا انگیزه بیرونی به تدریج از درون بروز میکند و گام به گام از درون خود پدید می آید. آنگونه که دریافتیم فهمیدن نمیتواند مبتنی بر عملی درونی باشد که از ناحیه خود ما صورت گرفته و سخن گفتن با یکدیگر باید چیزی سوای برانگیختن صرف قوه سخن گفتن شنونده باشد، اگر در تفاوتی که میان آحاد انسانی هست، یک طبیعت انسانی موجود نباشد که صرفاً خود را به صورت افراد مجزای از هم متجلی سازد. (چامسکی، ۷۸، ۱۳۷۷)

زمان و زمانها، کلماتی هستند که تا ابد بر زبان ما جاری می شوند. گاه می پرسیم: "او چه مدت سخن گفت؟ یا انجام دادن فلان عمل چه اندازه وقت او را به خود اختصاص داد؟ یا ... ما از این واژه ها استفاده میکنیم و از دیگران نیز اینها را میشنویم. آنها مقصود ما را میفهمند و ما نیز مقصود ایشان را. هیچ واژه ی دیگری از این ساده تر یا متعارف تر به کار نمی رود. با این حال معنای حقیقی آنها از ما پوشیده است و هنوز ناگزیر از جست و جوی آن معناییم. (اعترافات اگوستین، ۱۳۸۰، ص ۳۷۴)

چنانکه وینگشتاین می گوید: الهیات کلمات را گویی در هوا می گرداند، چون چیزی میخواهد بگوید و نمی داند چگونه بیانش کند. عمل است که به کلمات معنایشان را می دهد.

مبنای خدانشناسی سکوت

در مسیحیت فرقه ای به نام تراپیست وجود دارد. ایشان ملزم به رعایت قوانین سختی هستند که در کتاب قوانین بندیکت آمده است. تراپیست ها متعهد هستند که مادام العمر سخن نگویند. ایشان در عین اینکه عبادت، خواب، خوراک و کارهایشان را با یکدیگر انجام می دهند؛ اجازه سخن گفتن با یکدیگر را ندارند. در صورت ضرورت تراپیست ها با کسب اجازه می توانند با مقامات بالاتر سخن بگویند و در موارد دیگر فقط در حد رفع ضرورت با ایما و اشاره می توانند نیاز خود را برآورده سازند. (نک: کرنز، ارل ای؛ سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ، ترجمه آرمان رشدی، انگلستان، انتشارات ایلام، ۲۰۰۸، صص ۱۶۷-۱۶۸ و شناخت مسیحیت، جواد باغبانی و عباس رسول زاده. موسسه امام خمینی قم ۱۳۸۹ ص ۴۱۵ و جهان مسیحیت. مولند اینار. ترجمه محمد باقر انصاری و مسیح مهاجری. انتشارات امیر کبیر- چاپ سوم ۱۳۸۷ ص ۱۵۰)

سکوت مسئله ای است که وینگشتاین، فیلسوف معروف مسیحیت آن را مسئله ای اساسی در فلسفه میداند. بنا بر نظر وینگشتاین، مسئله اصلی فلسفه عبارت از نشان دادن مرز میان امور گفتنی و ناگفتنی است و در پایان رساله منطقی-فلسفی اش که بسیار مشهور است: «از آنچه نمیتوان درباره اش سخن گفت، باید به سکوت گذشت. ۱۹۷۴، (wittgenstein, p.89.)

اما برخی سخن از سکوت خدا می کنند که به معنی آن است که خدا مرده است. مارتین بوبر این بیان را که "خداوند قبلاً با ما سخن گفته و اکنون صامت است" به معنی واقعی آن گرفته و آن را به مفهوم کتاب مقدس می داند به این معنی که «خداوند نه فقط متجلی بالذات است بلکه مستور بالذات نیز هست». (مارتین بوبر، مترجم عباس کاشف و ابوتراب سهراب، ۱۳۸۰، ص ۹)

مبنای انسان شناسی سکوت

زبان دارای دو بعد مثبت و منفی است و نمی توان گفت چون زبان نعمت بزرگ الهی است، پس باید هر چه بیشتر از آن استفاده کرد و بدون حساب هر سخنی را بر زبان جاری ساخت. اصولاً یکی از نشانه های انسان عاقل آن است که بی جا سخن نمی گوید زیرا زبان گویای عقل آدمی است و نقش آن در زندگی بشر، کلیدی و حسّاس است.

آلدوس هاکسلی می گوید: «سخنانی را که ما بر زبان می آوریم در یک تقسیم بندی کلی بخش اعظم آنها را می توان در سه عنوان اصلی طبقه بندی کرد: سخنانی که از سربدخواهی و بی انصافی نسبت به هموعان صادر شده اند. سخنانی که از سر حرص و طمع و شهوت و حب ذات صادر شده اند و سخنانی که از سر حماقت صادر شده اند و بی جهت و بی مناسبت و صرفاً برای اینکه هیاهویی گنج کننده و آشفتگی آور به پا کرده باشیم اداء شده اند».

اینها سخنان لغوند و اگر دقت کنیم خواهیم دید که این سخنان معمولاً از سخنانی که به حکم عقل، محبت و شفقت یا ضرورت به زبان می آیند، بیشترند. حفظ زبان (که البته حفظ ذهن نیز هست) از دشوارترین و دقیق ترین ریاضتها بلکه سودمندترین آنهاست. غزالی می گوید: «به طور کلی، سخنان انسان چهار نوع می باشد یک نوع، ضرر دارد بدون منفعت. یک نوع، منفعت دارد بی ضرر. نوع سوم، منفعت دارد با ضرر. نوع چهارم نه منفعت دارد نه ضرر. آنکه ضرر دارد بدون منفعت نباید گفت.

آنکه ضرر و منفعت هر دو را دارد در صورتی که ضررش بیشتر باشد، نباید گفت. آن هم که نه فایده و نه ضرر، گفتنش باعث ضایع شدن زمان و سبکی انسان است، پس نباید گفت. باقی می ماند سخنی که منفعت دارد بدون ضرر و آنکه منفعتش از ضررش بیشتر است. بنابراین از سخنانی که مردم می گویند تقریباً سه چهارمش باید ترک شود و فقط یک چهارم آن گفته شود. تازه این یک چهارم مفید، ممکن است آمیخته شود به ریا و تصنع و غیبت و خودستایی و مانند آن که هر کس فطانت آن را ندارد که بتواند این دقایق را دریابد و درک کند» بعضا سخنانی که مطرح می شوند هیچ نتیجه مثبتی به همراه ندارند و بلکه موجب رنجش خاطر مخاطب می گردند.

عرفان های غربی از قبیل سرخپوستی و شرقی از قبیل بودایی این معنا وجود دارد که سالک و عارف می بایست دوره های سختی را برای کسب این مقام طی کند و راه و روش سکوت را بیاموزد. دوره هایی که بس دشوار است و جان آدمی را به لب می رساند. مشکل این جاست که آدمی به طور طبیعی نمی تواند خاموش باشد. هر چند که دندان به لب گزیده و خاموش به کنجی نشسته، ولی در دل او غوغایی است که از بیرون او بیشتر است هزاران سخنگو با او از هر دری سخن می گویند و او را سرگرم می کنند.

در اندرون من خسته دل ندانم که کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

(عماد سامانی)(منبع اصلاح میشود)

هایدگر اشاره میکند که ندای وجدان هیچ محتوایی ندارد. ندای وجدان هیچ آگاهی ای از حوادث جهان نمی دهد و چیزی برای گفتن ندارد. این ندا، سخن گفتن آدمی با خویش (selbstgesprach) هم نیست. گفتار وجدان مبتنی بر سکوت است. هایدگر در وجود و زمان سکوت نمودن و خاموش ماندن (schweigen) را به مثابه نوعی از گفتار به شمار می آورد که در آن و از رهگذر آن، توانایی گوش سپاری اصیل تحقق می یابد.

در ساحت سکوت و خاموشی ماندن نشان از آن دارد که دازاین از گشودگی و انکشاف اصیل و غنی ای نسبت به وجود خود بهره مند است، و می تواند در پرتو آن، فهم اصیل خویش از خود و پدیده ها را عرضه کند. ندای وجدان همراه با چنین سکوتی است. اما اگرچه این ندا با سکوت همراه و

خالی از محتواست، جهت آن آشکار و مشخص است و آن همانا فرا خواندن دازاین به تحقیق امکانات اصیل وجودی خویش است. (امید همدانی - ۱۳۸۷ - صفحه ۱۷۷)

با هم داشتن جهان فرمان ممتاز هستی ست. روش بنیادین دازاین جهان یعنی با هم داشتن آن است که همانا سخن گفتن است. سخن گفتن کامل همان سخن گفتن گویا و واضح درباره چیزی ست. در سخن گفتن آدمی ست که در جهان بودن او نقش دارد. سخن گفتن در واقع تفسیر نفس دازاین نیز هست. این نکته نشان می دهد که هر آن دازاین چه درکی از خود دارد و خود را چه فرض می کند. در با همدیگر سخن گفتن انسان نه تنها از موضوع مورد صحبت حرف می زند بلکه تفسیر او از اکنونی که در این گفتگو می باشد نیز وجود دارد. (هایدگر - ترجمه علی عبداللّهی - ۱۳۸۳)

در عرفان سرخ پوستی برای آنکه با منطق و زبان معمولی آدمی مبارزه شود و نوع دیگری از بینش و منطق جانشین روشی معمولی گردد، دستورهای سختی برای رهایی از سخنگویی با خود داده شده است. سالکان آن راه و روش می کوشند تا خود را به مقام صمت مطلق برسانند و آن من درونی را ساکت و خاموش سازند. کاری که به محالات و ممتنعات شبیه تر است. یعنی نوعی استحاله عقلی فراتر از استحاله عادی. به هر حال، این عمل، تلاشی است که در آن مکتب و روش انجام می پذیرد و معلوم نیست تا چه اندازه مثمرتر است و آیا ثمره و باری می دهد یا اصلاً این همه چیزی جز تخیل نیست.

آلدوس هاکسلی در کتابش میگوید:

حیات معنوی چیزی نیست جز دخل و تصرف روح خدا در باطن ما، و ما، بنابراین، سکوت خود ما باید بخش بزرگی از آمادگی ما برای این دخل و تصرف باشد، و پرگویی یا التذاذ از کلام غالباً مانع خردی نیست بر سر راه آن خیری که ما فقط از طریق نیوشیدن آنچه روح الهی و آوای خدا در گوش دل ما می گوید کسب می توانیم کرد... لفاظی و خوش سخنی درباره ی امور روحانی، در قیاس با سایر امور، وراجی ای بیهوده تر است؛ و کسی که می پندارد که با گفت و شنید سخنان آتشین و تعبیر جذاب بر خیر حقیقی خود خواهد افزود - و امروزه غالب اهل زمانه چنین پنداشتی دارند -

ممکن است قیل و قال فراوان داشته باشد، اما در عالم بالا از مکالمات خود سهم اندکی خواهد داشت.

بنا به گفته ی قدیس دون خوان دلا کروث ، پدر یک کلمه ادا کرد؛ آن کلمه پسر اوست، و او وی را تا ابد در سکوت لایزال اداء می کند؛ و جان باید در سکوت این کلمه را بشنود.

سخن

سخن در رابطه انسان با خدا

زمینه ها

خدا از طریق کلمه اش کار می کند که نه تنها وسیله ارتباط است بلکه نیرویی خلاقه نیز هست (پیدایش، ۱، یوحنا، ۱: ۳) خدا از طریق کلمه اش جهان را آفرید و از طریق مواعظ عیسی ملکوت خدا به این جهان وارد شد، و این کلمه امروز بواسطه روح القدس مشغول کار است. خداوند جز از طریق کلمه اش هیچگونه کار اساسی ای صورت نمی دهد و بدون کلمه خدا نمی توان تشخیص داد که چه چیزی از سوی خداست.

سخن گفتن درباره ی خدا:

این نظر که ما به هیچ وجه نمیتوانیم در باب خداوند به منزله یک ابژه یا عین سخن بگوییم، فی الواقع، در حکم نفی و انکار حق ما را در ارائه هر گونه گفتار منسجم درباره ی اوست. اگر ما به راستی میتوانیم

شناختی از خداوند کسب کنیم و درباره وی به گونه ای منسجم سخن بگوییم ، پس باید نتیجه گرفت که در وجود یا واقعیت او عنصری حضور دارد که با تجربه ما از عینیت مطابق است. و همچنین ، عنصری که با تجربه ما از ذهنیت تطابق دارد. خداوند برای آنکه خدا باشد، باید به نحوی ورای تقابل و دوگانگی ذهن و عین باشد ولی به طریقی که این نسبت را محو و حذف نکند. بلکه آن را در وحدت خویش جذب کند.(آلن گالووی، ص ۱۳۴)

سخن گفتن درباره خدا مهم است. سخن گفتن درباره او در حد اعلای دقت و صحتی که بر ایمان امکان پذیر باشد به مراتب مهمتر از آن است. اما هیچ کس با لحن صحیح و قابل اعتماد درباره

خداوند سخن نمیگوید مگر که با خدا نیز سخن بگوید. مارتین بوبر میگوید: خدا را نمیتوان بیان کرد بلکه فقط میتوان او را مخاطب قرار داد. (براون، ۱۳۸۱، ص ۲۵۵)

سخن با خدا

خداوند پیام جاویدی دارد که «کلمه» یا حکمت وی و نطق یا بیان مخصوص اوست و این «کلمه» مخلوق و جدای از او نیست. (توماس میشل، ۱۳۷۷، ص ۶۵)

اگوستین سخن گفتن با خدا را امری ضروری میداند و در عین حال عنوان می کند که هیچ احدی قادر نخواهد بود خداوند را آنطور که شایسته است وصف نماید و در این باره چنین می گوید:

«آیا هیچ کس توانایی آن دارد که به حد کفایت او را وصف کند؟ بدا به حال کسانی که درباره تو سکوت اختیار میکنند! زیرا حتی آنان که در فصاحت و بلاغت، از همه گوی سبقت را ربوده اند، قادر نیستند در وصف تو لفظ و تعبیری بیابند». (اگوستین، ص ۵۰)

باز در جایی دیگر گفته است که:

«بگذار تا گوش دلم را به نزدیک لبان تو آرم و به تو که حقی، گوش بسپارم، باشد تا مرا بگویی که چرا اشک در کام اهل حزن چنین گواراست». (همان، ص ۱۲۲)

اگوستین همچنین میگوید که باید به کلام پروردگار گوش داد و از این طریق به آرامش رسید. وی رسیدن به نجات را در گرو گوش سپردن به سخنان خداوند میداند. چنانکه می گوید:

«ای روح من! تو نیز به کلام پروردگار گوش فراده، ابله مباش و مگذار که گوش دلت از طنین بلاهت کر شود. زیرا که خود کلمه تو را به رجعت ندا در میدهد. تنها در او میتوان مقر آرامشی یافت

که هرگز بر هم نمیریزد و او عشق خود را از تو هرگز دریغ نمیکند». (همان، ص ۱۲۷)

«آنگونه سخن بگو که کلامت را بشنوم. جان من سراپا گوش است تا کلامت را بشنود گوشهایم را بگشا و در قلب من نجوا کن که نجاتم خواهی داد. آوایت را به گوش خواهم گرفت و برای در آغوش فشردنت شتاب خواهم کرد. (من ایمان دارم و چون ایمان دارم سخنی برای گفتن می یابم. مزامیر: ۱۵: ۱۰)» (اگوستین، ص ۵۱)

عوامل

معنای وجود شناختی خدا به این معنا که کلام خدا عامل خلقت موجودات از جمله انسان است:

و چنانکه باران و برف از آسمان می بارد و به آنجا بر نمی گردد بلکه زمین را سیراب کرده و آن را بارور می سازد و برزگر را تخم و خورنده را نان می بخشد. همچنان کلام من که از دهان من صادر گردد خواهد بود نزد من بی ثمر بر نخواهد گشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه فرستادم کامران خواهد گردید. (اشعیا ۱۱ - ۱۰ : ۵۵)

وقتی بر آن کوه مقدس ، جلال و شکوه خدای پدر او می درخشید من آنجا بودم ، من آن صدا را شنیدم که از آسمان طنین افکند و گفت: «این فرزند عزیز من است. از او بسیار خوشنودم» (رساله دوم پطروس ۲(۱۷و۱۸))

پطرس شهادت می دهد که ما دوباره متولد شده ایم " نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا" (۱ پطرس ۱ : ۲۳ - ۲ تیموتائوس ۳ : ۱۵ - یعقوب ۱ : ۱۸) به همین دلیل است که عیسی کلمه حیات خوانده می شود. (یوحنا ۱ : ۱) بنابراین، کلمه خدا که با آن همه چیز خلق گردید عیسی مسیح بود. (یوحنا ۱ : ۱ - ۳)

بنابراین در میابیم که سخن عامل خلقت است یعنی اگر خدا نمیخواست خلق کند سخن نمیگفت. عیسی مسیح هم که کلمه خداست. کلمه ای است که خدا اراده خود را از طریق او از آغاز آفرینش اعلام داشته است. سخنان، زندگی و کارهایی که عیسی را به عنوان منبع حیات حقیقی و کلمه نهایی نجات بخش خداوند برای انسانیت معرفی می کنند. از زمان عهد جدید به این سو مسئله تفسیر و اعتبار عهد قدیم همواره مورد سوال و تردید بوده است. این مسئله عیسی را در مقابل فریسیان قرار می دهد (مرقس ۲ : ۲۸ - ۲۳ ، ۳ : ۶ - ۱ ، متی ، ۵ : ۲۸ - ۲۱). پولس اظهار می دارد که این مسئله مربوط به رابطه متقابل بین شریعت و انجیل است. شریعت مبتنی بر عهد قدیم مقدس است و مبتنی بر خیر (رومیان ۷ : ۱۲)، اما نمی توان آن را به مسیحیان کافر کیش تحمیل نمود (غلاطیان ۴ - ۱) شریعت نمی تواند در حضور خدا برائت از گناه را یا رستگاری را داد و ستد کند آن تنها می تواند ما را قادر سازد که از گناه آگاه شویم (رومیان ۳ : ۲۰ ، ۸ : ۲) تنها به وسیله مصلوب گشتن عیسی مسیح

است که خود شریعت تحقق یافته است (غلاطیان ۳). عیسی مسیح مظهر تحقق و هدف غایی شریعت است (رومیان ۱: ۱۱۱۰: ۴) این انجیل عیسی مسیح است که تنها مایه زندگی است. مسیح همان کلمه ای است که تقدیس می کند و موجب آفرینش دوباره است (تیموتی اول ۴: ۵، رساله اول پطرس ۱، ۲۳) پولس و کلیسای جوان مسیحی تأکید می کنند که قدرت کلمه خدا در بیان او نهفته است (رومیان - ۱، ۱۷، افسسیان ۶، ۱۱۷) مأموریت اعتماد به این کلمه و نشر آن مأموریتی الهی است (متی ۲۸: ۲۰-۱۸، اعمال رسولان ۲۰: ۲۴: قرنیتان دوم ۵: ۲۰ - ۱۸)

حتی در میان فلاسفه نیز «کلمه» واسطه ی آفرینش نهاد نآرام جهان می باشد. ارسطو معتقد است که نیروی معنوی در جو زمین ، همه ی صور گوناگون و زیباییها را به وجود آورده است و آن را به «کلمه ی فعال» و «نفس مدبر» می نامد و زمین را به واسطه همین زنده و دارای حیات میداند. (ملاصدرا، ۱۳۶۶ص ۲۳۳)

او معتقد است که : «برای هر موجودی از موجودات این عالم ، باطن و حقیقتی است، به نام ملکوت و برای هر امر مشهودی ، باطنی است مستور و پنهان. و نیست موجودی در این جهان مگر آنکه برای او نفسی و عقلی و اسمی است الهی، که در عالم الوهیت بدان اسم و نام و نشان معروف است» (همان) چنانچه قرآن میفرماید: «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون» (یس/۸۳) هرچند شناخت کامل حقیقت متعال ممکن نیست، اما به دلیل آنکه این شناخت ذات مراتب و تشکیکی است، می توان به مراحل از آن دست یافت و تنها راه دست یابی بدان سیر و سلوک عرفانی است. اساساً به نظر دیونوسیوس «حرکت تفکر، از لحاظی همان حرکت خود سالک است» (مجتهدی ۱۳۷۵، ص ۱۰۷) و به هر مقدار سالک طی طریق کند، تفکر او بیشتر رشد کرده و بر شناختش افزوده می شود؛ لکن هر چه سالک نزدیک تر شود و به شناخت بیشتری دست یابد، زبانش قاصرتر می گردد تا جایی که مشاهده و شناختش غیر قابل بیان می گردد؛ چراکه در آنجا ظلمت و ورای معقول است «که در آن مرحله، دیگر همه چیز لایوصف است»؛ آنجا عارف به مرحله ای می رسد که هیچ سخنی را در آن باره نمی تواند بگوید و سکوت محض و کلام سلبی تام در آنجا تحقق می یابد.

این مرحله فوق شناخت است؛ مرحله ای که سالک به اتصال نهایی با حق نایل شده و حتی عقل را نیز پشت سر نهاده است. هر چند این مرحله همان «برون شد» («برون شد» همان خلسه و وجد می باشد که در اصطلاح عین القضاة «از خود به درآیی» به کار رفته است) (همان، پاورقی ۱۰۹). و رهایی از خود به مدد عقل می باشد، لکن سالک در نهایت، عقل را نیز باید رها کند و از آن نیز فراتر رود. به نظر دیونوسیوس عالی ترین شناخت خداوند، شناختی است که به مدد عدم شناخت کسب می شود و بر اساس وحدتی که ورای عقل است حاصل می گردد؛ یعنی زمانی که عقل از تمام موجودات دوری می گزیند و سپس از خود نیز رها می شود تا به انوار فوق نور بپیوندد. (همان، ص ۱۱۰ به نقل از: ترجمه آثار (دیونوسیوس) زبان فرانسه از دو گند یاک، ص ۱۴۵). وقتی سالک به این مقام رسید، هیچ توصیف و بیانی از آن وحدت نمی تواند ارائه دهد. در آنجا سکوت مطلق و کلام سلبی تام حاکم است. هر چند می توان گفت این سکوت نیز خود نوعی زبان و بیان است. لکن زبانی است که با حروف و کلمات و جملات معمولی نیست. و در واقع، زبانی بسیار گویاتر از زبان قال و بلکه اساساً در آن مرحله «جهل درباره خدا، معرفت حقیقی است. (رادا کریشنان، ترجمه جواد یوسفیان، ۱۳۶۷، ص ۱۹۱)

کتاب مقدس یگانه ابزار مناسب ایمان شناخته میشود و با قدرت سخن میگوید. یکی از روحانیون لوتری پشت "پرده آهنین" آنچه را در آنجا روی داده است اینگونه توصیف می کند: « کلام خدا (خواه در مدرسه کلیسا، موعظه، در انجیل پژوهی گروهی، و خواه در گفت و گوی شخصی) صداقت و صراحت عجیبی به خود گرفته است. دیوارهای ضخیم هزار و نهصد ساله فرو ریخته اند. هیچ حایلی میان ما و کلام کتاب مقدس نیست. سخن کتاب مقدس درباره موقعیت فعلی ما چنان مصداق دارد که قبلاً هرگز نداشته است...» (رابرت مک آفی براون، ترجمه فریبرز مجیدی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۱)

انواع

گفتیم انسان می تواند با خداوند سخن بگوید و خداوند نیز کلام انسان را می شنود. این کلام با خدا انواعی دارد که از جمله آنها، دعا کردن است. در ذیل توضیحاتی در باب دعا آمده است.

دعا

یکی از انواع سخن گفتن با خدا دعا کردن است. می‌توانیم بیاموزیم که نباید از دعاها ایمان مایوس گردیم. «بخواه... بطلب... و بکوب...» گاهی اوقات خدا همان بار اول به دعاها ایمان پاسخ می‌دهد. اما در سایر موارد او پی از در خواستهای مکرر پاسخ می‌دهد. (لوقا ۹:۱۱) خدا به دعای ما پاسخ می‌دهد: آنگاه که دلها سست است، او هر آنچه ایمان‌داران می‌طلبند، به آنها خواهد بخشید. اما ایمان باید اطمینانی عمیق‌تر بیاموزد. بیاموزد که به سکوت خدا اعتماد ورزد. او که نامش محبت است، بهترین را خواهد داد. ستارگان محو خواهد شد، و دیوارهای سخت کوهها پایدار نخواهد بود، اما خدا حقیقت است، و وعده‌هایش راست است. او قوت ماست. (انجیل به روایت متی تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران، نوشته ویلیام مک دونالد)

مارتین بوبر هم میگوید:

«مفهوم جامع واژه دعا صحبت انسان با خداست که صرف نظر از مستدعی او در نهایت خواستار تجلی حضور الهی است یا به عبارت دیگر قابل درک شدن این حضور از طریق گفت و گو است». (مارتین بوبر، سکوت خدا، ص، ۱۵۰)

ژوهانس کلپوس، عارف مسیحی قرن هفدهم، در مقاله‌ای از نیایش قلبی سخن میگوید و اینکه این نوع نیایش انسان را پاک و تطهیر میکند. بعد از توضیحاتی درباره نیایش قلبی درباره آداب این نوع نیایش چنین مینویسد:

درباره آداب انجام این نیایش قلبی باید گفت که یک روش آن، چنان است که هیچ کس نمیتواند برای انجامش بکوشد و برای آن نیرو و زمان مصرف کند؛ چرا که انجام آن اختیاری نیست؛ این دعا، دعایی غیر اختیاری و منفعلانه است. لکن نیایشی پویا و ارادی نیز وجود دارد که همه انسانها باید موجبات انجام آن را فراهم آورند و برایش تلاش کنند. نیایش ارادی و اختیاری به دو صورت انجام پذیر است: یکی به وسیله کلمات، بی آن که دل در آن سهمی داشته باشد (حال چه با دهان و چه در درون ذهن) و دیگری دعای دل، نیایشی خالی از حرف و حدیث و فکر و خیال. دعای دل به طور غیر قابل مقایسه‌ای مفیدتر و موثرتر از دیگری است و از سوی پروردگار بسیار پذیرفته است؛ همان

دعایی که رحمت خداوند و همچنین آثار و برکات ملازمش است. بدین ترتیب یک نفر میتواند بی آنکه واژه ای بسازد و بر زبان آورد، بدون توجه و تأمل ذهن، فارغ از متوسل شدن به عباراتی منطقی و استنتاج از آن بدون دانستن کمترین چیزی که تا حدی با مفاهیم خارجی و حواس بیرونی سنخیت دارد، نیایش کند و این همان نیایش دل است. (مقاله سرشار از نیایش، لبریز از سکوت، مجله هفت آسمان شماره ۳۵، ژوهانس کلیوس، ترجمه لیلا آقاییانی چاوشی، ص ۱۶۸)

موانع

سوالات بیجا و صحبت کردن بیش از حد که مسلماً حرفهای غیر ضروری را به دنبال دارد موجب غیبت، پرگویی و دوری از دعا میشود و باید به شدت از آنها پرهیز کرد؛ که این هم جز با سکوت میسر نیست.

«یکی از پیران گفت: راهب نباید در پی آن باشد که این چه می کند یا آن چگونه می زید. سوالاتی از این قبیل ما را از دعا دور کرده و به غیبت و پرگویی می کشانند. هیچ چیز بهتر از خاموش ماندن نیست». (تامس مرتون، ۲۱۰، ۱۳۸۴)

آثار

راهی برای اعتراف

مسیحیان در سر توبه یا آشتی بخشایش الهی را دریافت می کنند؛ زیرا ایشان نیز، مانند مسلمانان و یهودیان، معتقدند که توبه، موجب بخشایش الهی میگردد. مسیحیان در آیین توبه شرکت میکنند تا پیام بخشایش خدا را بشنوند و به یاد آورند که چگونه خداوند این مغفرت را که همواره در دسترس بشر است، از طریق کارهای نجات بخش عیسی (ع) در طول زندگی وی، برای همگان فراهم کرده است. از آنجا که گاه تنها بی حرمتی به خدا نیست، بلکه نتایج و پیامدهای وضعی نیز در سطح جامعه دارد، مسیحیان نشانه بخشایش را در چهارچوب جامعه کلیسایی دریافت میکنند. سر توبه در طول تاریخ مسیحیت اشکال مختلفی به خود دیده است. در قرون نخست تاریخ کلیسا، توبه به صورت علنی انجام میگرفت. در قرون بعدی اعتراف فردی به گناه پا گرفت و مرسوم شد. امروزه بر جنبه همگانی سر توبه تأکید میشود. (توماس میشل، ۱۳۷۷، ص ۹۵)

یکی از آثار سخن در رابطه با خدا این است که راهی برای اعتراف است و مسیحیان معتقدند که میتوانند از این طریق بار گناهان خود را کاهش دهند. همانطور که در کتاب اعترافات اگوستین میخوانیم که وی زبان به اعتراف میگشاید و چنین میگوید:

«پروردگارا! اعتراف مرا بپذیر. زبان من آن اعترافات را همچون قربانی، تقدیم درگاه تو میکند. زیرا دست تو بود که زبان مرا تکون بخشید و روح تو که آن را به شکرگزاریت واداشت». (اعترافات اگوستین، ۱۳۸۰، ص ۱۴۳)

حال که نمیتوانم از موسی پرسش کنم، او که کلماتش حقیقت بود، چون تو، حق، او را از خود لبریز ساختی، به تو التماس میکنم خدای من! گناهانم را بخشایی و فیض خود را شامل حالم کنی تا آن کلمات را بفهمم همانطور که به موسی، بنده ات، فیض تکلم آنها را عنایت فرمودی. (اعترافات، ۱۳۸۰، ص ۳۵۷)

نجوی با خدا

قدیمی ترین نوشته ها از مکاشفات آنجلا (عارف مسیحی) به ما میگویند که دقیقا همان هنگام که او به صومعه کوچک تثلیث مقدس، در راه اسپلو به آسنیری پا گذاشت، ناگهان احساس کرد جانش با حضور خداوند احاطه شده است که با او سخن می گوید و او را به عشق ورزی ترغیب می کند و به او وعده می دهد که تا هنگام دیدار دومش از کلیسای باسیلیکای شهر آسنیری با او همراه باشد.

او می گوید: روح من بعدها گفت اگر تو که از آغاز با من تکلم کرده ای، به راستی روح القدس بودی، چنین مطالب عظیمی را به من نمیگفتی، و اگر تو به راستی در درون من بودی، آنگاه مسرت من به حدی عظیم می بود که نمیتوانستم آن را تحمل کنم و زنده بمانم. (عارفان مسیحی ص ۱۳۶)

در بخشهایی از کتاب مقدس هم گفته شده است: «خداوندگار من! بر من رحم کن و یاری ام نما. بگو که چرا تا این حد برای من مهم هستی. در قلب من نجوا کن که نجاتم خواهی داد». (مزامیر ۳: ۳۴)

در سخن پولس رسول کلمه خدا خود را به دیگران می شناساند و فعالانه عمل می کند (تسالونیکیان ۲: ۱۴ - ۱۳) سخن همه رسولانی که فرستاده شده اند سخن عیسی مسیح است و سخن او سخن کسی است که او را فرستاده است (لوقا ۱: ۱۶، رومیان ۱۰: ۱۶ - ۱۵، تیتس ۱: ۳ - ۲).

لوقا، نویسنده انجیل سوم، به صراحت تاکید دارد که مردم در زمان شنیدن سخنان عیسی به کلام خدا گوش می دادند. (لوقا ۵ : ۱)

همچنین لازم به ذکر است که عیسی(ع) با عبارت من " میگویم" سخنان خود را بیان می کرد.(متی ۵ : ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۳۲ ، ۳۹ ؛ ۱۱ : ۲۲ ، ۲۴) مرقس ۹ : ۱ / ۱۰ : ۱۵ - لوقا ۱۰ : ۱۲ / ۱۲ : ۱۴ - یوحنا ۵ : ۱۹ / ۶ : ۲۶ / ۸ : ۳۴)

به عبارت دیگر او خود این اقتدار الهی را داشت که کلام خدا را بگوید. موضوع بسیار مهمتر، گوش کردن به کلمات عیسی است.

" ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود زنده گردد. (یوحنا ۵ : ۲۴) (دایره المعارف کتاب مقدس)

اگر شناخت ما از خدا کافی نیست شناخت خدا نیز کافی نیست. به گفته پولس قدیس نکته مهم اینست که " بیشتر خدا شما را می شناسد" (غلاطیان، ۹ : ۴)

هنگامیکه خدا ما را بشناسد، و خدا ما را به این واقعیت آگاه کند، موقعیت تازه ای آفریده می شود. زیرا مردم، هنگامیکه به وسیله خدا شناخته شوند، مقدم بر هر کاری کتاب نمی نویسند یا به فلسفه تاریخ نمی پردازند یا شروع به تحلیل تجربه دینی خود نمی کنند، سرود می خوانند یا نیایش میکنند، اما در عین حال هم سرود میخوانند و هم نیایش میکنند. یعنی سخنانی از این قبیل میگویند: " سپاسگذاریم، سبحان الله... ای روح من، من بی ارزشم... پدر مرا ببخش... تو همه چیزی و من هیچم... به من قدرت بخش... ملکوت تو فرا میرسد. (همان، ص ۲۵۶)

عیسی گفت: «خوشا به حال آنانی که کلام خدا را می شنوند و آن را اطاعت میکنند».

روزی شخصی به او گفت: "مادر و برادران بیرون ایستاده میخواهند تو را ببینند" عیسی در جواب ایشان گفت: مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده و آن را بجا می آورند.(لوقا ۸ : ۱۹-۲۱)

میتوان نتیجه گرفت که کسب رضایت عیسی از جمله آثار عمل به کلام خداست.

همچنین عیسی فرمود: "تخم کلام خداست" (لوقا ۸: ۱۱) جان هر شخص فقط به وسیله ملکوت خدا که کلام خدا باشد در ملکوت الهی وارد میشود. (اول پطرس: ۱: ۲۳) (راهنمای کتاب مقدس ص ۵۴۱)

سیمون وی که از شارحان کتاب مقدس است، در سپتامبر ۱۹۴۱ برای نخستین بار، عاشقانه و متضرعانه خداوند را نیایش می کند: «تا این هنگام، هرگز در طول زندگی - دست کم به زبان واژگان - نیایش نکرده بودم. من هیچ کلمه ای، بلند یا در درون، به خدا نگفته بودم»

یکی از مفاهیم عمیق و جذاب نگره «وی»، توجه او به مفهوم «فاصله» میان خداوند و انسان است. در نظرگاه او، عشق راز آفرینش انسان و جهان است: «خداوند عشق را برای عشق آفریده است. او چیزی جز عشق و ابزارهای عشق ورزیدن را خلق نکرده است. خداوند عشق را در همه اشکال آن آفریده است. او موجوداتی لایق عشق ورزیدن از همه فواصل ممکن را آفریده است. هیچ کس جز خداوند نمی تواند این کار را انجام دهد. او، خود، به دورترین فاصله ممکن رفت؛ به دورترین و برترین جا. او جاودانه در میان هستی و از پس مه سکوت پژواک می کند و هارمونی دل انگیزی را پدیدار می آورد. همه مخلوقات به جز ارتعاش صدای او هیچ اند. این زبان خداوند است. اگر به این سکوت گوش فرا دهیم، صدای او را متمایزتر از هر چیز دیگر درمی یابیم».

در نگاه سیمون وی، تنها عاشقان راستین می توانند حقیقت این صدای برآمده از سکوت را بشنوند و دریابند. اما این صدا از جایی دیگر می آید: از حسیض رنج و ابتلا. «کسانی که لایق عشق اند، این صدا و آهنگ را از همان عمیق ترین دره، که رنج آنان را بدان جا درافکنده، می شنوند. از این لحظه به بعد آنان دیگر نمی توانند هیچ شکی داشته باشند». (هفته نامه، خردادماه، ۱۳۸۳، شماره ۲۵ تیر)

سخن در رابطه انسان با خود

زمینه ها

مسیح: پسر من سخنان مرا بشنو که حلاوتی بینظیر دارد و از همه تعلیمات فیلسوفان و حکیمان این دنیا برتر است. کلمات من روح و حیاتند. { یوحنا ۶/۶۳ } فقط خدا به انسان زندگی جاوید می دهد کسانی که فقط یکبار متولد شده اند با آن تولد جسمانی، هرگز این هدیه را دریافت نخواهد کرد { و ارزش آن با فهم بشری قابل سنجش نیست. آنها را نباید برای لذت بیهوده بردن نقل کرد بلکه آنها را باید در سکوت شنید و با تواضع و عشق کامل دریافت کرد.

{ جامعه ۱۷/۹ } { ولی با این حال، سخنان آرام شخص خردمند از فریاد پادشاه احمقان بهتر است } در قرآن نیز از جمله صفات حکیمان، تواضع در راه رفتن و آرام سخن گفتن شمرده شده است و بی خردان با صدای بلند همانند صدای خران مغرور می شوند. { لقمان ۱۹/۱۹ } (توماس ا. کمپیس، ص ۱۱۵)

انواع

سخن گفتن انواعی دارد که انسان باید به آن عمل کند تا بتواند به مقامات بالای عرفانی دست یابد. همچنین سخن خوب و نیکو، خیر و برکت برای شنوندگان دارد. بنابراین باید از سخنان زشت پرهیز کرد و همواره گفتار نیکو گفت. پولس در نامه اش به افسسیان به این مطلب اشاره میکند. هیچگاه سخنان بد و زشت بر زبان نیاورید، بلکه گفتارتان نیکو و مفید باشد تا به شنوندگان خیر و برکت برساند. (رساله پولس به افسسیان، ۴ (۲۹))

مواع

تهدت زدن

در زمان عیسی مردم از واژه راقا (واژه ای آرامی که به معنای شخص توخالی (تهی) می باشد) که بیانگر تحقیر کردن و ناسزا گفتن است استفاده می کردند. کسانی که از این واژه استفاده می کردند در خطر (سزاوار) حضور در شورا بودند - بدین معنی که آنها محکوم بودند که در حضور شورای یهودیان که بالاترین دادگاه در سرزمین بود محاکمه گردند. (انجیل متی ۲۱:۵-۲۶) (انجیل به روایت متی تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران، نوشته ویلیام مک دونالد)

سوگند خوردن

شریعت موسی دارای چندین ممنوعیت علیه سوگند دروغ به نام خدا می‌باشد (لاویان ۱۹:۱۲؛ اعداد ۲:۳۰؛ تثنیه ۲۳:۲۱) سوگند به نام خدا بدین معنی است که شما او را به شهادت گرفته‌اید که حقیقت را بیان کرده‌اید. یهودیان سعی می‌کردند که از عمل زشت سوگند دروغ خوردن به نام خدا اجتناب ورزند و آن را با سوگند خوردن به آسمان، زمین، اسرائیل یا سر خود جایگزین نمایند. (متی ۵:۳۳-۳۶)

عیسی استفاده از چنین حقه‌ها (کلاه شرعی) از شریعت را محکوم نموده و آن را ریاکاری محض می‌داند وی هرگونه سوگند و قسم و ذکر ناشایست نام خدا را در محاورات عادی ممنوع نموده است. این عمل نه تنها ریاکاری محسوب می‌شد، بلکه سعی در اجتناب از سوگند خوردن به نام خدا تنها جایگزین کردن اسامی دیگر به جای نام او بیهوده. سوگند خوردن به آسمان یعنی سوگند خوردن به تخت پادشاهی. سوگند خوردن به زمین یعنی سوگند خوردن به کرسی زیر پای او. سوگند خوردن به اسرائیل یعنی سوگند خوردن به شهر (پایتخت) پادشاهی او. حتی سوگند خوردن به سر خود نیز شامل خدا می‌شود، زیرا خالق همه چیز می‌باشد.

قسم برای یک مسیحی غیرضروری می‌باشد. (متی ۵:۳۷). بله او باید بله معنی بدهد و نه او باید نه معنی بدهد. استفاده از زبانی (سخنانی) قوی‌تر (به نظر می‌رسد که منظور استفاده از تاکید بر روی سخنان و نهایتاً استفاده از قسم خوردن باشد می‌توان این جمله را این گونه در نظر گرفت.)، یعنی اذعان به این مطلب که شیطان، همان ابلیس، بر زندگی‌های ما حکومت می‌نماید. هیچ موقعیتی برای یک مسیحی وجود ندارد که تحت آن مناسبتی برای دروغ گفتن موجود باشد. این نوشته هرگونه کتمان حقیقت یا ریاکاری را ممنوع می‌داند. البته قسم خوردن در دادگاه را ممنوع نمی‌نماید. خود عیسی در برابر کاهن اعظم تحت سوگند شهادت داد (متی ۲۶:۶۳) پولس نیز به منظور به شهادت گرفتن خدا که تمامی نوشته‌هایش حقیقت دارد از سوگند استفاده نمود. (۲-قرنیتان ۱:۲۳؛ غلاطیان ۱:۲۰) (همان)

آثار

احساس حضور خدا

یکی از آثار سخن گفتن انسان با خود این است که انسان حضور خدا را احساس میکند. سیمون وی درباره این موضوع میگوید:

سیمون وی می گوید: «...خواندن کتاب مقدس را هر روز صبح با توجه و تمرکز مطلق، تمرین و تکرار کرده ام. اگر هم در طول بازخوانی، توجه من اندکی منحرف شود، دوباره شروع می کنم تا بتوانم به تمرکز محض و مطلق برسم. اگرچه این کار را هر روز تکرار می کنم، در نتیجه هر بار از حد انتظارم فراتر می رود. بارها می شود که همان نخستین واژه ها، اندیشه های مرا از تنم جدا می کنند و به جایی بیرون از مکان می برند؛ جایی که هیچ چشم اندازی نیست. در این حال، گستره های معمولی ادراک با گونه ای بی نهایت جایگزین می شود. در این حال، احساس می کنم در این بی کران بی کران، سکوت وجود دارد؛ سکوتی که به معنای غیاب صدا نیست، بلکه مثبت تر از احساس صداست. سر و صدایی اگر وجود داشته باشد، تنها پس از عبور از این سکوت به من می رسد. گاهی نیز در خلال این خواندن ها، یا در لحظه ای دیگر، مسیح با من و در شخص من حضور دارد. این حضور به گونه ای بی نهایت واقعی تر، پویاتر و شفاف تر از آن لحظه نخستین است که او مرا صرف کرد.

نجات انسان

یکی از آثار سخن گفتن نجات انسان است. چنانکه در نامه یعقوب به قدرت این کلام الهی اشاره دارد:

«بنابراین هرنوع ناپاکی و عادت زشت را که هنوز در وجودتان باقی است، از خود دور کنید و با فروتنی کلام خدا را که در دلتان کاشته شده است، بپذیرید. زیرا این کلام قدرت دارد جانهای شما را نجات بخشد». (نامه یعقوب ۲۱)

شرایط نجات انسان

اما نجات انسان شرایطی دارد و انسانی که میخواهد به نجات دست یابد، بهتر است به آن عمل کند که کتاب مقدس به آن اشاره کرده است.

«۲۲- اما فراموش نکنید که این کلام را نه فقط باید شنید بلکه باید به آن عمل کرد . پس خود را فریب ندهید .۲۳- زیرا کسی که کلام را فقط می شنود ولی به آن عمل نمی کند مانند شخصی است که صورت خود را در آینه نگاه می کند . ۲۴- اما به محض اینکه از مقابل آینه دور می شود قیافه خود را فراموش می کند ۲۵- اما کسی که به کلام خدا که قانون کامل آزادی بشر است ، توجه داشته باشد نه تنها آن را همیشه به خاطر خواهد داشت بلکه به دستوراتش نیز عمل خواهد کرد ، و خدا عمل او را برکت خواهد داد .» (نامه یعقوب)

دست یافتن به معرفت:

دست یابی به معرفت یکی از آثار سخن گفتن در رابطه انسان با خودش است. انسان راستگو کلامش اثر گذار است. و کسی هم که با روح القدس ارتباط نزدیک دارد در واقع، کلامش نافذ است و مردم سخنان آنها را گوش میدهند. که رساله پولس به تسالونیکیان، اشاره به این مطلب دارد. «زمانی که پیغام انجیل را به شما اعلام نمودیم . آن را کلمات به معنی نپنداشتند بلکه با علاقه بسیار به آن گوش فرا دادید . آنچه می گفتیم عمیقاً در شما اثر می گذاشت زیرا روح القدس به شما یقین کامل می بخشید که سخنان ما راست است ...» (پولس به تسالونیکیان ، ۱ (۵ و ۶))

باز در جایی دیگر میگوید:

«همچنین دائماً خدا را شکر می کنیم که وقتی پیغام خدا را به شما اعلام نمودیم ، آن را سخنان انسانی نپنداشتید. بلکه گفته های ما را به عنوان کلام خداوند پذیرفتید که البته همینطور هم هست ...» (پولس به تسالونیکیان ، ۲ (۱۳))

سخن در رابطه انسان با دیگران آداب و شرایط سخن گفتن

کلام خدا دارای ویژگیهایی می باشد که در اینجا به بررسی آن ویژگیها و شرایط میپردازیم.

کل رویکرد ما باید بر پایه تمایزی میان کلام خدا و کلمه های کتاب مقدس مبتنی باشد. کلام خدا ممکن نیست چیز دیگری جز عیسی مسیح باشد . " و کلمه جسم گردید " (قدیس یوحنا، ۱۴: ۱) .

هر معنی دیگر از این عبارت باید فرع بر این معنی باشد. پروتستانها غالباً از کتاب مقدس به عنوان

کلام خدا سخن می گویند. یا به کسی اشاره می کنند که به موعظه کلام خدا می پردازد. یا شعایر مقدس را به منزله کلام اجرا شده خدا یا به گفته آگوستین کلام رویت شده توصیف میکنند. (رابرت مک آفی براون، ترجمه فریبرز مجیدی ، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸)

اگر خدا صلاح می داند که وجودش را در سستی و لغزش پذیری کلمات انسانی آشکار سازد، پس بررسی کردن آن کلمات با همه لغزش پذیری شان ، و پی بردن به اینکه چگونه آن کلمات بر خدای متجسد در عیسی مسیح گواهی می دهند مایه زیانی برای ایمان نیست، بلکه بهره گیری مسئول نه از آن است. (رابرت مک آفی براون، ۱۳۸۱، ص ۱۶۱)

در انجیل یوحنا که قبلا هم به آن اشاره شد ، می خوانیم :

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود . همان در ابتدا نزد خدا بود ، همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر او چیزی از موجودات وجود نیافت ... آن نور حقیقی بود که هر انسانی را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد و جلال او را دیدیم . (۱:۱-۳ ، ۹، ۱۴) (اعظم پویا ، ۱۳۸۵) در کتب آسمانی، جهان و موجودات یکی از کلمات الهی هستند. در ابتدای انجیل یوحنا آمده است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و همه چیز به واسطه او آفریده شد...» (بریتیش، ۱۹۳۲، ص ۱۴۳)

و جایی دیگر در انجیل یوحنا میبینیم که حضرت عیسی میفرمایند: «پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم ، و میدانم که فرمان او حیات جاودانی است پس چنانکه پدر من به من گفته است تکلم می کنم» (یوحنا، ۱۲ / ۴۹ - ۵۰)

به عبارتی کلام را باید از خداوند آموخت و به کار برد چه در رابطه ی ارتباط با خالق و چه در رابطه با ارتباط با دیگران؛ به گونه ای که در جای دیگر در انجیل یوحنا باز می بینیم که حضرت مسیح میفرمایند : « سخنهایی که من به شما میگویم از خود نمیگویم، لکن پدری که در من ساکن است این اعمال را می کند» (همان ۱۳ / ۳- ۴) «هرچه از پدر شنیده ام به شما بیان کرده ام» (همان، ۱۴ / ۹- ۱۴) (کلباسی اشتری، ۱۳۸۴، ص ۳۳۲)

ماندگار بودن کلام خدا

همانطور که میدانیم هر چیزی در دنیا فانی و از بین رفتنی است و چیزی که باقی می ماند و همیشگی و ابدی است، خداوند است. در قرآن کریم هم به این موضوع تاکید میکند. «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ و ما عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل/۹۶) (آنچه نزد شماست فنا میشود و آنچه نزد خداست باقی میماند). در انجیل هم به این موضوع اشاره می کند و در اینجا کلام خدا را باقی و همیشگی توصیف میکند و میگوید که کلام خداست که همیشه باقی و ابدیست.

«آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد». (متی ۲۴: ۳۵) (راهنمای کتاب مقدس ص ۵۴۱)

«پروردگارا سخن بگو که بنده ات می شنود " کلمات حیات ابدی نزد توست " { یوحنا ۶/۶۸ } شمعون پطرس جواب داد : استاد نزد که برویم که فقط شماست که سخنانتان بر انسان زندگی جاودانه می دهد... { پروردگارا با من سخن بگو و روحم را آرامش بده و حیاتم را در خدمت تسبیح و مجد و افتخار ابدی خودت قرار بده }». (اقتدا به مسیح ص ۱۱۵)

موانع

انجیل برنابا تحت عنوان «در نگه داشتن زبان» تاکیدات مهمی بسیار دارد.

«پس واجب است بر آن کسی که با نفس خود مجاهدت می کند اینکه سخن خود را به قیمت طلا بدهد» (۹) شاگردان در جواب گفتند ولیکن که می خرد سخن مردی را به قیمت طلا (۱۰) هرگز هیچ کس نه (۱۱) و چگونه با نفس خود مجاهدت می کند واضح است که او پر طمع میشود (۱۲) یسوع (یعنی عیسی) در جواب فرمود همانا که دل شما سنگین است به اندازه ای که من نمی توانم آن را بردارم (۱۳) از این رو لازم است که معنی هر کلمه را به شما افاده کنم (۱۴) ولیکن شکر کنید خدای را که به شما نعمت بخشیده که تا اسرار خدا را بشناسید (۱۵) نمی گویم که بر توبه کننده است اینکه خیال کند که او زر می ریزد (۱۶) حقا که چون او این کار کند فقط وقتی سخن گوید که ضرورت باشد چنانچه طلا را بر چیزهای ضرور صرف نمی کند (۱۷) پس چنانچه هیچ کس طلا را صرف نمی کند بر چیزی که از پس آن ضروری به جسد او برسد همچنان سزاوار نیست او را که از

چیزی سخن راند که به نفس ضرر داشته باشد». (انجیل برنابا، قزلباش، ۲۳۹) همچنین بهترین عامل بازدارنده مفسد زبان را سکوت دانسته اند (و بدانکه ضد همه آفات زبان و مفسد آن صمت و خاموشی است و کسی را خلاصی از آفات زبان جز به آن نیست).

توهین و دشنام دادن

یکی از موانعی که در رابطه سخن با دیگران است، احمق خواندن شخص می باشد. در اینجا واژه احمق چیزی بیشتر از جاهل معنی می دهد. این واژه مشخص کننده حماقت اخلاقی است که احمق باید بمیرد و آرزوی مرگ او را بیان می کند. امروزه کاملاً عادی است که شخصی، دیگری را نفرین کند و از عبارت «خدا ترا لعنت کند!» استفاده کند. او از خدا درخواست می کند که آن شخص را به جهنم واصل نماید. عیسی می گوید کسی که چنین نفرینی را ادا کند سزاوار (در خطر) آتش جهنم است. اجساد مجرمان اعدام شده اغلب در زباله دانی مشتعل که خارج از اورشلیم واقع شده بود و نام آن دره هینوم یا جهنم بود، انداخته می شدند. این محل نمادی از آتش های جهنم بود که هیچگاه خاموش نمی شود. در مورد سخت گیری در سخنان منجی هیچ خطایی وجود ندارد. (انجیل به روایت متی تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران، نوشته ویلیام مک دونالد)

هستند مردمان طاقی بسیاری که یاوه سرایی میکنند و با کلام باطل خویش اذهان دیگران را به بیراهه میکشانند. (تیطوس ۱، ۱۰)

آثار

سخنانم را در قلب خود بنویس و بر آنها مشتاقانه تامل کن که تو را در وسوسه ها کمک خواهد کرد . هرکدام را می خوانی و نمی فهمی ، وقتی بیایم خواهی فهمید من به دو شیوه منتخبان خود را دیدار می کنم . یکی با امتحان و دیگری با تسلی هر روز دو درس به آنها می دهم . با یکی اشتباهات آنها را تصریح می کنم و با دیگری به پیشرفت در پرهیزگاری آنها را تشویق می کنم هرکس کلمات مرا بشنود و آنها را تحقیر کند ، خدا در روز قیامت بر او داوری می کند . (اقتدا به مسیح، ۱۳۸۲، ص ۱۱۶)

سخن در تفکر عرفانی

در هر نوع تفکر عرفانی (کلمه) از جایگاه ارزشمند و والایی برخوردار است. مثلاً در مکتب (ناوالیسم) یکی از مکاتب عرفانی سرخپوستان، (کلمه) منشا تحول و گشایش می باشد. کارلوس کاستاندا از پیروان این مکتب به معرفی آن در آثار خود مبادرت می ورزد. وی کلیه مراحل و مراتب این نظام معنوی را به عنوان یک سالک تمام عیار، نزدیک عارف پیر سرخپوستی از اهالی قبیله یاکی در مکزیك فرا می گیرد. این عارف پیر از مفهوم و ارزش (کلمه) سخن می گوید و کلمات را کلید هایی می داند که می توانند درها را بگشایند. پس اهل حکمت باید مقصود خود را قبل از آن که به عمل دست زنند با کلمات بیان کنند. (نبوی، ۱۴۰: ۱۳۸۱)

سکوت

سکوت در رابطه انسان با خدا

زمینه ها

سکوت خدا در واقع جواب اوست. به آن روزهایی فکر کنید که سکوت کامل در آن خانه در بیت عنیا بود! (یوحنا ۱۱). خدا همان برکات را که شما درخواست کرده اید به شما خواهد داد اگر شما جلوتر از خدا حرکت نکنید، اما سکوت او علامت این است که شما را به یک درک عالی تری از وجود خودش می برد.

زمانیکه صدای خدا را نمی توانید بشنوید، آنگاه متوجه می شوید که او با صمیمانه ترین طریق ممکن به شما اعتماد کرده است - با یک سکوت کامل و نه با یک سکوت مایوس کننده؛ چون او می تواند ببیند که شما می توانید برای یک مکاشفه بزرگتر تاب بیاورید. اگر خدا در برابر شما سکوت کرد، شکرگزاری کنید - و او شما را به مسیر اصلی هدفش می رساند. گواه واقعی پاسخ به موقع، بسادگی حاکمیت و سلطه خدا بر تمامی امورست. زمان مسئله ای برای خدا نیست. برای مدتی ممکن است بگویید "از خدا تقاضای نان کردم، ولی او سنگ بجایش داد" (متی ۷: ۹).

یک چیز جالب در مورد سکوت خدا این است که سکوت او مسری است. یعنی اینکه به شما نیز سرایت می کند و موجب می شود که شما به یک اعتماد کامل برسید، بطوریکه براستی بگویید "می دانم که خدا مرا شنیده است". سکوت او قویاً نشان دهنده همین واقعیت است. تا زمانیکه که دارای

این عقیده هستید که خدا همیشه با جواب دادن به دعاهایتان شما را برکت می دهد، او این کار را انجام خواهد داد؛ ولی در آنصورت هرگز فیض سکوتش را به شما نخواهد داد. اگر عیسی مسیح شما را به این درک برساند که دعا برای جلال پدر اوست، در آنصورت اولین نشانه صمیمیت خود را به شما خواهد داد: سکوت. (برگرفته از یک سایت مسیحی)

در کتاب گفتگو با خدا اثر دونالدوالش آمده که:

«این را بدان که خداوند و حقیقت در یک جا سکنی دارند: در سکوت. وقتی خداوند را پیدا می کنی، وقتی حقیقت را می یابی، لزومی ندارد درباره آن صحبت کنی، چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.» (نیل دونالدوالش ، مترجم: توراندخت تمدن (مالکی))

ابراهیم صدایی را که زمانی او را به ترک سرزمین خویش فرا خواند و در آن زمان ابراهیم این صدا را به منزله صدای خداوند شناخت بی آنکه گوینده آن بگوید که او کیست نمیتوانست با صدای دیگری اشتباه کند و خداوند در واقع او را آزمود... طبق روایت کتاب مقدس، رنه الهی که با برگزیده خویش سخن می گوید «صدایی است از یک سکوت خفی». (کتاب اول پادشاهان ۲۱: ۱۹)

یک استعاره بصری جسورانه برای یک کیفیت صوتی ، واژه سکوت است، اما نه یک سکوت محکم و خشن بلکه سکوتی که از چنان رقت حجاب مانندی برخوردار است که کلام الهی از میان آن می درخشد. (مارتین بوبر، ۱۴۳ و ۱۴۴)

در نامه یعقوب گفته شده شده که: «برادران عزیز به این نکته توجه کنید : بیشتر گوش بدهید و کمتر سخن بگویید». (نامه یعقوب-۱۹)

عوامل

بررسی عوامل سکوت را با توجه به مقاله سرشار از نیایش ، لبریز از سکوت انجام میدهم. ژوهانس کلپوس در این مقاله میگوید:

چگونه حنا (در عهد عتیق آمده که وی صاحب فرزندی نمیشد وی بی آنکه سخنی بگوید در طلب فرزند ذکوری به درگاه خدا دعا و نیایش کردو دعایش مستجاب شد و نام فرزندش را سموئیل گذاشت) مادر سموئیل ، توانست بدون آنکه سخنی بر زبان آورد، در حال سکوت خدا را نیایش کند

و با دعای سکوت از او فرزند پسری طلب کند؟ بدین سبب که خواسته و تمنای او خواهشی برخاسته از ایمان بود؛ نیایشی که بدون بر زبان آوردن واژه ای، با تسلیم در برابر اراده ی پروردگار انجام می پذیرد. هرگاه نیازمند بودیم که برای چیزی به درگاه خدا التجا بریم و از او خواهش و تمنا کنیم، بر ماست که سکوت پیشه کنیم، زیرا ما نه میدانیم برای چه دعا کنیم و نه آنکه چگونه دعا کنیم. اما اگر خاموش بمانیم، روح القدس خود با ندبه های وصف ناپذیر در حق ما دعا خواهد کرد. وی تنها برای آنچه خیر و صلاح ماست دعا میکند، زیرا او خالصانه برای آنچه اراده خداوندگار بر آن قرار گرفته دعا میکند. پس تمنا و خواسته های ما باید تنها بیان و عرض حالی باشد که با تعظیم و تکریم پروردگار و خاموشی همراه است. چنین دعایی دعای دل گسستن و تسلیم محض است یا به اصطلاح، دعای پاکی، دعایی که بدون بر زبان آوردن هیچ سخنی انجام می شود و بی آنکه هیچ طلب کنیم از درگاه پروردگار چشم به راه همه چیز هستیم. همه خواسته های ما با تسلیم در برابر خواست خداوند همراه است، چه او آنچه را طلب کرده ایم روا دارد و چه بر آورده نکند. به هر حال ما بیش از آنچه به امیدش دست به دعا برداشته ایم، از لطفش منتفع خواهیم بود. (مجله هفت آسمان، شماره ۳۵، ص ۱۷۳)

نتیجه میگیریم که می شود با سکوت از خدا طلب چیزی کرد و یا اینکه با سکوت، با خدا حرف زد. نیازی نیست که همیشه با زبان با خداوند سخن بگوییم و خواسته هایمان را از او بخواهیم؛ زیرا خداوند ندای قلب ما را میشنود و در سکوت ما هم با ما به نوعی سخن میگوید. با برآورده کردن حاجات.

فرض می کنیم کسی بتواند، پس از آنکه از هجوم حیات رها شد تمامی صور حسی را از لوح ضمیر خویش بزدايد و سپس همه اندیشه های انتزاعی، شیوه های استدلال، میل و خواهش، و سایر محتویات مخصوص ذهن را از آن طرد کند، و در آن صورت از ضمیر یا آگاهی او چه باقی می ماند؟ مسلماً هیچ محتوای ذهنی (=روانی) باقی نخواهد ماند و آنچه می ماند تهی واره یا بلکه خلاء محض است

ولی عارفان درون نگر متفق القولند که به این خلاء کامل ذهنی رسیده اند. ولی آنچه در این حال بر آنان گذشته با خواب و بیهوشی تفاوت بسیار داشته است. و بر عکس، حالت هشیاری یا آگاهی محض به آنان دست داده است. محض به این معنا که این هشیاری به هیچ موضوع و محتوای تجربی ناظر نیست و هیچ محتوایی غیر از خودش ندارد. (والتر ت. استیس - مترجم: خرمشاهی، ۱۳۸۸، ص ۸۱-۸۲)

پدر روحانی گفت: اگر سه راهب با هم زندگی کنند، و یکی از آنها همیشه خاموش و در حال دعا باشد، و دیگری بیمار و شاکر باشد، و سومی با حسن نیت و از سر خلوص به هر دوی آنان خدمت کند، این سه با هم برابرند، تو گویی که یک کار انجام می داده اند. (تامس مرتون، ۴۷، ۱۳۸۴)

انواع

سکوت معرفت شناسانه:

دیونیسوس می گوید :

بیان ما به میزان صعود روحی ما وابستگی دارد. اما هنگامیکه این صعود به انجام رسید، "بیان"، یک سره متوقف می شود و در دریای وصف ناپذیر غرق می شود. (De myst.theo,cap) (عارفان مسیحی ص ۹۳)

موانع

رایمون پانیکار در اثری به نام نه راه سخن نگفتن در باره خدا به بحثی تنزیهی در خداشناسی می پردازد. او می گوید که این نه نکته چیزی درباره خدا نمی گویند اما شرایطی را نشان می دهند که در آن گفتار مربوط به خدا می تواند به شکلی درست و ثمربخش صورت گیرد. آنچه ارائه می شود نه یک توجیه بلکه شاید عمیق ترین دریافت شهودی به حساب می آید:

ما نمی توانیم آن گونه که درباره اشیا سخن می گوئیم راجع به خدا سخن بگوئیم. توجه به این نکته مهم است که بیشتر سنت های بشری از خدا در حالت ندایی و بر پایه نوعی کشش درونی سخن می گویند.

۱ - ما نمی توانیم درباره خدا به درستی سخن بگوییم بدون آنکه قبلاً به یک سکوت درونی رسیده باشیم. ما نیاز به تطهیر دل داریم تا بتوانیم بدون مداخله های خودخواهانه به ندای حق گوش بسپاریم. بدون این سکوت و خاموشی و فرایندهای ذهنی قادر نخواهیم بود به درستی و سنجیدگی درباره خدا سخنانی بگوییم که ریشه در نتیجه گیریهای ذهنی ساده نداشته باشند. بدون فراهم آوردن چنین شرایطی، ما صرفاً به فرافکنی های ذهنی خودمان - خوب یا بد - پرداخته ایم .

۲ - سخن گفتن راجع به خداگفتاری مستقل وقائم به خود است. گفتار مربوط به خدا از بیخ و بن متفاوت با هر نوع گفتار راجع به چیزهای دیگر است . این گفتار چیزی فراتر از سخن گفتن راجع به یک ابرانسان ، علت برین، یا نوعی متانرژی وهرچیزی از این قبیل است . برای به تصور درآوردن یک معمار بسیار باهوش یا یک مهندس به غایت ماهر ونیرومند نیازی به استفاده از اصطلاح خدا نیست .دراین صورت کافی است از یک عامل قدرتمند پنهان در پس اشیا سخن بگوییم که کاملاً آن را نمی شناسیم. چنین چیزی همان خدای رخنه هاست، خدای رخنه پوش (God of the gaps) که طی سده اخیر شاهد عقب نشینی های اساسی آن بوده ایم.

۳ - گفتار مربوط به خدا گفتاری است که کل وجود ما را فرا می گیرد.این گفتار صرفاً موضوع احساس، عقل، علم یا فلسفه و الهیات نیست. گفتار درباره خدا تخصص نخبه گرایانه ای از هیچ طبقه ای نیست. تجربه بشری در همه اعصار همواره سعی کرده به «چیزی از مرتبه ای دیگر» راه بجوید چیزی که در بنیان و غایت وجود ما و وجود همه موجودات قرار دارد. خدا نه درچپ است نه در راست نه در بالا نه در پایین. جای دادن خدا در جانب خودمان مثل چیزهای دیگر در حکم کفر وخداناشناسی است.

۴ - گفتار درباره خدا، گفتاری درباره هیچ دین، علم یا کلیسایی نیست.

۵ - گفتار مربوط به خدا گفتاری است که همیشه به مدد اعتقادات صورت می گیرد و...

۶ - این گفتار درباره یک نماداست نه درباره یک مفهوم. خدا را نمی توان هدف ومتعلق به هیچ گونه معرفت یا اعتقادی ساخت. خدا نمادی است که هم دیدار می نماید وهم در هر نمادی که به مدد آن سخن می گوئیم نهان می شود.

۷ - سخن گفتن راجع به خدا بالضروره گفتاری چندمعنایی است.

۸ - هرکوشی برای مطلق ساختن نماد «خدا» نه تنها پیوند با رازالهی (که در این صورت دیگر مطلق یعنی فراتر از هر نسبت و رابطه ای نخواهد بود) بلکه ارتباط با فرهنگ های دیگری را که دقیقاً از همین نماد استفاده نمی کنند از بین می برد.

۹ - گفتار درباره خدا به ناگزیر، خود را در هر سکوت نو کامل می کند.

در اینجا می توان این سخن زبور داوود را نقل کرد که: «خاموش باش و بدان که من خدا هستم..»

(سایت روزنامه ایران ۱۳۸۳/۰۳/۲۳)

آثار

شنیدن سخن خدا

یکی از آثار سکوت در رابطه با خدا شنیدن سخن خداوند است. وقتی انسان سکوت میکند میتواند سخن خداوند را بشنود در غیر اینصورت گوشی برای شنیدن نخواهد داشت. اگوستین میگوید:

اما چگونه سخن گفتی؟ آیا همچون آن روز که آوایت از میان ابرها به گوش رسید که : این پسر محبوب من است؟ آیا هنگام ندای تو به گوش رسید و سپس خاموش شد. آن کلام، ابتدایی داشت و انتهایی. هر هجا شنیده می شد و سپس پایان می گرفت و هجای بعدی در پی اولی، و سومی در پی دومی می آمد و بدین سان تا آخرین هجا که در پی باقی هجاها آمد و سپس جای خود را به سکوت و گذاشت. از اینجا بسیار واضح است که کلام تو از طریق جنبش شیء ای مخلوق به بیان در آمد؛ زیرا که آن حرکت هرچند در اراده ی سرمدی تو قرار داشت، تابع قوانین زمان بود. گوش جسمانی نیوشندگان، واژه هایی را که تو در زمان به صدا در آوردی به ذهن ابلاغ کرد؛ همان ذهنی که هوش و شنوایی باطنی اش پاسخگوی کلام ابدی تو است. ذهن آن واژه هایی را که هوش و شنوایی باطنی اش پاسخگوی کلام ابدی تو است. ذهن آن واژه هایی را که صدایشان در زمان به گوش رسیده بود، با کلام تو قیاس کرد که بی صدا و ابدی است و گفت : « کلمه سرمدی خداوند با این کلماتی که در زمان طنین انداز می شوند بسیار بسیار متفاوت است. اینها در مرتبه ای دون من قرار دارند. در واقع،

اصلاً نیستند؛ زیرا که خاموش می شوند و از دست میروند. کلام پرورگار فوق من است و تا ابد پا بر جاست. (اعترافات اگوستین، ص ۳۵۹)

وی در جای دیگری چنین گفته است: «بگذار این کلمات را بشنوم و معنی آنها را فهم کنم. در آغاز تو زمین و آسمان را آفریدی و موسی این کلمات را نگاشت...» (اگوستین، ۳۵۷)

در کتاب اقتدا به مسیح نیز گفته شده است:

«من آنچه را خداوند پروردگار در باطنم می گوید خواهم شنید ۱- (مزامیر ۸/۸۵) [هر آنچه که خداوند می فرماید من با دل و جان اطاعت خواهم کرد زیرا او به ما که قوم خاص او هستیم، صلح و سلامتی خواهد بخشید، چنانچه به راه احمقانه و گناه آلود خود بازنگردیم.

خوشا به حال کسی که سخن پروردگار را در درون خود بشنود. (اول سموئیل ۹/۳)] و خداوندا بفرما، خدمتگزاری به فرمان توست [

و از کلمه، دوستی و آرامش دریافت کند. خوشا به حال گوشه‌ای که صدای آهسته و ملایم خدا را می شنوند. { اول پادشاهان ۱۲/۱۹ بعد از زلزله، شعله های آتش افروخته شد اما خداوند در آن هم نبود بعد از آتش صدایی ملایم به گوش رسید }

و به همه های این دنیا بی توجه اند خوشا به حال آن گوش هایی که تعلیمات باطنی حقیقت را می شنوند و به صدا های دنیا توجه نمی کنند». (اقتدا به مسیح، ۱۳۸۲، ص ۱۱۳)

فهم کتاب مقدس

یکی دیگر از آثار سکوت فهم کتاب مقدس است:

در سکوت و آرامش است که روح مومن پیشرفت می کند و اسرار نهفته متون مقدس را می آموزد (ابن سیرا ۱/۳۹-۳). در آنجاست که سیل اشک او را شبانه می شوید و پاکیزه می کند. (مزامیر ۶/۶)

از نالیدن خسته شدم و هر شب بستم را غرق اشک می سازم. (اقتدا به مسیح، ص ۶۴)

رسیدن به حیات باطنی

یکی دیگر از آثار سکوت در رابطه انسان با خدا رسیدن به حیات باطنی است.

آنچه اساساً قدیس فرانسوا دلنگران آن بود و بیش از همه به آن عشق می ورزید، این بود که دخترانش را به حیات باطنی حقیقی روح القدس پای بند سازد. به طوری که آنها برای خود، چیزی جز ریاضت، استغراق، سکوت و محو شدن در خدا نمی طلبیدند. (عارفان مسیحی ص ۲۶۲)

فهم سخن خدا

سکوت از این جهت اهمیت دارد که میتوان بوسیله آن سخن خداوند را درک کرد و آن را فهمید. زیرا در سکوت و آرامش است که خداوند به انسان متفکر قدرت درک و شناخت سخنانش را عطا میکند. در کتاب اقتدا به مسیح این مطلب را این طور بیان میکند :

«پیامبران کلمات را می توانند تعلیم دهند اما نمی توانند روح القدس را عطا کنند. آنها بسیار مخفیانه سخن می گویند اما اگر تو ساکت باشی آنها نمی توانند بر قلبها آتش زنند. آنها به واسطه حروف تعلیم می کنند اما تو فاهمه (the understanding) را بر می گشایی . آنها اسرار را در پیش می نهند اما تو راز همه اسرار را می گشایی. آنها کلمات را اعلام می کنند اما تو قدرت فهم را به ذهن اعطا می کنی». (اقتدا به مسیح، ص ۱۱۴)

سکوت در رابطه انسان با خود

زمینه ها

شخص درباره چیزی که از آن هیچ نمیداند بهتر می تواند سخن بگوید تا از امری که چیزی از آن می داند. (درس گفتارهایی از فلسفه کانت درباره روانشناسی، ص ۷۸)

هرکه خود را مسیحی می داند اما نمی تواند بر زبان تند خود مسلط باشد، خود را گول می زند و مذهب او پیشیزی ارزش ندارد. (نامه یعقوب-۲۶)

انواع

می توان چهار تلقی از سکوت را در کتاب وینگشتاین از یکدیگر بازشناخت. مطابق با تلقی نخست که می توان آن را «سکوت خنثی» نامید، وی بیش از هر چیز بر مرز میان امور گفتنی و ناگفتنی تاکید میکند. تنها معطوف به جهان پیرامون و انواع نسب میان مولفه های آن می توان سخن معنادار گفت. از آنکه درگذریم قواعد بازی تغییر می یابد و زبان به تعطیلات می رود. در باب اموری نظیر دین، فلسفه و اخلاق نفیاً و اثباتاً نمی توان سخن محصلی گفت. گویی وارد فضای مه

آلودی می شویم که هیچ چیز در آن دیده نمیشود. این سنخ از سکوت، بیش از آنکه در مقام القاء نکاتی چند درباره اموری نظیر عرفان، فلسفه و ... باشد، حکم به تعلیق حکم می کند و بر تغییر اساسی قواعد سخن گفتن معنادار در وادی عرفان و دین و ... تاکید می کند.

مطابق با تلقی دوم که آن را «سکوت سلبی» می نامیم، سکوت در کتاب وی قویاً جنبه سلبی دارد و از نبود چیزهایی خبر میدهد. این قرائت از سکوت، تئوری تصویری رساله را به نحوی قرائت میکند که از جنس مابعدالطبیعه (متافیزیک) است. تنها درباره اموری می توان سخن محصل معنادار گفت که معناداری ایشان در مقام عمل آزموده شود و به محک تجربه اثبات گردد. بیرون از این حوزه، هرآنچه در قالب واژگان و جملات بر زبان جاری می شود مهمل و یاوه است و بهره ای از معنا و معرفت بخشی ندارد.

پس از سکوت خشتی و سکوت سلبی می رسیم به تلقی عرفانی از سکوت. یعنی آن نوع از سکوت که در ادبیات عرفانی مورد بحث عارفان واقع شده است. این نوع از سکوت را سکوت عرفانی می نامیم.

تلقی چهارم از سکوت در کتاب وینگنشتاین که میتوان آن را «سکوت درمانی» نامید. (مقاله سکوت در تراکتاتوس، سروش دباغ، ص ۳۷-۴۱)

موانع

در رساله یعقوب به بخشی از آفات زبان اشاره کرده است. در این بخش از انجیل اشاره میکند به اینکه اگر زبان کنترل نشود مانند آتشی است که میتواند جنگلی را از بین ببرد.

۲ (۱۲) خدا شما را روزی داوری خواهد فرمود تا مشخص شود آیا به خواست مسیح عمل کرده اید یا نه. پس مواظب اعمال و افکار خود باشید .

۳ (۲) اگر کسی بتواند بر زبان خود مسلط شود ، قادر خواهد بود در سایر موارد نیز بر خود مسلط باشد . ۳ (۳) اسبی بزرگ را با دهانه کوچک مطیع خود می سازیم و او را به هر جا که بخواهیم می بریم . ۴ (۴) یک سکان کوچک ، کشتی بزرگ را به هر سو که خواست ناخدا باشد ، هدایت می کند حتی اگر بادی شدید بوزد .

۳(۵) زبان نیز در بدن، عضوی کوچک است ولی چه خسارت سنگینی می تواند به بار آورد. یک جنگل عظیم را می توان با یک جرعه کوچک به آتش کشید.

۳(۶) زبان همچون زبانه آتش است، لبریز از شرارت می باشد و تمام بدن را زهر آلود می کند. آتشی است که از جهنم می آید و می تواند تمام زندگی را به نابودی بکشد.

۳(۷) انسان توانسته است هرگونه حیوان وحشی، پرنده، خزنده و جاندار دریایی را رام کند، و بعد از این نیز رام خواهد کرد.

۳(۸) اما هیچ انسانی نمی تواند زبان را رام کند. زبان همچون مار رسمی، همیشه آماده است تا زهر کشنده خود را بیرون بریزد.

۳(۹ و ۱۰) با آن، لحظه ای پدر آسمانی مان خدا را شکر می کنیم و لحظه ای دیگر مردم را که شبیه خدا آفریده شده اند نفرین میکنیم. از دهانمان هم برکت جاری می شود، هم لعنت. برادران عزیز، نباید چنین باشد.

۳(۱۱) آیا امکان دارد از یک چشمه، ابتدا آب شیرین بجوشد و بعد آب شور؟

۳(۱۲) - آیا می توان از درخت انجیر، زیتون چید ؟ یا از تاک، می توان انجیر چید ؟ نه! به همین ترتیب، از چاه شور، نمی توان آب شیرین و گوارا کشید.

۴(۱۱) از هم خرده نگیرید و غیبت نکنید. چون به این ترتیب از حکم خدا اطاعت می کنید.

۵(۱۲) هیچگاه قسم نخورید، نه به آسمان و زمین و نه به هیچ چیز دیگر. اگر می گوئید بلی، سختتان واقعاً بلی باشد و اگر می گوئید نه منظورتان واقعاً نه باشد. (رساله یعقوب)

آثار

نجات از ابتلائات

یکی از آثار سکوت در رابطه انسان با خود این است که انسان میتواند به وسیله آن از هر بلایی نجات یابد. بنابراین سکوت باعث نجات انسان میشود چنانکه در آثار سکوت در رابطه انسان با خدا نیز گفته شد و این نشان از اهمیت سکوت در اناجیل و مسیحیت دارد. تامس مرتون در کتابش مینویسد:

«راهب بزرگ پاستور گفت: هر ابتلائی که به تو رسد با خاموشی بر آن غلبه خواهی کرد». (تامس مرتون، ۱۵۸، ۱۳۸۴)

رسیدن به حیات باطنی

یکی دیگر از آثار سکوت در کلام قدیسه ترزا آویلائی از عرفای بزرگ مسیحیت، رسیدن به حیات باطنی است. در کتاب عارفان مسیحی این مطلب را عنوان می کند:

«قدیسه ترزا آویلائی رسیدن به حیات باطنی را یکی از آثار سکوت میدانند: وی می گوید: حیات باطنی در کم سخنی و تمایل بسیار زیاد نسبت به خداوند است». (عارفان مسیحی ص ۲۵۶)

نجات انسان

با توجه به برخی از آیات انجیل می توان دریافت که انسان از راه سکوت به نجات دست می یابد. که در اینجا دو آیه به عنوان نمونه ذکر شده است:

«کلاهخود نجات را بر سر بگذارید و شمشیر روح را که همان کلام خداست به دست گیرید». (رساله پولس به افسسیان، ۶ (۱۸ و ۱۷) ۱۷)

«همیشه دعا کنید! در دعا از خدا آن چیزهایی را بخواهید که مطابق خواست روح القدس باشد. مسایل و نیازهای خود را به او بگویید و برای همه ایمانداران با اشتیاق زیاد و جدیت دعا کنید». (رساله پولس به افسسیان، ۱۸)

در رساله یعقوب نیز برخی دیگر از آثار سکوت را چنین بیان می کند:

اگر کسی بتواند بر زبان خود مسلط شود، قادر خواهد بود در سایر موارد نیز بر خود مسلط باشد. (۲)
اسبی بزرگ را با دهنه ای کوچک مطیع خود می سازیم و او را به هرجا که بخواهیم می بریم. (۳)
یک سکان کوچک، کشتی بزرگ را به هرسو که خواست ناخدا باشد هدایت می کند حتی اگر بادی بوزد. (۴)

زبان نیز در بدن، عضوی کوچک است ولی چه خسارت سنگینی می تواند به بار آورد. یک جنگل عظیم را می توان با یک جرقه کوچک به آتش کشید. (۵) (نامه یعقوب، ۲-۵)

سکوت در رابطه انسان با دیگران

زمینه ها

در باب عشق به عزلت و سکوت

فرصت مناسبی را برای خلوت کردن با خود قرار بده و به طور مکرر درباره احسان خداوند فکر کن. مطلبی را بخوان که کنجکاوی ات را ارضا کند یا وقتت را تلف. بلکه چیزی بخوان که قلب تو را به عبادت برانگیزد. اگر از حرفهای غیر ضروری و دیدنیهای بیهوده و گوش دادن به اخبار و حرف و حدیث دیگران اجتناب کنی فرصت مناسب و فراوانی را برای تأمل در امور مقدس به دست خواهی آورد. بزرگترین قدیسان، در حد توان خود، از حضور در جمع اجتناب می کردند و خدمت به خدا در عزلت را ترجیح می دادند. یکی از حکیمان می گوید: "هرگاه به میان مردم می روم، باز نمی گردم مگر آنکه از انسانیت کم شده باشد". ما معمولاً این حالت را پس از گفتگوهای طولانی تجربه کرده ایم. حفظ سکوت کامل از زیاده روی نکردن در کلام آسانتر است.

خاموش ماندن در خانه، از حفظ خود در میان مردم آسانتر است پس هرکس که می خواهد در حیات باطنی و روحانی به سر برد باید همراه با عیسی از جمعیت کناره گیری کند. (مرقس ۳۶/۶ عیسی گفت بیایید از غوغای جمعیت کمی دور شویم و استراحت کنیم زیرا ...)

هیچ کس نمی تواند میان مردم خود را ایمن نگه دارد. مگر آنکه گمنامی را ترجیح دهد. هیچ کس در سخن ایمن نیست مگر او که دوستدار سکوت است. (اقتدا به مسیح ص ۶۲)

انواع

سکوت انواعی دارد که ما در اینجا یک نوع تقسیم بندی از مولینوس کشیش اسپانیایی را ذکر میکنیم. مولینوس سکوت را در سه نوع دانسته: سکوت دهان، سکوت ذهن، سکوت اراده

سکوت دهان

اولین و نازل ترین نوع سکوت، سکوت دهان است؛ به این معنی که وقتی ما را به آن توصیه می کنند، در واقع از ما می خواهند که زبانمان را از کار باز داریم؛ گرچه که این نازلترین نوع سکوت است اما کاری به غایت مشکل است.

سکوت ذهن

دومین مرحله یا مرتبه، سکوت ذهن است؛ به این معنی که نه تنها زبان بلکه ذهن را هم وادار به سکوت کنیم به طوریکه چیزی به آن خطور نکند. عارفان در سراسر جهان و در زمان های مختلف نکات جالب و توصیه های زیادی را در این باب گوشزد کرده اند؛ در مکاتب عرفانی ودانته اشاره شده است که اگر انسان ده دقیقه سکوت ذهنی داشته باشد، به مثابه آن است که انسان هشت ساعت استراحت کرده باشد؛ نکاتی هم مشابه این قضیه در مکتب بودیسم دیده می شود که توصیه کرده در هفته، یک روز آن را به طور مطلق به سکوت اختصاص دهیم و اگر ممکن نیست، لا اقل دو ساعت در روز را در سکوت بگذرانیم و اگر این هم میسر نشد دست کم دو ساعت در هفته، سکوت پیشه کنیم.

سکوت اراده

سومین و دشوارترین و در عین حال، متعالی ترین نوع سکوت، سکوت اراده است؛ سکوت اراده به معنای این است که نه تنها از ذهن چیزی خطور نکند، بلکه تمنای این را هم نداشته باشیم که بخواهیم سخن بگوییم تا مجبور باشیم جلوی آن را بگیریم. هر سه مرحله ی سکوت دشوارند؛ چراکه اساساً سخن گفتن و ابراز وجود کردن در انسان نهادینه شده است؛ حتی عملی کردن مرحله اول یعنی خاموش کردن زبان هم برای انسان دشوار می نماید. انسان می خواهد همه چیز را بر زبان جاری کند و ممانعت از آن برای انسان مشکل است؛ بالاتر اینکه چه بسا جلوگیری از پدید آمدن تصورات از خاموشی زبان دشوارتر باشد و همین طور هم است و چنانکه اشاره شد وسوسه سخن در مرحله اول در اراده محقق میشود دشوارتر از مراحل قبلی است. (بخشعلی قنبری، رجوع به سایت:

hnn.ir/default/pdfs/92040413.pdf

آثار

دروش نوبلکور می نویسد : کهن ترین متن ها شاهد برآنند که خدایان آئین چند خدایی مصر قادر بودند به وسیله " کلمه یا کلام " (که ابزار قدرت آنان بود) خلق کنند .
لبرتون می گوید : این پنداشت ذهنی که در لوگوس افلاطونی به شکلی دیگر یافت می شود، همزمان، هم چون ایده و ابزار خداوند، مثال و عقل فعال جهان تلقی شده است ، اما این هشدار

است تا او را از مقایسه شتاب زده وسطی با " کلمه خلاق الهی " (که فعل آن در آغاز انجیل یوحنا وصف شده است) باز دارد.

براساس آموزه ی دین مسیحیت، عقل آفرینش، یک قدرت مشترک میان سه شخص الهی تثلیث را به کار می گیرد. یعنی نمی توان گفت که خداوند از طریق " کلمه " اش خلق کرده است .

طبق تعلیمات کلیسا " کلمه " که با پدر شریک است، در طول زمان بر آفرینش حکم فرماست. اوست که انبیاء را می فرستد و به آنها اعلام می کند. او پس از تجسد خود ناجی انسانیت گردید. او داور روز داوری است و رویت چهره اش بخشی از خوشبختی بی پایانی است که صالحان در زندگی جهان دیگر از آن متنعم می شوند. در ابتدای انجیل یوحنا، همچون پاسخی اعتراض گونه به سفر آفرینش است. (اعظم پویا ، ۱۳۸۵)

فصل سوم (سخن و سکوت در قرآن)

واژه شناسی

از آنجا که بیشتر بحث سکوت و سخن در این پایان نامه به آیات و روایات اختصاص دارد، مناسب دیده شد که در اینجا تعدادی از واژگانی که این دو مفهوم را می‌رسانند مورد بررسی قرار دهیم تا مفهوم هر یک واضح باشد. برخی از این واژه‌ها معانی دیگری علاوه بر این دو مفهوم را می‌رسانند که در اینجا معانی دیگر این واژه‌ها مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. مانند واژه ((بیان)) که معانی غیر از معنای سخن گفتن نیز دارد.

قول:

«قول» یکی از کلماتی است که در رابطه با بحث سخن، به بررسی واژگان آن می‌پردازیم. در التحقیق آمده است:

این واژه ریشه تک معنایی دارد و به معنای ابراز کردن آنچه در قلب و باطن است به هر وسیله ای که ممکن باشد. گفتار نسبت به افراد متفاوت است و مخصوص انسان و گوش و زبان نیست، بلکه در هر مقام و منزلتی به تناسب آن منزلت جاری میشود... مثل گفتار ملائکه، انسان، حیوان و سایر موجودات. (علامه حسن مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۳۷۶)

راغب نیز قول را این گونه معنا نموده است: قول در مورد چند معنا استعمال میشود:

۱- حروفی که کنار هم گذاشته شده و به زبان جاری می‌شود. این حروف گاهی به صورت تک واژه بیان میشود و گاهی به صورت یک جمله.

۲- آنچه در ذهن انسان تصور میشود قبل از بیان به وسیله الفاظ.

۳- گفتار به معنای عقیده و نظر

۴- برای دلالت بر چیزی

۵- توجه ویژه و صادقانه به چیزی

۶- دانشمندان علم منطق، قول را به معنای «تعریف» بیان میکنند.

۷- گفتار به معنای الهام

(مفردات الفاظ قرآن، ص ۶۸۸ الحسین، الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲ هـ)

«قول» و «قیل» در قرآن مجید به معنی مطلق سخن گفتن است. قول به معنی کلام یا لفظی است که زبان آن را افشا می کند، چه تام و کامل باشد و چه ناقص و تمام.

راغب اصفهانی در کتاب «مفردات»، درباره کاربرد قول در قرآن مجید و جوهی را مطرح کرده است که به طور خلاصه از این قرار است: (راغب اصفهانی، مفردات، ذیل واژه قول)

۱- قرآن مجید سخن معمولی و متداول را قول نامیده است؛ آنجا که میفرماید: «قول معروف و مغفیه خیر من صدقه یتبعها اذی» (گفتار پسندیده و عفو از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است..)(بقره/۳۶۳)

۲- به سخن خداوند در این موارد قول اطلاق شده است:

الف) به شکل خلق صوت، از جمله: «فلما اتاها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک» (طه/۱۱-

۱۲)(هنگامیکه نزد آتش آمد ندا داد که ای موسی! من پروردگار تو هستم کفشهایت را بیرون آر...)

ب) فهماندن مطلب، وحی و الهام. از جمله: «اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه»

(بقره/۳۰) (هنگامیکه پروردگارت به فرشتگان گفت: من روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد)

ج) حکم خداوند در کارها مانند: «قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی الابراهیم» (نساء/۶۹) (گفتم ای

آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش)

۳- مطلبی را در دل و ذهن آوردن نیز در قرآن به «قول» و سخن تعبیر شده است. برای مثال: «و

یقولون فی انفسهم لو لا یعذبنا الله بما نقول...» (مجادله/۸) (و در دل میگویند: چرا خداوند ما را به

خاطر گفته هایمان عذاب نمیکند؟)

۴- به اجابت تکوینی هم در قرآن «قول» گفته شده است: «...فقال لها و للارض اثبیا طوعا او کرها

قالنا اثبیا طائعین» (فصلت/۱۱) (به زمین دستور داد: به وجود آید، خواه از روی اطاعت و خواه

اکراه! آنها گفتند: ما از روی اطاعت می آییم).

نطق:

نطق یکی دیگر از کلمات مرتبط با کلام و سخن است و در کتب لغت اغلب هم معنای گفتار و کلام آمده است در تحقیق گفته شده: «نطق همانند گفتار و کلام معنا می دهد.» (التحقیق، ج ۱۲، ص ۱۸۰) و راغب نیز میگوید: «نطق همان صوتهایی است که از زبان خارج میشود و گوشها آنها را میشوند.» (مفردات الفاظ قرآن، ص ۸۱۱)

کلام:

این واژه نیز همانند نطق، در معنای گفتار است. همچنانکه در تحقیق آمده است که: «این واژه ریشه تک معنایی دارد و معنای گفتار را میدهد.» (التحقیق، ج ۱۰، ص ۱۱۹) در معجم الوجیز هم اینطور آمده است: «فی اصل اللغة: أصوات المفیده» (صداهای مفید و سودمند) و «تکلم: نطق بکلام» (معجم الوجیز، ص ۵۴۰)

بررسی واژه کلام در قرآن

واژه کلام با مشتقاتش ۷۲ مرتبه در قرآن ذکر شده که در معناها و مفهومهای گوناگونی به کار رفته است. این معانی متعدد برای این واژه یا بقیه واژگان قرآن گاهی معانی اصطلاحی اند و گاه بیان تاویل آیات که از زبان معصومین علیهم السلام به ما رسیده است. بخشی از آنها را بر می شمیریم:

۱- جملات با معنا که توبه حضرت آدم و حوا را میرساند و یا اسامی پنج نور مقدس: حضرت پیامبر گرامی اسلام (ص)، امیر المومنین (ع)، حضرت زهرا (س)، حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره اعراف / ۲۳) گفتند پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود) در آیه ۳۷ سوره بقره: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

۲- یک سلسله وظایف مشکل مثلا در داستان حضرت ابراهیم از نوع امتحانات حضرت، به "کلمات" یاد شده است. امتحاناتی همچون: دستور قربانی کردن فرزند، شکستن بتها، قرار گرفتن در دل آتش، رها کردن همسر و فرزند در بیابانی بی آب و علف و ... در سوره بقره آیه ۱۲۴ آمده است که می

فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ((به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایشها بر آمد).

۳- وجود با عظمت و تولد فوق العاده و یا مخلوق بودن درباره حضرت عیسی (ع) در سوره آل عمران آیه ۴۵ چنین آمده است: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» ((به یاد آورید) هنگامیکه را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است. در حالیکه در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود و از مقربان (الهی) است. در سه آیه، مصداق کلمه، عیسی(ع) است. شایان ذکر است که به طور کلی، قرآن از عیسی(ع) با احترام فراوانی یاد کرده است. نام و لقبهای وی، روی هم رفته سی و چهار بار در قرآن و عمدتاً در سوره های مدنی آمده است. بر روی هم، در قرآن شش لقب مهم و عمده به وی نسبت داده شده است: مسیح (از جمله در: آل عمران، ۳۹؛ نساء، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲؛ مائده، ۱۷، ۷۲، ۷۵؛ توبه، ۳۰، ۳۱)، عبد (نساء، ۱۷۲)، نبی (مریم، ۳۰، ۳۱)، رسول (نساء، ۱۷۵؛ مائده، ۷۵؛)، روح(نساء، ۱۷۱؛ تحریم، ۱۲)، کلمه (آل عمران، ۳۹، ۴۵؛ نساء، ۱۷۱) درباره ی معنای (کلمه) در سه آیه ی آل عمران، ۳۹ و ۴۵؛ نساء، ۱۷۱ باید گفت که بیشتر مفسران مسلمان یکی اینکه آن را به مفهوم (کن) در نظر گرفته اند، دو دیگر، علت کلمه نامیده شدن عیسی در آیه های یاد شده را چگونگی زاده شدنش و راهنما بودن وی و سخن گفتنش در کودکی تفسیر کرده اند و ازین رهگذر با استناد به آل عمران، ۵۹ آفرینش عیسی را مانند آفرینش آدم قلمداد کرده اند (برای نمونه نک به: زمخشری، ۲۷۶/۱، ۲۷۹-۲۷۸، ۲۷۸؛ ۴۶۰؛ رازی، ۴۴۱/۲، ۴۴۷، ۳۴۸/۳؛ بیضاوی، ۱۷۲/۲، ۱۹، ۱۳۰، ۱۲، ۲۷۵/۳-۲۷۶، ۳۰۱-۳۰۳، ۲۴۴/۵). به عبارتی در این آیه ها هر چند عیسی کلمه نامیده شده، اما مفسران، کلمه را در این آیه ها به (کن) یا دستور آفرینشگر خداوند تفسیر کرده اند.

۴- وعده های الهی در سوره یونس، آیه ۶۴: «در زندگی دنیا و در آخرت، شادند وعده های الهی تخلف ناپذیر است. این است آن رستگاری بزرگ!»

گاهی به معنای وعده ی خداوند است که به بنی اسرائیل داده شده و تحقق یافته است (اعراف/۱۳۷).
 ۵- هر یک از موجودات جهان دلالت بر علم و قدرت خداوند میکنند و در حقیقت آیه و نشانه اویند.
 در سوره کهف، آیه ۱۰۹: «بگو: اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شود، دریاها پایان
 میگیرد؛ پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، هرچند همانند آن (دریاها) را کمک آن قرار
 دهیم!»

۶- گفتار و سخن گفتن خدا در سوره نساء آیه ۶۴: «و خداوند با موسی سخن گفت». همچنین
 (طه/۱۲۹) و (مومنون/۱۰۰)

۷- گاهی به معنای سخن است که میان اهل کتاب و پیروان پیامبر یکی است و از آنان خواسته می
 شود که به سوی آن روی آورند (آل عمران / ۶۴).

۸- گاهی به معنای فرمان تحقق یافته ی خداوند است (غافر/۶).

۹- گاه در مفهوم سخن جاودان به کار رفته است (زخرف/۲۸).

۱۰- در جایی نیز به معنی سخن پاک است که مانند درخت پاک، ریشه اش ثابت و شاخه اش در
 آسمان است (ابراهیم / ۲۴).

به علاوه "کلمه" به صورت جمع (یعنی کلمات و کَلِم) نیز به کار رفته است. در جاهایی که به
 صورت جمع به کار رفته، گاهی معنای هشدار (بقره/۳۷)، وعده های خداوند (یونس/۶۴)، سخنان و
 گفتارهای خداوند (یونس/۱۰، تحریم/۱۲، انعام/۱۱۵، کهف/۲۷، انفال/۱۷۷) است.

"کَلِم" نیز در برخی موارد به معنای عبارتها و سخنان خداوند است که یهودیان آن را جابجا می
 کردند و به این خاطر در قرآن مورد سرزنش قرار گرفته اند (نساء/۶۴، مائده/۱۳، مائده/۴۱). (احمد
 رضوی، ۱۳۸۷، ص ۲۱)

می بینیم که کلمه و دیگر مشتقهایش در قرآن در معناها و مفهومهای گوناگونی به کار رفته است. از
 نظر علامه طباطبایی، کلمه و کلمات در قرآن بر ذات خدا دلالت دارند، یعنی هیچ چیزی و هیچ
 رویدادی رخ نمی دهد مگر اینکه کاملاً آشکارا بر ذات خداوند دلالت داشته باشد، از این رو گفته

میشود که کلمه ی اوست. به عبارتی واضحتر، به نظر وی کلمه در عرف و اصطلاح قرآن مخصوص اموری است که دلالتش بر ذات خداوند آشکار و روشن است (طباطبایی، ۱۳، ۶۷۷-۶۷۹).

بیان:

این کلمه به معنای دلیل، برهان، منطق رسا، سخنی که حقیقتی را کشف کند یا سخن گویا، رسا و بلیغ می باشد. (منتصر و همکاران، ج ۱، ص ۷۰)

«البيان، اظهارالمقصود بأبلغ لفظ ... و أصله الكشف و الظهور...» بیان، عبارتست از اظهار مقصود و هدف خود با رساترین لفظ و اصل آن به معنای کشف و ظاهر ساختن حقیقت است. (۹).

بلاغت:

بَلَاغَةٌ (منظور بلاغت در سخن است که صنعتی است ادبی) بر دو گونه است:

اول- اینکه چیزی به ذات خود بلیغ باشد که باید دارای سه وصف و حالت باشد:

۱- از نظر زبان و لغت، صواب و نیکو باشد.

۲- مطابقت با معنی مورد نظر و مقصد داشته باشد.

۳- سخن در واقع راست و مطابق حقیقت باشد.

و اگر هر یک از این سه شرط در آن نباشد از نظر بلاغت آن سخن ناقص است.

دوم- سخن به اعتبار گوینده و شنونده و مفهوم بلیغ و رسا باشد، یعنی گوینده مقصودی و امری را در نظر داشته باشد و با وجهی نیکو و شایسته آن را ایراد کند بطوریکه مورد قبول و پذیرش طرف سخن یا وافی به هدف سخن باشد. (مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۹)

فصاحت:

این کلمه که در فرهنگ عربی از معانی بالایی برخوردار است اینگونه معنا شده است: « فصاحت، زدودن کلام و سخن از ناهنجاریهای گفتار. » (فرهنگ ابجدی ص ۶۶۵)

فصاحت در لغت به معنی خلوص چیز است. در اصطلاح، کلام فصیح یعنی کلام عاری از انواع تعقیدات. در فرهنگ ابجدی اینطور معنا شده است: «الْفَصَاحَةُ - زدودن کلام و سخن از ناهنجاریهای

گفتار. » (فرهنگ ابجدی ص ۶۶۵)

هرگاه کلام از تنافر حروف، غرابت حروف، کراحت در سمع خلاف قیاس صرفی، تنافر کلمات مجتمع و ضعف تألیف عاری و برهنه بود فصاحت در کلام حاصل شده است. (مفردات)

هرگاه متکلم دارای ملکه‌ای باشد که بتواند مراد خود را به راحتی و با رساترین تعابیر ادا کند، فصیح نامیده می‌شود حضرت موسی(ع) از خداوند درخواست می‌کند برادرش هارون به جهت فصاحت کلامش کمک کار او باشد. «و اخي هارون هو افصح مني لسانا فارسله معي» (قصص، ۳۴) (برادرم هارون از من زبان آورتر است پس او را با من به دستیاری گسیل دار).

فصاحت در کلام امیر المؤمنین این چنین تعریف شده است: «أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا لَا تَمُجُّهُ الْأَذَانُ وَلَا يُتَعَبُ فَهْمُهُ الْأَفْهَامُ» (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم / ۲۱۰ / حسن اللسان و الکلام ص : ۲۱۰)
(بهترین سخن آن است که گوش را اذیت نکند و فهم را به زحمت نیندازد) (که اشاره است به عاری بودن از تعقیدات لفظی و معنوی).

نصت:

این واژه ریشه تک معنایی دارد و آن به معنای سکوت در مقابل کلام و سخن گفتن است ... و انصات در سخن گفتن به معنای این است که شخص، یا خودش سکوت کند و یا دیگری او را ساکت گرداند. (التحقيق، ج ۱۲، ص ۱۴۹)

سکوت:

این واژه ریشه تک معنایی دارد و آن در واقع سکون و بی حرکتی بعد از هیجان و تحرک در کلام یا عمل است، به همین جهت در سخن طولانی و هیجان غضب و گریه کودک و بی حرکتی ظروف به کار میرود. فرق بین صمت و سکون این است که صمت در مقابل سخن گفتن و بیان است و سکون در مقابل مطلق حرکت. (التحقيق، ج ۵، ص ۱۹۳)

سکت: سکوت اختصاص به ترک کلام دارد... و چون سکوت نوعی فروکش و سکون است، به همین جهت در کلام خدا سکوت به معنای فروکش کردن هیجان استفاده شده است که معنای حقیقی آن نیست. آنجا که میفرماید: ((و لما سکت عن موسی)) (اعراف آیه ۱۵۴) (مفردات الفاظ قرآن، ص

(۴۱۶)

سکوت از ماده «سکت» که در زبان عربی به معنای خاموش بودن، دهان فرو بستن، و سخن نگفتن آمده است. همچنین به معنای فرو نشستن خشم و غضب هم گفته میشود، زیرا که معمولاً لازمه خشم فریاد و سخن و دشنام دادن است. (دایره المعارف تشیع، ۱۳۸۱، ج ۹، ص ۲۱۹)

در فرهنگ المعجم الوسیط ص ۹۸۳ آمده است: سکت یسکت سکوتاً و سکاتاً: خاموش شد، ساکت شد، اصلاً حرف نزد. ابن اثیر نیز در النهایه ص ۳۸۳ میگوید: اسکت: انقطع کلامه فلم یتکلم: کلامش را قطع کرد پس سخن نگفت.

احمد بن محمد فیومی در مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ص ۲۸۱ و طریحی، فخرالدین مجمع البحرین، ج ۲ ص ۲۰۵ میگوید: «سکت = صمت: انقطع عن الکلام». اینجا منظور از سکوت را به معنای قطع کردن کلام میدانند. وی سکوت و صمت را هم معنا در نظر میگیرد.

سعید الخوری الشرتونی در اقرب الموارد ص ۶۸۸ و احمد سیاح در فرهنگ جامع عربی فارسی، ج ۱، ص ۴۹ میگوید: «السکت: القلیل الکلام فاذا تکلم أحسن» (آدم کم حرفی که وقتی حرف می زند خوب و به موقع، سخن میگوید). وی سکوت را کم حرف زدن و به موقع سخن گفتن معنا میکند.

ابن منظور در لسان العرب، ج ۱، ص ۱۸۴۸ و جروان السابق در فرهنگ نوین، ص ۳۰۵ میگوید: «السکوت: خلاف النطق» ایشان سکوت را در معنای خاموشی میدانند.

خلیل بن احمد فراهیدی در العین، ج ۵، ص ۳۰۵ میگوید: «رجل ساکت: اذا رایته لا ینطق» (زمانی که فرد سخن نگوید او را ساکت می نامند). وی سکوت را ساکت ماندن و سخن نگفتن معنا کرده است.

قرشی همین معانی را در نظر میگیرد به اضافه ی این معنا که: «سکوت به معنی ترک سخن گفتن، توأم با نوعی سکون و آرامش است». (قرشی، ج ۳، ص ۲۸۱) وی آرامش را هم در کنار سکوت لازم میدانند.

همچنین در جای دیگر آمده است که سکوت، مختص است به خودداری از سخن گفتن و گاه استعاره از سکون و آرامش می آید. (قریب، ج ۱، ص ۵۵۳)

در فرهنگ معین آمده است: «سکوت یعنی خاموش شدن، ساکت گشتن، خاموشی». (معین، ص ۱۹۰۱: ۱۳۸۵) «خاموشی یعنی سکوت، بی صدایی، آرامی». (همان، ص ۱۳۹۳)

و نیز در لغت نامه دهخدا آمده است : « سکوت یعنی خاموش شدن ، خاموشی. » (دهخدا، ص ۱۳۶۹۶: ۱۳۷۷) و در جای دیگر گفته: «خاموشی یعنی عدم تکلم ، سخن ناگفتن. » (دهخدا ، ص ۹۴۰۱ : ۱۳۷۷)

بررسی واژه سکوت در قرآن

سکوت، از ماده " سَكَّت " تنها در یک آیه از قرآن کریم، استعمال شده است:

«و لما سكت عن موسى الغضب أخذ الألواح و فی نسختها هدی و رحمه للذین هم لربهم یرهبون» (اعراف آیه ۱۵۴) (و چون خشم موسی فرو نشست ، الواح را برگرفت و در رونویس آن برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود).

چنان که ملاحظه شد، (سکت) در اینجا به معنای خاموش شدن و فرو نشستن خشم و تسکین غضب به کار رفته است.

صمت:

با اندکی دقت، متوجه میشویم که بیشتر واژه شناسان، دو واژه صمت و سکوت را مترادف یکدیگر و به معنای خاموشی و سکوت دانسته اند. اما از منظر دین اسلام، میان این دو واژه، تفاوت بسیار دقیقی وجود دارد که با دقت در مضامین روایات می توان به آن دست یافت. صمت در واقع، سکوتی از روی تمرکز و توجه است که انسان را به درجاتی از رشد و معنویت میرساند. از آنجا که سکوت، در بسیاری از روایات، نکوهش شده (تعداد روایاتی که سکوت را نکوهش کرده اند بیشتر از روایات مدح آن بود) و بالعکس، صمت، مورد ستایش و توصیه فراوان قرار گرفته است (جز چند مورد محدود). لذا میتوان نتیجه گرفت که صمت در اغلب موارد به معنای خاموشی حکیمانه و همراه با تفکر و فایده است و روایاتی که به تأیید صمت و سکوت پرداخته اند اشاره به خاموشی همراه با حکمت، تفکر و تعقل دارند (نه مطلق سکوت و خاموشی) و روایاتی که در ذم آنها وارد شده اشاره به خاموشی بدون حکمت و تفکر (سکوت مطلق) دارد . زیرا سکوت مطلق، متضمن دو معنای متفاوت است ، گاه معنای مثبت و گاه معنای منفی.

بنابراین می توان گفت : دامنه سکوت وسیعتر از صمت است زیرا واژه صمت در اغلب موارد، مثبت و ممدوح است اما واژه سکوت به همان اندازه که مدح شده نکوهش هم شده است . به این دلیل بعضی لغت شناسان بین این دو واژه تفاوت قائلند:

الصامت: خلاف النطق . ساکت، خاموش، سکوت کننده. وی (صمت) را به معنای (سکت) آورده است. (طریحی ، ج ۲، ۱۳۷۵ ص ۲۰۹)

"الصامت: خلاف النطق" یعنی ساکت، خاموش، سکوت کننده. (طریحی، ج ۲، ص ۲۰۹)

صاحب کتاب قاموس نیز صمت به فتح (ص) را به معنای سکوت و خاموشی دانسته است . (قرشی، علی اکبر، ج ۴، ۱۳۷۱، ص ۱۵۰)

زبیدی در تاج العروس واژه صمت و سکوت را متفاوت دانسته است و میگوید: « انّ السکوت هو ترک الکلام مع القدره علیه و بالقیّد الاخیر یفارق الصمت فانّ القدره علی التکلم لا تعتبر » «سکوت، ترک کلام است با وجود قدرت بر آن و با قید اخیر (قدرت بر تکلم) صمت از سکوت جدا می شود زیرا قدرت بر تکلم در صمت معتبر نیست ». (تاج العروس من جواهر القاموس از حسینی ، محمدبن محمد عبدالرزاق حسینی (زبیدی)، جلد ۱ ص ۱۱۰۷)

صمت به ضم اول و سکون میم در لغت به معنی خاموش بودن و خاموش شدن است و در اصطلاح ترک تکلم است با داشتن قدرت (اوراد الاحباب ص ۶۸ و ۱۱۹. به نقل از شرح اصطلاحات تصوف . گوهرین جلد ۷ و ۸ ص ۱۷۸ تا ۱۸۹)

الصمت : «یقال للرجل اذا اعتقل لسانه فلم یتکلم » «صمت برای شخصی به کار می رود که زبانش را کنترل کند و سخن نگوید ». (شیخ صدوق، ص ۱۰۹) و در جای دیگر آمده: «صمت یصمت صمتاً و صماتا و اصمت: اطلال السکوت» «سکوت را طولانی کرد». (ابن منظور، ۱۴۲۳ ق، ص ۵۴) مولف العین نیز صمت را به معنای طولانی دانسته است : سکوت الصمت : طول السکوت . (فراهیدی، خلیل بن احمد، العین ، ج ۷، ص ۱۰۶)

صمت در تصوف نوعی ریاضت به شمار می‌رود که سالک و مجاهد از به جا آوردن آن ناگزیر است و از شرایط سلوک، خاموشی و نگاه داشتن زبان از گفتار لغوی است. (اورادالاحباب، ص ۶۸ و ۱۱۹، و گوهرین)

امام خمینی رحمه الله علیه در شرح این حدیث می‌فرماید: منظور از صمت، سکوت مطلق نیست، زیرا سکوت مطلق از جنود عقل نیست و افضل از کلام نیست. بلکه کلام در موقع خود، افضل از سکوت است... از این جهت، روایت مذکور، در مقابل صمت، واژه (هذر) - به فتح‌تین - را که عبارت از هذیان و تکلم به چیزهای بی معنی لاطائل است قرار داده است

بنابراین آنچه از جنود عقل محسوب می‌شود و مورد تحسین شرع است، سکوت از هذر و هذیان و کلام بی معنی لاطائل است که چنین سکوتی، از جمله کمالات انسانی است (نه هر سکوتی). (امام خمینی، جنود عقل و جهل)

بررسی واژه صمت در قرآن

واژه صمت از ماده (ص م ت) به فتح (ص) در قرآن کریم به کار نرفته است. تنها یکی از مشتقات آن (اسم فاعل، به صورت جمع) یک مرتبه، مورد اشاره واقع شده است.

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَمِتُونَ» (سوره اعراف آیه ۱۹۳)

(و اگر آنها را به [راه] هدایت فرا خوانید از شما پیروی نمی‌کنند. چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است.)

همچنین واژه «صامتون» در قرآن کریم، در بردارنده معنای مثبتی از صمت که در روایات به کار رفته نمی‌باشد اما از آنجا که صمت، به معنی پرهیز از کلام زائد و بی جا است (یعنی کلامی که نه تنها منفعت مشروعی بدنبال ندارد بلکه ضرر و زیان دنیوی و اخروی نیز به همراه دارد مانند غیبت، تهمت، دروغ، بیهوده گویی، شایعه پراکنی، سخن چینی، استهزاء و...) لذا اینکه خدای متعال در آیات متعددی از قرآن کریم، بندگان خود را به پرهیز از چنین اموری، موظف نموده است؛ خود، به گونه ای دعوت به صمت و پرهیز از لغو و بیهوده گویی می‌باشد. تنها مؤمنان واقعی هستند که طعم

رستگاری را خواهند چشید و خدای متعال در قرآن کریم در وصف آنها میفرماید: «والَّذِينَ هُمْ عَنْ
الِّلغو معرضون» (و آنان که از بیهوده گویی، روی گردانند). (سوره مومنون آیه ۳۳)

مبانی

مبنای خداشناسی سخن

قرآن کریم که از جنس کلام است و خود را بیان معرفی کرده است. «هذا بیان للناس» (آل عمران/۱۳۸). گرچه بیان، مفهومی است گسترده و بر هر چیز که مبین مقصود و مراد انسان باشد اطلاق میشود، خواه گفتار، نوشتار یا اشاره، لکن شاخص همه آنها گفتار است و لذا قرآن به آداب سخن، بیش از خط یا اشاره پرداخته است. چنانچه در کشف المحجوب آمده است که: «بدان که گفتار از حق به بنده فرمان است. چون اقرار به یگانگی و ثنای وی، و خلق را به درگاه وی خواندن. و نطق نعمتی بزرگ است از حق تعالی به بنده و آدمی بدان ممیز است از دیگر حیوانات». (هجوی، ۱۳۸۹، چاپ ششم، صفحه ۵۲۱)

همانطور که میدانیم، همه ی اسما و صفات خداوند تبارک و تعالی در هستی انسان انعکاس یافته است انسان خلیفه خدا بر روی زمین است. در اثر همین ویژگی است که انسان هم با خداوند سخن می گوید و هم به سخن خداوند گوش فرا میدهد و آن را به درستی استماع میکند. در گفتگو همانقدر که سخن اهمیت دارد، شنیدن نیز نقش اساسی دارد. سخن برای شنیده شدن است و جایی که استماع وجود نداشته باشد، سخن نیز جایگاهی نخواهد داشت. در واقع کسی که گوش ندارد سخن نیز نمیگوید. کسانی که مادرزاد ناشنوا هستند لال و گنگ خواهند بود. بزرگان اهل معرفت به این نکته توجه داشته اند و گفته اند: «آدمی فربه شود از راه گوش» در قرآن کریم هم کلمه سمیع پیش از کلمه بصیر آمده است و خداوند سمیع بصیر خوانده شده است. (دینانی، ص ۳، ۱۳۸۹)

در گفتگوی خدا با انسان و انسان با خدا، شنیدن نقش عمده و بنیادی دارد به طوری که اگر گوش جان آماده شنیدن سخن حق نباشد در واقع گفتگو انجام نشده است. سخن گفتن خدا با انسان به این صورت است که حقایق هستی را به او افاضه میکند و معارف الهی را در ضمیر انسان آشکار میکند. و شنیدن انسان از خدا نیز به اینصورت است که او با گوش جان و استماع قلبی خود کلام عقلی حق را دریافت می کند.

نسفی در کتاب الانسان الکامل از معیت و قرب حق با ذره ذره ی هستی و گویا بودن خداوند از تمامی مراتب هستی سخن میگوید. در نگاه نسفی، سرچشمه ی همه صداها و آواها و زبانها، ندای حق و کلام خداست: «... هیچ ذره ای از ذرات عالم نیست که خدا بذات با آن نیست، و بر آن محیط نیست، و از آن آگاه نیست، و از آن مرتبه گویا نیست. خدا به همه زبانها گویاست. ای درویش! اگرچه خدا از همه جای گویاست و با همه حاضر است، اما کار شنوندگان دارند که سخن خدای را از همه جای میشنوند و کار بینندگان دارند که جمال خدای را از همه جای میبینند.» (نسفی، ۱۹۶۲ م، ص ۳۸۵)

باز در جای دیگر میگوید:

خدا به همه زبانها گویاست: به زبان آدمیان گویاست. اگرچه آدمیان نمی دانند که می گوید و چه میگوید؛ و به زبان مرغان و جانوران گویاست، اگرچه مرغان و جانوران نمی دانند که می گوید و چه می گوید.

ای درویش! اعضای آدمی با آدمی سخن میگوید و از عطا یا از بلا خبر میدهد. خدای است که با بنده سخن میگوید و اگر نه، اعضا و افعال آدمی چه دانند که فردا چه خواهد بود؟ خواب راست و اندیشه صواب خدای است که با بنده سخن میگوید.

ای با همه در حدیث و گوش همه کر وی با همه در حضور چشم همه کور خدای متعال با کلام و تکلم، به برخی از افعال خود اشاره می کند؛ مانند: «و کَلَّمَ الله موسی تکلیما» (نساء - ۱۶۳) و «منهم من کَلَّمَ الله» (بقره: ۲۵۳). اطلاق این دو آیه با آیه «و ما کان لبشر ان یکَلِّمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء» (شوری - ۵۱) تفسیر میشود؛ یعنی خدا به گونه های مختلف و به صورت حقیقی با بشر سخن گفته است. بنابر این، اصل کلام و سخن گفتن خدا با انسان، قطعی است.

در قرآن از مسئولیت زبان سوال می شود. در سوره بلد آیات ۸ تا ۱۰ میخوانیم: «الم نجعل له عینین / و لسانا و شفقتین / و هدیناه النجدین» (آیا برای او دو چشم قرار ندادیم و یک زبان و دو لب؟ و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم). این آیات بیان کننده این مطلب است که زبان یکی از ابزار هدایت

است. شاید یکی دیگر از نکاتی که در این آیات وجود دارد، این باشد که از آنجا که برای انسان، دو لب و یک زبان قرار داده ایم لذا او باید کمتر حرف بزند تا در مهالک آن گرفتار نشود. برخی از علمادر این مورد گفته اند: « إِنَّمَا خُلِقَ لِلْإِنْسَانِ لِسَانٌ وَاحِدٌ وَأُذُنَانِ عَيْنَانِ لِيَسْمَعَ وَيُبْصِرَ أَكْثَرَ مِمَّا يَقُولُ » (همانا برای انسان، یک زبان، دو گوش و دو چشم، خلق شده است تا بیشتر از آنچه حرف میزند، بشنود و ببیند) (دیلمی، شیخ حسن، ج ۱، ص ۱۰۴)

در جای دیگر میبینیم از جمله نخستین خواسته های موسی پس از مبعوث شدن به رسالت، برای موفقیت در انجام مسئولیتش زبان رساست. فرمود: « واحلل عقده من لساني. يفقهوا قولي » (طه/۲۷-۲۸) (و از زبانم گره بگشای تا سخنم را بفهمند).

مبنای انسان شناسی سخن

زبان از مهم ترین اعضای بدن و ترجمان عقل و اندیشه و شخصیت انسان است. استفاده از زبان هم در جهت خیر و هم در جهت شر ممکن است و به همین دلیل از جمله مباحث مهم و قابل توجه، بحث زبان و خاموشی زبان میباشد. پیش از آنکه نعمت بیان و زبان مفید و ارزشمند است، آفات آن زیانبار و ناپسند بوده و بنابراین باید گفت همان گونه که هیچ عبادتی نزد خداوند برتر از سخن حق نیست، هیچ گناهی بالاتر از سخن باطل نمی باشد. این را هم باید توجه داشت، همان طور که بیشتر گناهان با زبان انجام می شود قسمت مهمی از عبادات و اعمال نیک از قبیل ذکر خدا، ارشاد مردم، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد، با سخن گفتن و زبان انجام می شود. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶)، زندگی در پرتو اخلاق، نشر سرور، ص ۷۹)

زبان ظهور اندیشه است و سخن مظهر فکر و خرد. انسان از نظر قرآن موجودی سخنگوست و سخنگویی او نعمت بزرگی است که باید بر آن شکر گذاشت و بهترین شکر و سپاس از هر نعمتی بهره گیری درست از آن نعمت است؛ از این رو همواره سخن گفتن برای انسان هم برای بیان احساسات و عواطف و هم برای آموزش و یادگیری مفید بوده است. قرآن و کتب آسمانی دیگر از این ابزار برای رشد و تعالی انسان بهره جسته اند..

دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می‌کنند، هوای فشرده در ریه‌ها، تارهای صوتی را به صدا در می‌آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می‌آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می‌آید به وسیله ابزار فوق در اشکال و اندازه‌های مختلف بریده شده، چیش پیدا می‌کند و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می‌دهد. (اخلاق در قرآن آیت الله مکارم شیرازی)

زبان اجتماعی ترین پدیدار عالم است و انسان به حکم داشتن زبان ذاتا یک موجود اجتماعی به شمار می‌آید. حکمای مسلمان ناطق بودن را فصل مقوم انسان شناخته اند و البته فصل مقوم یک امر ذاتی محسوب میشود. در اثر همین امر ذاتی انسان به آسانی میتواند قواعد تکلم را بیاموزد و برای سخن گفتن با یک زبان طبیعی خود را آماده کند. به دلیل اینکه ساختار اصلی و نخستین زبان در فطرت انسان نهاده شده است، به سادگی میتواند در همان دوران کودکی قواعد سخن گفتن را بیاموزد و به این شیوه پا به عالم معرفت بگذارد. ورود به عالم معرفت و شناخت حقایق هستی از طریق زبان صورت میگیرد. (دینانی ص ۹)

انسان از نظر قرآن موجودی سخنگوست و سخنگویی وی نعمت بزرگی است که باید بر آن شکر گذاشت و بهترین شکر و سپاس از هر نعمتی بهره گیری درست از آن نعمت است؛ از این رو همواره سخن گفتن برای انسان هم برای بیان احساسات و عواطف و هم برای آموزش و یادگیری مفید و مورد ترغیب بوده و قرآن از این ابزار برای رشد و تعالی انسان بهره جسته است.

برخی در مورد ارتباط زبان و تفکر در انسان گفته اند: زبان و فکر، یا لفظ و معنی، لازم و ملزوم یکدیگرند. کسی که فکر می‌کند، در باطن خود، با مخاطب های نامرئی، سخن میگوید. با آزمایشهایی می‌توان معلوم داشت که این شخص گرچه ظاهراً ساکت و صامت است؛ لیکن جهاز صوتی او در حرکت است. حالات مختلف نفسانی، احساسات، عواطف، تمایلات و ... بسیار مخلوط، ناپایدار، درهم و برهم و فرار هستند و پیوسته، یکدیگر را تغییر می‌دهند. ذهن به واسطه الفاظ، آنها را از هم جدا کرده و بر آنها اسم میگذارد. یعنی هرکدام را در قالبی ریخته، ثابت نگه میدارد. بعلاوه، زبان سبب تجزیه و تحلیل فکر است. چنانکه ساده ترین ادراک حسی مثلاً رویت ماه

که امری واحد است، وقتی به تعبیر لفظی در آید و تحلیل گردد، فاعل، مفعول و فعل آن از هم تفکیک میشود. (سیاسی، ص ۲۷۷)

قرآن مجید در این مورد میفرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» «قطعا بدترین جنبنندگان، نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند». (انفال/۲۲)

آیه از نظر تهدید بت پرستان را در اثر جهل و عناد با آفریدگار و کفران نعمت به این که ادراک و شعور خود را بکار نمیبرند و در مقام تفکر برنمی آیند، آنها را خطرناکترین درندگان معرفی نموده، زیرا ضرر و زیان آنها برای بشر بیشتر از هر نوع درنده ای است.

حقیقت کلام به واسطه ای آن چه بر معنای نهان و ناآشنا دلالت می کند، قوام می یابد. اما بقیه خصوصیات، مانند این که متکلم دستگاه تنفس داشته باشد و با نفس کشیدن صدایی در حنجره خود پدید آورد و آن صدا را در فضای دهان و به وسیله زبان شکل دهد و با ترکیب چند صدا کلمه ای بسازد و این که شنونده، دستگاه شنوایی داشته باشد که صدا را در شرایطی معین بشنود و ... همه این خصوصیات مربوط به مصداق و مورد متکلم بشری است.

قدرت بیان و توانایی سخن گفتن استعدادی است که در ذات انسان نهاده شده است و در شرایط گوناگون به منصفه ی ظهور می رسد. در قرآن کریم به این استعداد ذاتی انسان که بخشش خداوند شناخته شده اشاره کرده است. آنجا که در آیه شریفه آمده است: «عَلَّمَ الْقُرْآنَ / خَلَقَ الْإِنْسَانَ / عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن/۱۴) (قرآن را یاد داد/ انسان را آفرید / به او بیان آموخت). از این آیات چنین فهمیده میشود که آفرینش انسان با آموزش بیان به هم پیوسته است و همان میزان که انسان بدون توانایی سخن گفتن و بیان، بی معنی است بیان بدون انسان نیز جایگاه درست و محکمی ندارد. بنابراین این انسان با توانایی در سخن گفتن، انسان است و بر اساس همین توانایی است که پیامبران الهی پیام خداوند را به مردم میرسانند و مردم هم گوش میدهند و آن را میپذیرند. این مسئله هم در قرآن کریم به آن اشاره شده است. میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» (حدید/۲۵) (دینانی، ص ۸۱، ۱۳۸۹) علامه طباطبایی ذیل این آیه چنین گفته است: کلمه بیان، در

آیه مورد بحث، به معنای پرده برداری از هر چیز است و مراد از آن در اینجا، کلامی است که از آنچه در ضمیر هست پرده بر میدارد. (علامه طباطبایی، ج ۱۹، ص ۹۵)

اگر در انسان، زبان گویا آفریده نشده بود و آدمی، قدرت تکلم نمیداشت؛ او چیزی جز تصویر ممثل یا حیوانی متروک و مهممل نبود انسان از طرف خدا امانتدار عقل و زبان است و زمانی میتواند به داشتن این دو نعمت بزرگ مباهات نماید و خود را از حیوان، برتر بداند که عقل را بر همه تمایلات خود، حاکم سازد و از فرمانش پیروی کند و زبان را با موافقت عقل، به کار اندازد و در حد اجازه و امضاء عقل، سخن بگوید. کسانی که بر ای شناخت روا از ناروا و تمیز حق از باطل، از عقل، استمداد نمیجویند و در عقاید و اخلاق، گفتار و رفتار حرکات و سکنات خود به هدایت عقل اعتنا ندارند و از فرمانش اطاعت نمیکنند نه تنها از حیوانات، برتر نیستند بلکه از تمام جانوران، پست ترند. (فلسفی، محمدتقی، سخن و سخنوری، ص ۲)

سخن بهترین ابزار انتقال افکار و تاثیر گذاری روی دیگران است که در کلام پیامبر به عنوان سحر به آن اشاره شده است. «ان من البیان سحرا» (محمدی ری شهری، میزان الحکمه، شماره ۱۸۴۷) از میان معجزات انبیاء، با عظمت ترین معجزه، قرآن است که از سنخ کلام است. تاثیر این معجزه تا آنجا بوده که کفار با شنیدن کلام قرآن، آن را سحر میدانستند. «فقال ان هذا الا سحر یوثر» (مدثر/ ۲۴) گفت این قرآن جز سحر نیست). تا جاییکه گاهی میگفتند: «و قال الذین کفرو لا تسمعوا لهذا القرآن و الغو فیه لعلکم تغلبون». (فصلت/ ۲۶) کسانی که که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید، و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید شاید پیروز شوید) تعبیر به سحر و نهی از شنیدن قرآن، هر کدام به نوعی حکایت از نفوذ تاثیر کلام الهی بر مردم دارد.

آیات ابتدایی سوره الرحمن به موضوع کلام (بیان) و اهمیت آن پرداخته است. علامه جوادی آملی در توضیح این آیات به ارتباط قرآن و بیان پرداخته اند:

در این آیات، خلقت انسان به دست ذات پاک باری تعالی، پس از مسئله تعلیم قرآن آمده است؛ در حالیکه در ظاهر، نظم طبیعی اقتضا میکرد که خداوند بفرماید: «الرحمن - خلق الانسان - علم القرآن - علمه البیان»، تا کسی در مکتب (الرحمن) قرآن را فرا نگیرد، انسان نمیشود و تا انسان نشود، سخن

او بیان نیست، بلکه مبهم است؛ و به سخن دیگر، بر پایه هوا سخن میگوید و بر اساس هوس کار میکند؛ مانند حیوانات که کارشان مبهم است و شفاف و مستدل نیست، پس اینان نیز بهیمنه هستند؛ نه بیان قولی دارند و نه بیان فعلی؛ فعلی بیان است که فاعل آن انسان باشد و کسی انسان است که اهل قرآن باشد، لذا خداوند نخست از قرآن و سپس از انسان و بیان سخن میگوید. گاهی نیز قول همراه فعل می آید و بیان در کنار عمل ذکر میشود، در این صورت مقصود از قول خصوص سخن گفتن، و منظور از بیان، همان تکلم است و زمانی به معنای جامع قول و فعل است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۹)

مبنای خداشناسی سکوت

سکوت و خاموشی یکی از انگاره های تربیتی مهم در تربیت سالک است. و به عنوان یکی از موارد مجاهده و مراقبه در کنار مسائلی از قبیل عزلت، جوع و . . . که وسائلی است در نائل آمدن اهل طریقت به مراقبت والای عرفانی قرار میگیرد. پیامبر اکرم (ص) میفرماید: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَمْرَيْنِ خَفِيفٍ مُتَوَاتِرَتُهُمَا عَظِيمٌ أَجْرُهُمَا لَمْ يُلَقَ اللَّهُ بِمِثْلِهِمَا طُولِ الصَّمْتِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ» (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / ج ۹ / ۲۲ / ۱۰۰ - باب استحباب الصمت و السکوت إلا عن خیر ص : ۱۶) (ای مردم آیا خبر بدهم به دو چیزی که هزینه اش سبک و پاداشش بزرگ است و خدا مثل آن را بیان نکرده است: خاموشی طولانی و حسن خلق)

همچنین غزالی به نقل حدیثی از پیامبر پرداخته که در این باره فرموده است: «الصَّمْتُ حِكْمَةٌ وَ قَلِيلٌ فَاعِلُهُ» خاموشی حکمت و حزم است و کننده آن اندک (فرهنگ ماثورات - ذیل صمت) سهل بن عبدالله تستری هم در این باره میفرماید: «لا یصح السکوت الا بملازمه الخلوه و لا یصح الا بالسکوت» سکوت جز در خلوت نشینی راست و توبه جز به سکوت راست نیاید (همان صفحه ۴۱۵)

خداوند متعال در شب معراج به پیامبر خاتم چنین می فرماید: «یا احمد لیس شیء من العبادة احب الی من الصمت و الصوم فمن صام و لم یحفظ لسانه قام و لم یقرأ فی صلاته فاعطیه اجرالقیام و لم اعطه اجرالعابدین»، (ای احمد! عبادتی نزد من محبوب تر از سکوت و روزه گرفتن نیست. پس هر

کس روزه بگیرد و زبانش را حفظ نکند مانند کسی باشد که به نماز ایستاده اما نمی‌خواند. پاداش ایستادنش را به او خواهم داد اما اجر عابدان را به او عطا نخواهم کرد»، (حدیث معراج).

و می‌فرماید: «علیک بالصمت فان اعمر القلوب القلوب الصالحین و الصامتین فان اخرب القلوب القلوب المتکلمین بما لایعنیهم.»، (بر تو باد سکوت، که همانا آبادترین دلها، دلهای شایستگان و ساکتان است و خراب‌ترین دلها، دلهای آن کسانی است که سخنها بی‌فایده می‌گویند)، (حدیث معراج).

در اسلام روشی برای مدیریت سخنگوی درونی بیان شده و آن این که اذکار خاص را در درون بخواند و آن را تکرار کند تا سخن گوی درونی در هنگامی که در حال تفکر نیست به بیراهه نرود. این که در اسلام و قرآن به ذکر و یادکرد، بسیار خدا توجه داده شده برای هنگامی است که شخص در گوشه‌ای نشسته و سخنگوی درون، مدیریت او را در دست گرفته و او را به هر سوی و سخنی می‌برد. در این جاست که با ذکر و دعا او را به مسیر خاص هدایت می‌کنند. اما بهترین کار آن است که از این سخنگوی درونی برای تفکر و اندیشه در هستی و کمال استفاده شود. بر این اساس تفکر یک ساعت، از عبادت هفتاد سال برتر دانسته شده است. این بدان معنا نیست که شخص در گوشه‌ای بنشیند و ذکری را بگوید بلکه باید همانند متفکران و فلاسفه و دانشمندان در موضوعی تفکر کند و سخن گوی درون را در مسیر کمالی و برای آن استفاده کند.

مسئله تفکر و تدبیر، از اصول اساسی در راه و روش قرآنی برای رسیدن به کمالات است. تفکر در انسان تدبیر در کائنات، اصلی است که قرآن بارها و بارها بر آن تاکید داشته است. انسان سالک کسی است که در آفاق (بیرون) و انفس (درون) خود تفکر می‌کند.

بهترین کسان آنانند که هنگامی که سخن می‌گویند و کلامی را بر زبان جاری می‌کنند برای خود و دیگران سودمند باشد و دوم کسانی هستند که خاموشی گزیده و با سخنگوی درونی به مذاکره علمی مشغول شده‌اند و یا نهایت اگر تفکر و اندیشه‌ای علمی ندارند سخنگوی درونی خویش را به ذکری مشغول می‌دارند. این گونه سکوت و خاموشی است که کمالی است نه هرگونه خاموشی دیگر؛ زیرا گوشه‌ای نشستن و در خود فرو رفتن و زمام امور را به سخنگویی سپردن که وی را به هر بیراهه‌ای می‌برد عین گناه است.

امام صادق (ع) می فرماید: « وَ عَلَیْكُمْ بِالصَّمْتِ إِلَّا فِيمَا يَنْفَعُكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِكُمْ وَ يَأْجُرُكُمْ عَلَيْهِ »

(الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۸ / ۴ / کتاب الروضة ص : ۲) (سکوت اختیار کنید مگر در کارهایی که مربوط به آخرت باشد و خدا به سبب آنها به شما پاداش دهد).

امام (علیه السلام) در این بخش از سخنان خویش به شیعیان دستور می دهد که دهان خود را ببندید و سخن مگویید، مگر در اموری که برای آخرت شما نفعی در بر داشته باشد؛ یعنی حتی فواید دنیوی را در چهارچوب آخرت بنگرید و از دایره آخرت وارد امور دنیوی شوید. عمل به این دستور بسیار مشکل است و زحمت فراوان می خواهد اما غیر ممکن نیست. چه بسیار سخن ها که از دهان انسان بیرون می آید و پس از آن گوینده در می یابد که هیچ نفع دنیوی یا اخروی برایش در برنداشته است. در اینجا باز هم یاد آور میشویم که : مقصود از سکوت، سکوت مطلق نیست؛ زیرا که سکوت مطلق از لوازم عقل نیست و افضل از کلام نیست، بلکه منظور از سکوت یعنی سکوت از حرفها و سخنان غیر مناسب و بی فائده (علامه مجلسی؛ بحار الانوار- ج ۲، ص ۳۰۱) سکوت با قطع نظر از ملازمات زمانی و مکانی کار پسندیده ای است، کلام در موقع خود، افضل از سکوت است؛ زیرا که به واسطه کلام، نشر معارف و حقایق دینیه و نشر آداب شریعت می شود و خدای تعالی متّصف به تکلم است و از اوصاف جمیله او «متکلم» است. از این جهت، در مقابل صمت، تکلم قرار ندارد، بلکه هَذَر- به فتحین- را، که عبارت از هذیان است و تکلم به چیزهای بی معنی است، قرار دارد. در برخی موارد صحبت کردن لازم است؛ مثلاً اگر در یک جمع علمی کسی مطلبی می داند که دیگران نمی دانند، این جا دیگر جای سکوت نیست و باید سخن گفت تا دیگران استفاده نمایند. هم چنین در باب امر به معروف و نهی از منکر، صحبت کردن از لوازم کار است و گاهی بدون سخن گفتن امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی یابد. در چنین جاهایی نه تنها سخن گفتن اشکالی ندارد، بلکه سکوت حرام و سخن گفتن واجب است. همانطور گاهی سکوت کردن واجب می شود. برای مثال اگر ظالمی از انسان نشانی مظلومی را بخواهد، واجب است سکوت اختیار شود تا جان مظلوم محفوظ بماند.

مبنای انسان شناسی سکوت

حضرت امام رضا (ع) می فرماید: «من علامات الفقه الحلم و العلم و الصمت، ان الصمت باب من ابواب الحكمه ان الصمت یکسب المحبه، انه دلیل علی کل خیر»، (از نشانه‌های ژرف اندیشی و فهم عمیق دین: بردباری، دانش و خاموشی است. به راستی که سکوت دری است از درهای حکمت، صمت و سکوت دوستی می‌آورد و دلیل و رهنمون هر خیر و خوبی است). (اصول کافی، ج ۳).

همچنین در اصول کافی از ابو حمزه نقل شده است که: «سمعت اباجعفر (ع) يقول، انما شیعتنا الخرس»؛ (از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: شیعیان ما آنقدر کم حرف می‌زنند که گویی لال هستند)، (اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الصمت و حفظ اللسان). خُرس و خُرسان جمع خُرس به معنی لال می‌باشند. در لغت عرب وقتی که رعد و برق ابر ساکت می‌شود اصطلاحاً می‌گویند: «خُرس السحاب». امام صادق (ع) در باب بیست و هفتم کتاب مصباح الشریعه که مربوط به سکوت است می‌فرماید: «الصمت شعار المحققین بحقائق ماسبق و جف القلم به و مفتاح کل راحه من الدنيا و الاخره»؛ (خاموشی و سکوت، طریقه اهل تحقیق است و شعار کسانی است که به چشم بصیرت در احوال گذشته‌ها نظر کنند و تغییرات و تبدیلاتی را که بر اشقیا و سعدا پیش آمده است با عبرت و تدبر نگاه کنند و کلید راحتی است در دنیا و آخرت)، (مصباح الشریعه، باب بیست و هفتم).

حضرت رسول اکرم (ص) در وصایای خویش به ابوذر می‌فرماید: «دع ما لست منه فی شئ فلا تنطق بما لایعتیک و اخزن لسانک کما تخزن ورقک»، (آنچه را که به تو مربوط نمی‌شود رها کن و نگو آنچه را که ضرورت ندارد و زیانت را نگاهبان باش همچنان که از مال و ثروت حراست می‌کنی)، (مکارم الاخلاق).

خداوند در شرح علامات بندگان خاص خود به پیامبر می‌فرماید: «هم فی الدنيا مسجونون قد سجنوا السنتهم من فضول الکلام و بطونهم من فضول الطعام»، (ایشان در دنیا زندانی‌اند، زبانهایشان در حبس است از سخن گفتن بیهوده و شکمهایشان خالی است از غذای زیاده)، (حدیث معراج).

اما آیا میتوان همیشه سکوت کرد؟ منظور ما از بیان اهمیت سکوت این نیست که بگوییم همیشه باید سکوت کرد و هیچگاه سخن نگفت. بلکه مهم این است که انسان جایگاه هر کدام از این دو (سخن و سکوت) را بشناسد و آن را سرلوحه کردار و رفتار خود قرار دهد. احادیث زیر مطلب فوق را تایید می کند و همچنین برخی از مواردی که نیاز است انسان سخن بگوید را بیان میدارد. به عنوان نمونه: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «خداى عزوجل دشمن دارد بنده ضعیفی را که دین ندارد. سؤال شد: مؤمن ضعیفی که دین ندارد کیست؟ فرمود: آن کس که نهی از منکر نمی کند». (وسائل الشیعه، ج ۱۱ / صفحه ۳۹۱)

اگر قرار بود که انسان همیشه سکوت کند و از منکر و زشتی جلوگیری نکند، امام باقر - علیه السلام - نمی فرمود: «وَيْلٌ لِّقَوْمٍ لَا يَدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ». (همان، صفحه ۳۹۳) (بدا به حال مردمی که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه خود نمی دانند). زیرا بی تردید اگر امر به معروف و نهی از منکر اجرا نشود هیچ یک از واجبات به پا داشته نخواهد شد.

امام باقر - علیه السلام - فرمود: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ». (همان، صفحه ۳۹۵) (به پا داشتن دیگر فرایض و واجبات بستگی به امر به معروف و نهی از منکر دارد).

و امیرمؤمنان - علیه السلام - درباره امر به معروف و مبارزه با منکرات می فرماید:

«... و افضل من ذلك كله كلمة عدل عند إمام جائر.» (نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۳۷۴)

(... از همه اینها مهمتر سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته می شود). به عبارتی اگر انسان در موقعی که باید سخن بگوید، لب از سخن فرو بندد و زمانی که باید سکوت اختیار کند، لب به سخن گشاید، نشانه سبکی عقل است، همان گونه که سعدی شیرازی می فرماید:

« دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی»

یعنی سکوت نابجا و سخن نابجا هردو مذموم و مایه سبکی عقل بوده و انسان را از تعالی باز میدارد. امام خمینی (رحمه الله علیه) نیز در گفتاری در این باره میفرماید: آنچه از جنود عقل است و در شرع

و عقل مورد تحسین است، سکوت از هذیان و هذر است و البته این سکوت و حفظ زبان از لغو و باطل، از فضایل و کمالات انسانی است؛ بلکه اختیار زبان را داشتن و این مار سرکش را در تحت اختیار درآوردن از بزرگترین هنرمندی‌ها است که کمتر کسی می‌تواند به آن موفق شود و اگر کسی دارای چنین قدرتی شد، از آفات و خطرات بسیاری محفوظ ماند. (امام خمینی؛ ۱۳۷۷، ص ۳۸۶)

امام محمد غزالی هم در کیمیای سعادت می‌گوید: ابدال آن باشند که گفتن و خوردن و خفتن ایشان به ضرورت باشد»، (کیمیای سعادت).

حضرت علی(ع) می‌فرماید: «احمد من البلاغه الصمت حين لا ينبغي الكلام»، (ستوده‌تر و شایسته‌تر از بلاغت، خاموشی است، آن دم که سخن گفتن سزاوار نیست)، (غررالحکم، ج ۲). حضرت علی(ع) می‌فرماید: «زیاده گویی آفت سخن است»

مختصر این که نفس سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم تری به میان آمد حکم عوض می‌شود و گاهی سکوت حرام، و گاهی واجب می‌شود، اما در غیر این موارد و در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است. نباید کلام را بدون استفاده أخری هدر داد.

خلاصه اگر در روایات سخن از فضیلت سکوت و خاموشی به میان می‌آید مقصود سخنانی است که بی جا و بی مورد از زبان انسان خارج شده و با غیبت و تهمت و دروغ و افترا باشد. در این موارد است که باید انسان خود را کنترل کند و لب فرو بندد:

«الصَّمْتُ أَلْيَقُ بِالْفَتَى مِنْ مَنطِقٍ فِي غَيْرِ حِينِهِ» [الذریعه الی مکارم الشریعه، صفحه ۹۶]. (سکوت از سخن گفتن بی مورد سزاوارتر است)

دکتر شریعتی از قول «شاندل» می‌گوید: حرف‌هایی هست برای گفتن و حرف‌هایی برای نگفتن. حرف‌هایی که مخاطبی دارند و تا مخاطب نداشته باشند، به زبان نمی‌آیند و حرف‌هایی که مخاطبی ندارند و سر به ابتذال گفتن فرو نمی‌آورند و «سرمایه ماورایی هرکس به اندازه حرف‌هایی است که برای نگفتن دارد». (کویر، دکتر شریعتی)

سعدی شیرین سخن نیز در مورد نعمت بیان و جایگاه ویژه آن چنین سروده است:

به نطق، آدمی بهتر است از دواب دواب از تو، به گر نگویی صواب (گلستان سعدی، ص ۲۵)
در روایات بسیاری به سکوت اشاره شده است که به طور مختصر به آن اشاره کرده و به عنوان نمونه
به ذکر چند مورد اکتفا میکنیم:

اول عبادت سکوت است. (دیلمی، ص ۴۶۳)

اول علم سکوت است. (همان، ص ۵۵)

خاموشی و سکوت دری است از درهای حکمت. (ارشاد القلوب-ترجمه رضایی، ج ۱، ص ۲۴۸)

عبادت ده قسم است؛ نه قسمت آن در سکوت و خاموشی است. (همان، ص ۲۵۱)

سکوت میراث حکمت است. (همان، ص ۴۶۳)

آبادترین مکانها دلهای مردان شایسته‌ی ساکت باشد. (همان، ص ۴۶۳)

بهترین عبادت سکوت است. (رضائی، سید عبد الحسین؛ الروضة در مبانی اخلاق، تهران،

اسلامیه، ۱۳۶۴ ش، دوم، ص ۳۸۰)

از نشانه‌های کمال اسلام شخص، ترک سخن بیهوده است. (طبرسی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۶)

چون خرد به مرتبه کمال رسد گفتار کاهش می‌یابد. [شیخ حر عاملی، محمد علی فارابی، ۱۳۸۰ ص: ۱۴۳]

سخن

سخن در رابطه انسان با خدا

انواع

انواع سخن خدا با انسان

کلام الهی دارای محدودیت های کلام بشری نیست. کلام و قول خدا از دیدگاه یهودیان نیز همین
گونه است؛ یا کنایه از خواست و اراده الهی است و یا کنایه از معنایی از طرف خدا، خواه به واسطه
صدایی و یا به وسیله دیگری. در یهودیت نیز تمام نواقص و محدودیت های بشری در سخن گفتن
از خدا سلب میشود. (موسی بن میمون، تحقیق حسین آتای؛ ص ۱۶۲ و ۱۶۳) همچنین وضعی و
اعتباری نیست؛ زیرا خدا شبیه مخلوقات نیست: "لیس کمثله شیء" (شوری: ۱۱) آنچه کلام خدا و
انسان را به یکدیگر شبیه میکند، خواص و آثار کلام است که هر دو، مانند هم هستند. پس از اینکه
دانستیم اصل کلام و سخن گفتن برای خدا ثابت است، این پرسش مطرح میشود که حقیقت کلام

الهی چیست و چگونه محقق میشود؟ پاسخ این است که کلام الهی، مانند سایر افعال خدا همچون زنده کردن، میراندن، روزی رساندن، هدایت و پذیرش توبه، از صفات ذاتی نیست. (طباطبایی، ج ۱۸، ص ۳۱۹ و ۳۲۰) این فعل الهی، بالاترین مرتبه حکمت و صدق و حقیقت، و اعتدال و انسجام است و برتر از قدرت بی کران او، قدرتی نیست تا سخن او را تغییر دهد. (بهشتی، ص ۱۷۴)

متکلم بودن از صفات خداوند است. «ان الله هو المتکلم». متکلم بودن یکی از صفات هفتگانه ای است که در کتب اصول عقاید برای خداوند ذکر کرده اند و تکلم را از صفات قطعی خداوند دانسته اند. خداوند «حی» است، «مرید» است، «مدرک» است و «متکلم» است. در کتب آسمانی و یا در متون اسلامی، در روایات و در قرآن نمی بینیم که «ساکت» از صفات خداوند ذکر بشود در حالیکه متکلم از صفات خداست.

خداوند به یک معنی همیشه در حال کلام است، و این کلام گاهی ظاهر می شود و به گوش حضرت موسی و گوش حضرت عیسی یا به گوش حضرت محمد(ص) می رسد و گاهی هم ظاهر نمی شود و به گوش کسی نمی رسد. (دینانی، برگرفته از سایت دینانی.....)

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (خدا با موسی سخن گفت)

و در آیه دیگر نیز سخن او با کلیم را متذکر می شود و می گوید:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» (آن گاه که موسی به میقات ما آمد، و پروردگار او با وی سخن گفت)

در برخی از آیات به شیوه های سه گانه سخن گفتن خدا با پیامبران تصریح شده است و این شیوه ها عبارتند از:

الف. سخن گفتن از طریق وحی که القای سخن در قلب و روح آنان است.

ب. از پشت حجاب چنان که خدا با موسی از این طریق سخن گفت و موسی صدا را می شنید، ولی متکلم را نمی دید.

ج. فرشته ای را بفرستد و پیام او را در اختیار آنان بگذارد. هر سه شیوه از سخن گفتن خداوند در آیه زیر آمده است:

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (ممکن نیست که خدا با بشری سخن بگوید، مگر از سه طریق: یا از طریق وحی، یا از پشت پرده، یا فرشته ای را برای او بفرستد، تا به اذن خدا به او وحی کند؛ او است بلند مقام و حکیم) در این آیه به راه نخست با جمله «إِلَّا وَحْيًا»، به راه دوم با جمله «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» و به راه سوم با جمله: «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا» اشاره کرده است.

برخی از آیات حاکی از آن است که خدا از ورای حجاب با موسی سخن می گفت؛ چنان که میفرماید:

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (هنگامی که موسی به نزدیک آن آتش آمد از جانب راست بیابان در سرزمین مبارک، از درخت، این ندا را شنید: ای موسی! من خدای رب العالمینم)

و در برخی از آیات به نزول وحی توسط فرشته، تصریح شده است که می فرماید:

«وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ / نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ / عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ»

(این قرآن از جانب پروردگار جهانیان فرو فرستاده شده، روح الامین آن را بر قلب تو فرود آورده تا از بیم دهندگان باشی)

خلاصه، وحی کننده خدا است و پیامبران با یکی از طرق وحی مطلع می شوند؛ اینها از مسلمات قرآن و علمای اسلام است.

دعا و نجوا:

دعا، اقبال بنده به درگاه خداوند است و اجابت، اقبال خداوند به بنده است. اگر مفهوم دعا و اجابت در دل جای گیرد، حالت دعا و نیایش پدید می آید. چه سعادت بالتر از این که یک «بنده» مورد عنایت «مولی» قرار گیرد و خدا صدایش را بشنود و خوشش آید و جواب بدهد و گاهی جواب دادن را طول دهد تا بیشتر صدای نجوا و نیایش بنده را بشنود. (محدثی، ص ۱۴)

راهبی را گفتند: علت تحمل تنهایی چیست؟ گفت من همنشین پروردگار هستم وقتی بخواهم خدایم با من نجوا کند، کتابش را می‌خوانم، وقتی خود خواستم با پروردگارم مناجات کنم، نماز می‌خوانم. (ابن فهد حلی، احمد بن محمد، ج ۱؛ ص ۱۷۱)

در کتابی اوصاف عارفان را چنین معرفی میکند:

۱. اهل ذکر خدا بوده و ذکر الهی دل‌هایشان را از همه زنگارها جلا داده و گوش جان‌شان را برای شنیدن حقایق و چشم دل‌شان را برای دیدن حقائق گشوده است و از یک نورانیت ویژه‌ای برخوردارند و اطاعت‌پذیری متعبدانه نسبت به شریعت نورانی اسلام دارند.

۲. بندگان خاص الهی‌اند که خدایشان در فکر و عقلشان با آنان نجوا داشته و تکلم می‌نماید. (رودگر کوه پر، ص ۲۱۸)

خفوت

به معنی آهسته سخن گفتن است. خفوت بضمّ اوّل به معنی ساکت و آرام شدن میباشد. در مصباح گفته «خَفَتَ الرَّجُلُ بِصَوْتِهِ» یعنی صدایش را بلند نکرد و «خَافَتْ بِقِرَائَتِهِ مُخَافَةً» یعنی قرائت را با آواز بلند نخواند. «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا...» (اسراء: ۱۱۰) (نماز را با صدای بلند و با صدای بسیار آهسته مخوان و میان این دو راهی برگزین). مراد از «لَا تَجْهَرُ» فریاد و مراد از «تُخَافِتْ» بسیار آهسته است که خود نماز خوان نیز نشنود. کلمه خفوت در آیات دیگری از قرآن کریم با این مضمون به کار رفته است که از جمله این آیات است:

«يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» (طه: ۱۰۳) (میان خود به طور پنهانی با یکدیگر می‌گویند: «شما [در دنیا] جز ده [روز، بیش] نمانده‌اید)

«فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ» (قلم: ۲۳ و ۲۴) (پس به راه افتادند و آهسته به هم می‌گفتند که: امروز نباید در باغ بینوایی بر شما درآید) (قاموس قرآن؛ ج ۲؛ ص ۲۶۵)

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» (نساء: ۱۴۸) (خدا آشکار کردن گفتار بد را دوست نمیدارد مگر از کسی که ستم دیده است).

آیه دلیل آنست که مظلوم حق دارد از خود دفاع کند و ظلم ظالم را اظهار نماید و آن از موارد غیبت و اشاعه فحشاء نیست. (قاموس قرآن؛ ج ۲؛ ص ۸۰)

همس:

همس: صدای آهسته و نیز صدای آهسته قدم زدن. (احسن الحديث ج ۶ ص ۴۴۵) (ذیل شرح آیه ۷۰ سوره توبه)

وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (طه: ۱۰۸)

همس صدای آهسته است و همس اقدام صدای بسیار آهسته پاها است. در نهج البلاغه خطبه ۲۲۱ آمده:

«و لا همس قدم فی الارض» و نه صدای آهسته پائی در زمین. یعنی روز قیامت صداها برای خدا خاموش شده، نمیشنوی مگر صدای آهسته‌ای را، این لفظ فقط یکبار در کلام الله آمده است. (قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۱۶۵)

کلام قولی (وحی)

در طول تاریخ خدا بوسیله پیامبران از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله، با بشر سخن گفته و این سنتی است جاری که آیات قرآن کریم به آن اشاره دارند. پیامبران پس از فهم وحی و سخن خدا، مامور بودند که با مردم براساس ظرفیت فهمشان صحبت کنند. بنابراین، کلام خدا باید به گونه ای به مردم القا شود که همه آنها بتوانند از آن استفاده کنند. (معرفت ادیان، سال اول - زمستان ۱۳۸۸ ص ۱۰)

آیاتی چون "منهم من کلم الله" (بقره- ۲۵۳) دلالت بر وقوع تکلم خدا با برخی انسانها دارد و این تکلم، مجازی و تمثیلی نیست؛ یعنی خدا واقعا با برخی انسانها سخن گفته است. در قرآن، به این ارتباط «کلام» گفته میشود. کلام خدا که مخصوص پیامبران و رسولان بوده و دربردارنده اخباری است از روح، فرشتگان، شیطان، لوح و قلم، و ...، حقیقی است و امور حقیقی را بیان میکند، نه اینکه مجازی باشد و تمثیلی باشد؛ زیرا آیات قرآن و گفتار پیامبران پیشین، ظهور در این دارند که گویندگانشان از این سخنان، اراده مجاز و تمثیل نکرده اند. بنابراین، سخن گفتن خدا با پیامبران ،

امری است حقیقی که همان آثار سخن گفتن بشری بر آن مترتب می شود. (علامه طباطبائی - ج ۳ - ص ۳۱۸)

در هر حال این خداست که حرف می زند، منتها با بیان جبرئیل و جبرئیل است که پیام رامی آورد . خداوند با پیامبرش یا بصورت مستقیم سخن می گوید : یوحی الیه . و یا با واسطه فرشته سخن می گوید و پیام وحی را توسط او می فرستد . هر دو کلام خداوند است.

وحی به پیامبران یا بارسال کلامی بود به توسط ملک وحی. مثل تکلم کردن جبرئیل و انزال آیات قرآن یا تکلم کردن خدا با رسول مثل نداء حق تعالی به موسی و تکلم کردن با محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا با نزال الواح و نوشته‌های تورات بود بر موسی. (مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۴، ص: ۲۲۶) از ابن عباس روایت میکنند که او و جماعتی از مفسرین گفته‌اند سبب نزول آیه این بود که چون آیه‌ای که پیش از این است از قوله تعالی (يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ تا آخر نازل گردید رسول بر یهودیان خواند آنها را خشم گرفت و گفتند (مَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ). خدا بر هیچ آدمی کتابی نفرستاد خدای تعالی بر رد آنها این آیه را فرستاد و گفت ما بر تو وحی کردیم همان طوری که به نوح و پیمبرانی که پس از نوح بودند وحی فرستادیم و خدا در قرآن نوح را در دو جا پهلوی پیغمبر ما نام برده یکی در این آیه و دیگر در قوله تعالی (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ). و همچنین گفته‌اند اختصاص نوح از بین پیامبران به ذکر به چند جهت است: یکی آنکه پس از آدم میتوان گفت که او أبو البشر بود زیرا که در زمان نوح تمام افراد بشر و حیوانات جز آنهایی که در کشتی با او بودند همه هلاک گردیدند. و دیگر آنکه او اول پیمبرانی بود که صاحب شرع گردید، و اول کسی بود که کتاب بر او نازل گردید. (مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۴، ص: ۲۲۶)

کلام فعلی (خلقت)

تا بدینجا دانستیم که خداوند به طور مسلم ناطق است : هو ینطق عن الحق . یعنی : ینطق بالحق .
یعنی خداوند به حق سخن می گوید. می دانیم که خدا با پیغمبران تکلم کرده است . صریح قرآن
این است که : و کلم الله موسی تکلیما (نساء ۱۶۴) . خداوند با حضرت موسی تکلم نمود و صحبت

کرد. خداوند با حضرت عیسی نیز تکلم کرد، بلکه عیسی « کلمه خداوند » بود. خداوند با موسی سخن گفت ولی در مسیحیت گفته می شود: خود حضرت عیسی کلمه الله است. در روایات ما نیز آمده است که حضرت صادق فرمود: « نحن کلمات الله التامات ». ما کلمات تام خداوندیم. چیزی که مسلم است تکلم خداوند است، یا بصورت تکلم با حضرت موسی و یا چنانچه گفته شده است خود حضرت موسی یا حضرت عیسی « کلمه خداوند » است. (دینانی، سایت دینانی.....)

برخی از اندیشمندان معاصر نیز گفته‌اند حقیقت کلام الهی منحصر در ایجاد حروف و اصوات در اجسام نیست. چرا که این قسم از کلام در جایی معنا دارد که خداوند شخصی یا امتی را خطاب قرار دهد مانند سخن گفتن خداوند با پیامبران. اما اگر مخاطب خاصی برای کلام خداوند نباشد باید کلام خداوند را عبارت از فعل الهی که خبر از جمال او می‌دهد و نمایش‌گر کمال او است، دانست (کلام فعلی). شاهد این سخن آن است که خداوند در چندین جای قرآن فعل خود را کلام خود می‌داند. (سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۹۳)

بر این اساس می‌توان گفت: موجودات خارجی که هر یک معلول علتی است و با هستی خود، هستی علت خود را نشان می‌دهد، همه کلام خدا هستند و اصولاً سرپای عالم امکان، کلام خداوند هستند و خداوند با این کلمات کمالات اسماء و صفات خود را که نهفته در ذات او است، ظاهر می‌سازد. (علامه طباطبایی، ۱۴۱۲، ص ۳۲۵-۳۲۷)

مولوی در فیه ما فیه خدوند را به مثابه «خالق اندیشه‌ها» در نظر می‌آورد که از غایت لطف نهان است و آدمی را نه حاکم بر اندیشه که مقهور و محکوم آن میداند (فیه مافیه ۲۱۳). به دنبال این مطلب او سخن خود را امری متعالی به شمار می‌آورد که وی خود محکوم آن است. در واقع مولوی خود را بیانگر و ترجمان ندای مطلق می‌داند:

« سخن من به دست من نیست، و از این روی می‌رنجم، زیرا می‌خواهم که دوستان را موعظه گویم و سخن منقاد نمی‌شنود. از این رو می‌رنجم. اما از آن رو که سخن من بالاتر از من است و من

محکوم ویم شاد می شود زیرا که سخنی را که حق گوید ، هر جا که رسد زنده کند و اثرهای عظیم کند». (فمف ۲۱۳). (همدانی، ۱۳۸۷، ۲۰۰-۲۰۱)

این متن که تفسیر آیه ی «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر، ۲۱) است، سرچشمه و خزینه ی همه صفت ها و تعین های این جهانی، از جمله صفت تکلم (نطق) نزد خداوند است که به مقدار ظرفیت و نیاز انسان، پاره ای و نمونه ای از این صفتها از گنجینه های الهی و غیبی به انسان در عالم شهادت ارزانی گردیده است. سخن نه تنها سرچشمه و زاینده ی هستی است، بلکه عین عالم هستی و کائنات تلقی میشود و مخلوقات و موجودات سخن خداوند شمرده میشوند: «آخر همه ی آسمانها و زمینها همه سخن است پیش آن کس که ادراک میکند ، و زاینده از سخن است که "کن فیکون" (یس/۸۲). (مولوی، فیه ما فیه، ۲۲، ۷۵)

فیلسوف متاله صدرالدین شیرازی معتقد است که عالم هستی تنها به واسطه کلام الهی ظاهر شده است. در واقع، عالم عین کلام خداوند است. در نظر ملاصدرا، نخستین صدایی که در گوش ممکنات طنین افکن شد، کلمه ی «کن» وجودی بود که کلمه تبارک و تعالی شناخته میشود. بخشی از کلام او چنین است: «فاول کلامه شق الاسماع الممكنات کلمه «کن» فظاهر العالم الا عن الکلام بل العلام عین الکلام» (صدرالمتالهین شیرازی، تصحیح دکتر نجفقلی حبیبی، ج ۱، ص ۳۰)

وی در اینجا از نخستین کلمه سخن می گوید که در قرآن کریم به عنوان (کن فیکون) مطرح شده و عالم هستی نیز به واسطه همین کلمه که «کن» وجودی خوانده میشود به ظهور رسیده است. میان کلمه وجودی خداوند و جهان هستی فاصله ای نیست و عالم وجود مظهر کلام خداوند است. کلمه در زبان عربی از کلم مشتق شده که به معنی خراشیده شدن پوست بوده است. بی تردید در خراشیده شدن پوست چیزی که پیش از این پنهان بوده، آشکار میشود.

از خصوصیات کلام این است که چیزی را آشکار می کند که قبل از کلام آشکار نبوده است. کلمه خداوند نیز عالم هستی را آشکار میکند. و در اثر کلام حق چیزی نمایان و آشکار شد که قبل از آن آشکار نبوده است. (دینانی، ۱۳۸۹، ص ۱-۲)

ابن عربی هر کدام از انبیا را کلمه می نامد ، و در آغاز فصوص ، خداوند را به سبب اینکه بر قلوب « کلم » حکمت نازل کرده، سپاس می گوید. خواجه محمد پارسا در شرحش اظهار میکند که منظور از کلم ، انبیا هستند، و بدین سبب ابن عربی آنها را کلم خوانده که همه موجودات کلمات خداوندند. همچنانکه انسان از طریق نفس، کلمات را ادا میکند، خداوند هم از طریق نفس رحمانی از مرحله « احدیت » به مرحله ی «واحدیت» تنزل کرد ، و به این ترتیب، موجودات را به وجود آورد. یا به این دلیل ابن عربی آن ها را کلمه نامیده که خداوند همه موجودات را با کلمه ی « کن » آفرید (شرح فصوص الحکم، ص ۱۴)

در ارتباط انسان کامل با کلمه باید گفت به نظر خواجه محمد منظور از انسان کامل در نزد ابنعربی همان حقیقت محمدیه است که خداوند آن را خلق و به این ترتیب، به واسطه آن، عالم را به طور اجمال مشاهده کرد، چون اولین چیزی که آفرید، نور محمد بود.(همان، ص ۲۸ ۲۹)(شرح فصوص الحکم، خواجه محمد پارسا، ۱۳۶۶)

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه چنین میفرماید: دنیا و آخرت با تمام سر رشته هاشان رام اویند و آسمانها و زمینها رمز و کلیدهاشان را به حضرتش تسلیم کرده اند و درختان سرسبز ، هر بام و شام، او را سجده میبرند، و به شوق حضرت او، آتش روشنگر از شاخسارانشان شعله می کشد و با کلمات او، خوان گسترده اش را با میوه های رسیده ی رنگارنگ می آرایند.

ایشان در جای دیگر میفرماید: « بی زبان و حنجره ای، خبر می دهد، و بی وزن و ابزار شنوایی، میشنود.بی آنکه واژه ای به لب آرد، سخن میگوید و بی کاربرد حافظه، ضبط میکند. بی جوشش از درون، اراده میکند و بی هیچ نازک دلی و رقتی دوستت میدارد و خشنود میشود و بی پی آمد و رنج و مشقتی، بغض میورزد و به خشم می آید. هستی هر که را اراده کند میگوید : باش! و او بی درنگ هستی میابد. نه با صدایی کوبنده و نه با ندایی قابل شنودن، که سخن حق همان کنشی است که پدیدش می آورد. پدیده ای پیش از خواست و اراده ی او هستی نداشته است چرا که اگر قدیم و جاوید بود، خود خدای دیگری بود. (معادیخواه، ۱۳۷۲، ص ۳۹۷)

خدا برای سخن گفتن با انسان و نمایاندن خود، در کلمات تجلی میکند؛ یا به صورت عام و یا به صورت خاص، مانند عیسی بن مریم علیه السلام. بنابر این، میتوان نتیجه گرفت که کلمه، تنها بر قول و سخن و گفتار صدق نمی کند، بلکه درباره اشیاء نیز میتوان اصطلاح کلمه را به کار برد. البته اقوال نیز خارج از اشیاء نیستند و مفهوم شیئیت بسیار گسترده است. از سویی، کلمات، شامل همه موجودات می شود؛ زیرا آنها مظاهر حق اند و درباره وجود او سخن می گویند. با توجه به این نکات است که جهان آفرینش را کتاب حق تعالی می خوانند. البته در قرآن، کلام یا تکلیم فقط درباره انسان به کار رفته، ولی اصطلاح کلمه یا کلمات، درباره غیر انسان آمده است. انسان به مثابه صادر اول، بالاترین کلمه خداست و واسطه دریافت کلام خداست.

آنچه از این مباحث به دست می آید، از این قرار است:

۱. خدا با انسان سخن گفته و این سنت جاری او از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله بوده است.

۲. سخن گفتن خدا با انسان، حقیقی بوده است، نه مجازی و تمثیلی (البته در کلام الهی روش مجازی و تمثیلی به کار رفته، ولی اصل بر حقیقی بودن است و خلاف آن دلیل میخواهد).

۳. کلام و کلمه خدا از سنخ کلام بشری نیست، بلکه فقط آثار و خواص کلام بشری را دارد.

۴. کلام خدا، یعنی فعل الهی، شامل تکوینیات و غیر تکوینیات میشود.

۵. مصداق اتم این کلام انسان کامل است که واسطه فیض خداست.

۶. کلمات خدا، به صورت الفاظ و کلمات، در کتب گذشته و در قرآن ظهور و بروز یافته است؛

بنابراین خدا دارای دو کتاب تکوین و تشریع است. (معرفت ادیان، سال اول، شماره اول، زمستان ۸۸

ص ۱۲)

موانع

وجود آفات برای سخن در سخنان و احادیث اهل بیت، نشان دیگری از اهمیت و شان کلام است. فیض کاشانی در محجه البیضاء آفات زبان را بیش از ۲۰ عدد برشمرده است. در بیانی دیگر امام علی (ع) سخن را یکی از ابزار وضع و رفع نعمت دانسته است: «رب کلمه سلبت و جلبت نغمه»

(چه بسا سخنی که نعمتی را سلب کند و بلاهایی را جذب کند). (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱، فیض الاسلام)

کافر بودن:

خداوند تبارک و تعالی در قرآن فرموده است که با کافران سخن نخواهد گفت که از جمله یکی از آیات این آیه است: «لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ» (بقره/۱۱۸)

مفسرین گویند کفار به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض مینمودند که چرا خداوند شفاهای ما نمیگوید که تو رسول اویی یا اینکه با تو تکلم نماید و ما کلام او را بشنویم همان طوری که با موسی علیه السلام تکلم نمود و آن هفتاد نفر کلام خدا را شنیدند، و چرا علامت و نشانه‌ای برای ما نمیفرستد که شاهد صدق تو باشد. (مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۲، ص: ۵۲)

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ مِثْلَ الَّذِينَ بَنَى إِسْرَائِيلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى اللَّهِ جَهْرَةً (نساء/۱۵۳) (نشان ده خدا را بما آشکارا). و نصاری بعیسی بن مریم علیه السلام گفتند هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (مائده/۱۱۲) (آیا پروردگار تو قدرت دارد که از آسمان غذایی برای ما فرود آورد). تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ دَلَهَا و قلبهای معاندین و اهل کفر و فسق شبیه بیکدیگر است و همین طوری که کلام آنها در گفتار مثل یکدیگر اعتراض مینمایند و سخن میگویند قلبهای آنان نیز در قساوت بهم ماند و اینها کسانی میباشند که خداوند در باره آنها فرموده «بچشم و گوش و دل آنان مهر نهادیم» که نه چشم دارند که آثار حقانی را در عالم امکانی مشاهده نمایند و نه گوش دارند که آیات و کلمات الهی را بشنوند و نه دل و قلب دارند که تعقل و تفکر نمایند و حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهند» و کلام کفار و اعتراض و ایرادشان ارائه میدهد ما فی الضمیر آنان را زیرا که زبان ترجمان دل است چون دل آنها در شقاوت ضدیت با اهل حق شبیه بهم است این است که در گفتار نیز سخنان آنان بهم ماند. (مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۲، ص: ۵۳)

باز در جایی دیگر میفرماید:

أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (بقره/۱۷۴) این مالی که اینان در عوض کتمان آیات میگیرند آتشی ماند که در شکم آنان فرود می‌آید و بکیفر عملشان به سه عقوبت سخت مبتلا میگردند:

۱- اگر چه اکل چنین مال در دنیا گوارا مینماید لکن در قیامت بشکل آتش گشته و در شکم آنها واقع میگردد.

۲- در روز قیامت خدا با آنان تکلم نمیکند و در این جمله وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ سه معنی گفته شده:

اول- بقدری آنها پست و بی‌رتبه‌اند که لایق مکالمه با حق نمیباشند.

دوم- سخنی که خیر آنها در آن باشد از خداوند نمی‌شنوند.

۳- بکیفر اعمالشان دیگر لایق بخشش نمیباشند (و برای آنان است عذاب دردناک). (مخزن العرفان

در تفسیر قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۴)

سخن در رابطه انسان با خود

عوامل

علیرغم محدودیت‌هایی که از جانب زبان و ساختارهای آن در بیان تجارب عرفانی به آدمی تحمیل میشود، کلام و سخن میتواند بدل به امری فرا انسانی شود. این امر از رهگذر پیوند جان یا حقیقت وجودی آدمی با مطلق و گشوده شدن ساحت روح به مطلق روی می‌دهد. سخنانی که به دنبال چنین رویدادی از فرد صادر می‌شود، هم از اوست هم از فراسوی او. این سخنان از اوست چون او آنها را بر زبان می‌راند و از فراسوی اوست زیرا پاسخی است به ندای مطلق و در واقع انعکاس ندای اوست. در فیه ما فیه مولانا سرچشمه کلام خویش را امری متعالی میداند و با تشبیه سخن خویش به «آبی که میراب آن را روان می‌کند» به این نکته اشاره می‌کند که سرچشمه کلام وی چیزی جز خود اوست:

سخن به قدر آدمی می‌آید. سخن ما همچون آبی است که میراب آن را روان میکند. آب چه داند که میراب آن را به کدام دشت روان کرده است؟ در خیار زاری یا کلم زاری یا در پیاز زاری در گلستانی. این دانم که چون آب بسیار آید آنجا زمینهای تشنه بسیار باشد و اگر اندک آید دانم که زمین اندک

است، باغچه است یا چهار دیواری کوچک. (فیه ما فیه ۱۰۸) اما برای آنکه کلام بتواند بدل به امری متعالی شود که از مطلق سرچشمه می گیرد نخست می بایست به ندای مطلق گوش سپرد. این گوش سپاری به ندای مطلق تنها با خاموشی ممکن است. خاموشی مجالی است برای نطقی با معنا تر و فراتر از چهار چوب کلام معمول و معتاد. تنها در پی تو خاموشی است که امکان انعکاس ندای مطلق در ساحت روح وجود دارد. از همین رو مولوی خاموشی را بر سخن گفتن ترجیح می نهد و نطق را در قیاس با وسعت و عمق خاموشی که به دریا مانند است به «جو» تشبیه می کند.

ز اندرونم صد خموش خوش نفس دست بر لب می زند یعنی که بس

خاموشی بحر است ، گفتن همچو جو بحر میجوید تو را جو را مجو

از اشارتهای دریا سر متاب ختم کن والله اعلم بالصواب (م ۴۱: ۲۰۶۱-۲۰۶۳)

پس از این خاموشی اصیل است که انسان میتواند ترجمان کلام مطلق گردد و ندای او را باز بتاباند.

امید همدانی -۱۳۸۷- ص ۲۰۰-۲۰۱)

موانع

با تمام ارزش و اهمیتی که زبان دارد، اگر صاحبش آن را آزاد بگذارد و بی حساب، سخن بگوید، عضو ی خطرناک میشود که میتواند مفسد زیادی به بار آورد و موجب هلاکت صاحبش گردد.

(فلسفی، ص ۲)

آثار

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه لای کلمات هر کس بخوبی می توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می گذارد و تدریجا آن را به رنگ خود در می آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند.

از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمد صلی الله علیه و آله گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصی است به گونه ای که با توجه به کلماتی که بر زبان جاری می شود می توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، وبا استفاده از همین رابطه از قدیمترین ایام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیت، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و

می‌کنند. در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می‌خوانیم: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم، تا آنها را با قیافه‌هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می‌توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می‌داند).

به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاص آن است؛ یا اعراب غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه‌ها و تعبیرات دو پهلوی یا موزیانه منافقان می‌توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی‌بری!

در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می‌گوید: «لحن القول بغضهم علی بن ابیطالب، و کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله ببغضهم علی بن ابیطالب؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علی بن ابیطالب علیه السلام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می‌باشد) و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه توزی آنها با علی علیه السلام می‌شناختیم.» (مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۶، ذیل آیه مورد بحث)

سخن در رابطه انسان با دیگران آداب و شرایط سخن گفتن

سخن و بیان، زمانی ممدوح است که فایده‌ای (مورد تأیید شرع) بر آن مترتب باشد و این زمانی حاصل می‌شود که آداب و شرایطی که برای گفتگوی سالم و مفید، ذکر شده است، هنگام سخن گفتن رعایت گردد. آنکه این شرایط را نداند یا به کار نبندد، خاموشی اش بهتر از سخن گفتنش است. برخی گفته‌اند: ((گفتگو ابزاری برای کشف حقایق و نکات پنهانی است و بدین وسیله بسیاری از موارد استفهام و اشکال‌های ذهنی، پاسخ داده می‌شود یا باورهای درونی بیش از پیش، تثبیت می‌شود. بطور کلی گفتگو، اندیشه‌ها و تصمیمات را پخته‌تر می‌سازد. برای مثال از دیدگاه فکری و فرهنگی، اندیشه‌ها را اعتلا و عمق می‌بخشد و انحراف‌ها را برطرف می‌کند و عقل را برای خلاقیت و نوآوری، تحرک می‌بخشد. از دیدگاه سیاسی و اجتماعی نیز گفتگو همین نقش را در پخته‌تر

ساختن تصمیمات اجتماعی و سیاسی و ایجاد حساسیت در دیگران نسبت به مسئولیت های خویش ایفا می کند. گفتگو در اسلام، دارای ارزشی تمدنی است زیرا شیوه پیامبران در تبلیغ و دعوت به آیین خود نیز گفتگو بوده است.

عرصه های گفتگو بر اساس معیار طرفین گفتگو به موارد زیر تقسیم میشود: گفتگوی میان افراد (مردم عادی، علمای دینی، نخبگان، اندیشمندان، روشنفکران و ...)، گفتگوی ملت ها، گفتگوی گروه ها گفتگوی مذاهب، گفتگوی میان دولت ها، با سایر تمدن ها و ادیان. هر چه اجتماع، بزرگتر و روابط، گسترده تر شود نیاز به خوب صحبت کردن و مقید شدن به آداب گفتگو بیشتر می شود تا سخن، بتواند اثر مطلوب خود را بر جای بگذارد (تسخیری، محمدعلی، ایده های گفتگو با دیگران، ص ۴۹) ارزش و اهمیت آداب سخن گفتن، فراتر از اهمیت آداب غذاخوردن، خوابیدن و... است زیرا کیفیت سخن گفتن تأثیر شگرفی در زندگی و آینده انسان ها دارد. سخنوری، هنری اجتماعی و نشان طرز تفکر و شخصیت انسان است. در روایتی آمده است که وقتی عقل و خرد به کمال میرسد و آدمی به بلوغ عقلانی دست می یابد خاموشی گزیده و سکوت اختیار میکند. بنابر این کلام، سرمایه ایت که ارزش انسان را در روابطش با دیگران مشخص کرده و بر روح و روان افراد تاثیر گذار است. کسی که به قول و عهد خود پایبند باشد، هرگز کلامش را به دروغ آلوده نمی کند و فردی مورد اعتماد در بین مردم میشود. بنابراین هنگام سخن گفتن، باید بر احساسات و بیان کلمات تسلط داشت و از عادات ناآگاهانه در ادای کلمات پرهیز کرد.

انسان هرچه بتواند بر گفتار خود که نیروی حیات بشر به آن وابسته است بیشتر تسلط داشته باشد میتواند بر سرنوشت خویش کنترل بیشتری داشته باشد. و از قدرت نهفته در کلام (این نعمت الهی که میان آدمیان متفاوت است) بهره بگیرد. در واقع کلام کلید تسلط بر جهان درون است و اگر درست استفاده شود، اقتدار بر جهان بیرون را نیز میسر میکند. (صافی، ۱۳۹۰، ۲۱)

در این زمینه، مجموعه بحث های ارسطو در کتاب سوم «ریطوریکا»، گرچه حاوی انبوهی از مطالب بدیهی است، اما به نکاتی ظریف و عمیق اشاره دارد. (ارسطو، ترجمه پرخیده ملکی، ۱۳۷۱) به عقیده ارسطو:

-مهم‌ترین مزیت گفتار، روشنی و تناسب آن با مقام اوست.

-موقعیت و مقام افراد، نوع خاصی از سخن را می‌طلبد.

-برخی از موضوعات، نوع خاصی از سخن را می‌طلبند.

-با هر مخاطب باید متناسب با وضع روحی، اعتقادی (باور) و استعداد (میزان درک) او سخن گفت.

-هرگونه زیاده‌روی همانند قطع ناگهانی کلام مضر است؛ زیرا ذهن، نه طاقت آن را دارد که بدون توقف به تفکر وادار شود و نه می‌تواند خود را از قید محرکی که او را به حرکتی موزون به پیشرفت برای رسیدن به نتیجه‌ای وادار ساخته است، یکباره آزاد کند.

-مخاطب را نباید سرگردان کرد و نه باید سرگردان رها کرد.

-منظم فکر کردن غیر از صحیح فکر کردن است.

-هر سخنی که از خطیب، با در نظر گرفتن فضای کلی سخن و نیز با در نظر گرفتن تمامی سخن او قابل بررسی است.

مجموعه آداب سخن گفتن، به قدری ظریف و دقیق است که امروزه نیک سخن گفتن از حد یک عادت به یک هنر تبدیل شده است و امروزه در علم روانشناسی از گفتگو به عنوان (هنر گفتگو) بحث می‌شود. یعنی اگر بخواهیم گفتگوی خوب، سالم و اثر بخشی داشته باشیم باید ماهرانه سخن بگوییم و آداب آن را رعایت کنیم. در اینجا به برخی از آداب سخن گفتن با توجه به آیات و روایات می‌پردازیم.

میانه روی در گفتار

میانه روی در هر امری، پسندیده است، ولی در گفتار، پسندیده‌تر. میانه‌روی در گفتار موجب می‌شود گوینده سخن از یک سو از گفتن درمانده نباشد و اشتباه‌ها و لغزش‌های گفتاری او کاهش یابد و از سوی دیگر، شنونده از سخن گوینده، خسته نشود. چنانچه در قرآن می‌خوانیم که کلام باید پسندیده و به اندازه باشد. «قولاً معروفاً» (بقره، آیه ۲۳۵)

امام علی(ع) درباره میانه‌روی می‌فرماید: «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا لَا تُمِلُّ وَلَا يَقِلُّ؛ بهترین گفتار آن است که نه خسته‌کننده باشد، نه بسیار کم.» (غررالحکم و دررالکلم آمدی (به صورت موضوعی)، ج ۲، ص ۳۴۱)

همچنین می‌فرماید: "پرگویی، مرد حکیم را می‌لغزاند و انسان بردبار را خسته می‌سازد. پس در سخن پرگویی نکن که دلگیر سازی و کم مگوی تا خوار شوی". (همان، ص ۳۳۵)

شناخت و آگاهی

برای اینکه یک گفتگو در هر سطح (به خصوص، گفتگوی میان ادیان، ملت‌ها و مذاهب) با موفقیت، همراه باشد، باید در آن گفتگو، ویژگی شناخت و آگاهی وجود داشته باشد؛ یکی نسبت به موضوعی که از آن بحث خواهد شد و دیگری باورها و دیدگاههای طرف مقابل و شخصیت او.

تسلط بر موضوع و داشتن دانش در آن برای آغاز گفتگو و موفقیت در آن یک اصل بسیار مهم و اساسی است. قرآن کریم نیز کسانی را که بدون شناخت و آگاهی درباره یک مطلب صحبت می‌کنند و نظر می‌دهند مذمت می‌نماید: «هَاتُتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» (سوره آل عمران آیه ۶۶) (هان شما (اهل کتاب) همانان هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجه کردید پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید محاجه می‌کنید).

بنابراین گفتگوی حقیقی باید دارای مقدمات منطقی باشد و طبق پایه‌های علمی، مسیر خود را طی کند که جز با تخصص داشتن دو طرف، در موضوع گفتگو تسلط کافی آنان نسبت به حقایق موضوع مطرح شده، امکانپذیر نیست.

شناخت فرد از باورها و دیدگاه‌های طرف مقابل باید از طریق منابع اصلی باشد نه منابعی که با واسطه یا حتی از سوی دشمنان به دست آمده باشد. تا بدین ترتیب بتوان هر طرف را نسبت به معتقدات و باورهایی که خود، مطرح ساخته و قبول داشته است پایبند کرد. اصل آگاه‌سازی و روشن‌گری نیز در همین چارچوب، معنا پیدا می‌کند. یعنی طرفین گفتگو باید دیدگاه‌ها و معتقدات خود را برای دیگران معرفی نمایند. (تسخیری، ص ۵۲)

سنجیده گویی

سنجیده گویی، رعایت بلاغت در کلام است یعنی مطابقت کلام با مقتضای حال و مقام. کلامی نافذ است که در آن، حال، مقام، زمان، مکان و شرایط مخاطب رعایت شود. بنابراین سخنی که بدون تأمل و بدون در نظر گرفتن عوامل فوق و فرهنگ و آداب و رسوم مردم باشد نه تنها فایده ای به دنبال ندارد بلکه مشکلات بسیاری نیز به دنبال خواهد داشت.

امام علی علیه السلام در تأیید این مطلب میفرماید: (مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ قَالُوا فِيهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ). (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۵۱) هرکس بشتابد به سوی چیزی که مردم از آن میرنجند (آنها نیز) درباره او چیزی را میگویند که نمیدانند. (یعنی عدم سنجیده گویی، باعث تحریک و مقابله به مثل میشود).

بنابراین عجله در گفتار، دهان را برای گفتن هر سخنی باز می کند زیرا وقتی انسان با شنیدن چیز ناخوشایند، ناراحت می شود، هر سخنی را درباره طرف مقابل به زبان خواهد آورد، زیرا اغلب در چنین مواردی، عقل تصمیم گیرنده نیست بلکه غضب است که تصمیم میگیرد.

باز در جای دیگر امام علی (ع) میفرماید: " مَنْ تَفَقَّدَ مَقَالَهٔ قَلَّ غَلَطُهُ. " (کسی که گفتار خود را بررسی کند، اشتباه او کم می شود). (همان، ص ۳۴۸) یا " لِلْعَاقِلِ فِي كُلِّ كَلِمَةٍ نَبْلٌ. " (عاقل را در هر سخن، زیرکی خاصی است). (همان، ص ۳۴۷)

در حقیقت، انسان عاقل نخست فکر می کند، بعد حرف می زند، ولی نادان اول حرف می زند و بعد فکر می کند. چه بسا گفتاری ناسنجیده، مشکل بزرگی برای گوینده پدید آورد، چنان که سعدی از قول خردمندان گفته است: "هر که سخن نسنجد، از جوابش برنجد". (گلستان، باب هشتم، ص ۲۳۴)

روایت کنند از حکیم یونانی ارسطو پرسیده شد: "بهترین سخن کدام است؟" گفت: "آنچه موافق عقل باشد." گفتند: "پس از آن چیست؟" گفت: "سخنی که شنونده بپذیرد." گفتند: "پس از آن چیست؟" گفت: "سخنی که از عاقبت آن اطمینان داشته باشیم که زبانی متوجه ما نخواهد ساخت." گفتند: "پس از آن چیست؟" گفت: "اگر سخن، یکی از این شرایط را نداشته باشد، از صدای چهارپایان است." (حسین دیلمی، حکایت و حکمت، ۱۳۸۲، ص ۷۱)

قابل فهم بودن گفتار

قابل فهم بودن گفتار از دیگر آداب سخن گفتن است. گوینده سخن باید گفتار خود را به گونه‌ای بیان کند که برای شنونده قابل فهم باشد. چنانچه در قرآن آمده است که سخن باید شیوا و رسا و واضح باشد. «قولاً بليغاً» (نساء، ۶۳)

امام علی(ع) می‌فرماید: "أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا لَا تَمُجُّهُ الْأَذَانُ وَ لَا يَتَعَبُ فَهْمُهُ الْإِفْهَامُ؛ بهترین سخن‌ها آن است که گوش‌ها آن را به بیرون نیفکند و فهمیدن آن برای فهم‌ها رنج‌آور نباشد." (همان، ص ۳۳۹) یا می‌فرماید: "أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا زَانَهُ حَسَنُ النَّظَامِ وَ فَهْمُهُ الْخَاصُ وَ الْعَامُ؛ بهترین سخن‌ها آن است که نظام نیکو آن را بیاراید و عام و خاص آن را بفهمند." (همان)

البته بهتر است گوینده برای فهم بهتر شنونده، از مواردی همچون، شعر، حکایت و مثل بهره‌گیرد، چنان‌که امام علی(ع) می‌فرماید: "لِأَهْلِ الْفَهْمِ تُصَرَّفُ الْأَقْوَالُ؛ برای اهل فهم، گفتارها دگرگون شود." (همان، ص ۳۴۸) در حقیقت، سخن باید به گونه‌ای باشد که "قبل از اینکه لفظ کلام به گوش رسد، معنی کلام به قلب رسد". (شیخ بهایی، ۱۳۷۸، ص ۳۳۴)

پر مغز بودن کلام

کلامی که از انسان صادر میشود باید پرمحتوا و مفید باشد. سخن باید جامع باشد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: (أَعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ) (معانی الاخبار، ص ۲۱۶) (خدا به من کلمات جامع داده است). یعنی خدا به من قدرتی داده است که با یک سخن کوچک و کوتاه یک دنیا مطلب میتوانم بگویم).

امام حسن علیه السلام در وصف سخن گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (يَتَكَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ فَصْلًا لَا فَضُولَ فِيهِ وَ لَا تَقْصِيرَ) (همان، ص ۸۱) (کلامش، کوتاه و پر معنی بود، سخنش زیاد نبود و در فهماندن مقصود نیز قاصر نبود). (یعنی کوتاهی‌ای در کلامش نبود).

(سخنان پیامبر را همه می‌شنیدند ولی آیا همه می‌توانستند به عمق سخنان او آنچنان که باید، برسند؟ ابدًا. خود پیامبر صلی علیه و آله و سلم جمله‌ای دارد که مفاد آن این است: سخنانی که از من

میشنود، ضبط و نگهداری کنید و به نسل های آینده تحویل دهید. ای بسا نسل های آینده و خیلی دور معنی حرف مرا بهتر از شما بفهمند). (مطهری، ص ۴۰)

گزیده گویی

مختصرگویی و نغزگویی، تأثیرات بسیار مهم و سازنده ای دارد. امام علی علیه السلام می فرماید: (إذا كان الايجاز كافياً كان الاكثار عيًّا و إذا كان الايجاز مقصراً كان الاكثار واجباً) (معتزلی، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۰) (هر گاه مختصرگویی کافی باشد، زیاده گویی، خسته کننده خواهد بود و آنگاه که مختصرگویی، کافی نباشد زیاد سخن گفتن واجب است).

پیامبر اکرم صلی الله و علیه وآله و سلم نیز میفرماید: (ای اباذر، کلام زیادی را رها کن و تنها به آن مقدار که رفع حاجت تو کند بسنده نما) (عاملی، حر، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۲، ص ۱۸۸)

استواری در سخن

(یا ایها الذین ءامنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً) (سوره احزاب آیه ۷۰) (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گوید)
(فلیتقوا الله و ليقولوا قولاً سدیداً) (سوره نساء آیه ۹) (پس باید از خدا پروا دارند و سخنی (به جا و درست گویند).

شخص سخنگو باید برای کلام خود استدلال داشته باشد و بی پایه و اساس سخن نگوید و از سوی دیگر سخن طرف مقابل را هم بدون استدلال و آوردن دلیل منطقی نپذیرد.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه در توضیح کلمه (سدید) در آیه فوق می گوید: (کلمه سدید، از ماده سداد است که به معنای اصابت رأی و داشتن رشاد است. بنابراین قول سدید عبارتست از کلامی که هم مطابق واقع باشد و هم لغو نباشد و یا اگر فایده دارد، فایده اش چون سخن چینی و امثال آن ، غیر مشروع نباشد. پس بر مؤمن لازم است که به راستی آنچه می گوید مطمئن باشد و نیز گفتار خود را بیازماید که لغو یا مایه افساد نباشد. (علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۴۷)

قرآن کریم هم به ما توصیه می کند که تنها سخنان مستدل را بپذیرید: (قل هاتوا برهانکم إن کتم صادقین) (سوره بقره آیه ۱۱۱) (بگو اگر راست میگویید، دلیل خود را بیاورید)

(و لا تقف ما لیس لک به علم) (سوره اسرا آیه ۳۶) (و باید از گفتن سخنان سست و بدون دلیل پرهیزیم).

چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن.

(انسان باید تا حجت بر او تمام نشده و دلیل قطعی پیدا نکرده، به چیزی عمل نکند و آن را به کسی نسبت ندهد. در امور اساسی از جمله امور دینی از اعتقاد به ارکان توحید و همچنین قیام به اداء وظایف، همه و همه باید بر اساس علم و یقین باشد و نباید اعتماد به گمان و پنداشت، بنماید)

(طیب، اطیب البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۸، ص ۲۵۲)

از سویی حضرت علی علیه السلام میفرماید: « الْخَرَسُ خَيْرٌ مِنَ الْعِي » (گنگی، بهتر از عاجز بودن در گفتگوست). یعنی از اینکه انسان نتواند مطلب خود را تمام و محکم نماید و از آن عاجز باشد. (خوانساری، ج ۱، ص ۱۳۷)

جذاب بودن گفتار

گوینده سخن باید برای اثرگذاری بیشتر بر مخاطبان، سخنان خود را در قالبی جذاب و زیبا عرضه کند. این گونه سخنان می تواند برای گوینده سخن اعتبار و شخصیت ایجاد کند. برعکس، هر اندازه گوینده با معلومات باشد و نتواند آن را به خوبی به دیگران انتقال دهد، مخاطب خود را خسته خواهد کرد.

از امیرمؤمنان علی(ع) پرسیدند: "از آفریده های خداوند کدام زیباتر است؟" فرمود: "سخن." پرسیدند: "کدام زشت تر است؟" فرمود: "سخن." سپس فرمود: "به وسیله سخن روسپید می شوند و به وسیله سخن روسیاه می گردند." (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۶) همچنین ایشان فرموده است: "مَنْ عَذَّبَ لِسَانَهُ كَثَرَ إِخْوَانُهُ؛ کسی که زبانش شیرین باشد، برادرانش بسیار شوند." (غررالحکم و دررالکلم آمدی (به صورت موضوعی)، ج ۲، ص ۳۴۸) "و ما مِنْ شَيْءٍ أَجْلَبُ لِقَلْبِ الْإِنْسَانِ مِنْ لِسَانٍ؛ برای جلب دل دوستان، چیزی مؤثرتر از زبان نیست." (همان ص ۳۵۲)

جان مورگان می‌نویسد:

«وقتی با شخصی صحبت می‌کنیم و او را متوجه جای دیگری می‌بینیم، باید فوراً به این نکته پی ببریم که نتوانسته‌ایم او را مجذوب خود سازیم. موضوع صحبت ما با آنچه مورد علاقه و نظر اوست، فرسنگ‌ها فاصله دارد». (جان مورگان، ترجمه: جهانگیر افخمی، ۱۳۷۳، ص ۳۵)

عفت در کلام

آداب اسلامی حکم می‌کند انسان گفتاری نیکو داشته باشد و از گفتن هر سخن ناروایی پرهیزد. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: "قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا؛ با مردم به زبان خوش سخن بگویید." (بقره/۸۳)

صاحب مخزن العرفان ذیل آیه (قولوا للناس حسناً) (سوره بقره آیه ۸۳) (با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید) آورده است که: با مردم، سخن گویند به گونه ای بهتر از آنچه دوست دارید با شما سخن بگویند. (بانو امین، سیده نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۳۸۶) و یا آیه ی "قُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ به بندگانم بگو آنچه را که بهتر است، بگویند." (اسراء/۵۳)

در حقیقت، گفتار نیکو، روش انسان‌های نیکو و بادب و گفتار زشت و ناروا روش انسان‌های فرومایه و بی‌ادب است. آن کس که خود را به روش نیکوگفتاری عادت دهد، همواره پیروز است و خود را از سرزنش دیگران بر کنار داشته است. امام علی(ع) می‌فرماید: "عَوِذُ لِسَانِكَ حُسْنَ الْكَلَامِ تَأْمَنُ الْمَلَامَ؛ عادت بده خود را به سخن نیکو تا از سرزنش در امان باشی." (غررالحکم و دررالکلم آمدی (به صورت موضوعی)، ج ۲، ص ۳۴۲)

ادب و متانت

از دیگر ارزش‌های اخلاقی و آداب سخن گفتن، رعایت ادب و متانت است. که به ویژه در موارد خاصی مانند گفتگو با والدین و بزرگان، بر آن تأکید فراوان شده است. رعایت ادب، دل‌ها را به هم نزدیک کرده و گوینده را از غرور و تکبر، دور می‌سازد.

از جمله مواردی که ادب در کلام، محسوب می شود پرهیز از فحش و ناسزاگویی است. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: (لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ) (سوره انعام آیه ۱۰۸) (آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام ندهید که آنان از روی دشمنی (و) به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد).

حضرت علی علیه السلام فرمود: (إِجْمَلُوا فِي الْخُطَابِ تَسْمَعُوا جَمِيلَ الْجَوَابِ) (ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۲۵۶) (زیبا سخن بگویید تا پاسخ زیبا بشنوید).
و در تعبیری دیگر فرمود: (مَنْ سَاءَ لَفْظُهُ سَاءَ حَظُّهُ) (همان، ص ۵۲۴۰) (هر که سخنش بد باشد، بهره بد برد).

رسول گرامی اسلام نیز می فرماید: (مَا كَانَ الْحَيَاءُ فِي شَيْءٍ قَطًّا إِلَّا زَانَهُ وَ لَا كَانَ الْفَحْشُ فِي شَيْءٍ قَطًّا إِلَّا شَانَهُ) (طبرسی، ص ۲۳۴) (حیا در هر کس باشد به او وزن می دهد و فحش در هر کس باشد او را حقیر میکند). که اشاره به همان مطلب بالا دارد.

پیشی نگرفتن در جواب دادن از دیگر آداب سخن گفتن به شمار می رود. اینکه انسان برای اظهار علم خود و... بی درنگ، جواب سؤالی را بدهد که از شخص دیگری پرسیده شده است؛ نوعی بی ادبی است و افراد، به جای علم او به جهل و نادانیش پی میبرند.

قرآن کریم درباره رعایت ادب در برابر پروردگار و رسول اکرم می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) (سوره الحجرات آیه ۱) (ای کسانی که ایمان آورده اید در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجوید).

منظور عمده این آیه آن است که در رابطه با هر کاری، پیش از آنکه یک مسلمان، از جانب خود، حکمی صادر کند، لازم است در یابد که خدا و رسول، درباره آن چه می گویند و مطیع فرمان آنها باشد.

ندهد مرد هوشمند جواب مگر آنگه کزو سؤال کنند (گلستان سعدی، ص ۱۰۵)

مخاطب قرار دادن افراد با الفاظ و عبارات زیبا و محترمانه از دیگر آداب سخن گفتن است. قطع کردن کلام دیگری، هنگام سخن گفتن، از موارد بی ادبی محسوب میشود. ابراهیم بن عباس روایت

کرده که: (هرگز ندیدم حضرت رضا علیه السلام با کلامی در گفتارش به کسی جفا کند و یا درستی کند و هیچ گاه ندیدم که سخن کسی را قطع کند، صبر می کرد تا طرف، سخنش، تمام شود و بعد اگر لازم میدید، کلامی میگفت) (شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۸۴)

حضرت علی علیه السلام نیز میفرماید: (كنت اذا سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أعطاني و إذا سكت ابتداني) (نسائی، احمد بن شعیب، ص ۱۲۴) (به خدا سو گند هر گاه (از رسول خدا) سؤالی می پرسیدم، پاسخ می شنیدم و چون ساکت میشدم، (حضرت)، سخن را آغاز میکرد.

سعدی شیرین سخن، چنین سروده است:

سخن را سر است ای خردمند و بُن میاور سخن در میان سخن (گلستان سعدی، ص ۷۰)

صدق و راستی

یکی از فضایل اخلاق که هم آثار دنیوی دارد و هم سبب رستگاری انسان است و دارای پاداش اخروی است، راستگویی و صداقت است. چنانکه قرآن کریم می فرماید: (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (سوره مائده آیه ۱۱۹) (خدا فرمود: این روزی است که راستگویان را راستیشان، سود بخشد. برای آنان باغ هایی است که از زیر (درختان) آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، خدا از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنوند، این است رستگاری بزرگ).

برخی از دانشمندان در رابطه با صدق و راستی گفته اند: (صدق، یا در گفتار است یا در اعمال یا در احوال . پایین ترین مراتب صدق آن است که انسان در همه حالات، سخن راست بگوید. و کمال راستگویی در این است که تا ضرورت ایجاب نکند از سخنان غیر صریح (توریه) خودداری کند که مبدا خلاف منظورش، فهمیده شود و قلبش، صورت کاذبی به خود بگیرد) (شبر، الاخلاق، ص ۳۱۷)

انسان برای بیان معلومات خود و نیز آنچه که در ضمیر اوست از سخن گفتن، بهره می گیرد تا حقیقتی را آشکار کند و امر مجهولی را معلوم نماید. این هدف، آنگاه محقق می شود که سخن، واقع نما باشد چنانکه یکی از اندیشمندان در این مورد می گوید. نیاز به سخن گفتن، مظهر گرایشی است که انسان به اظهار ما فی الضمیر و ابراز معلومات خویش دارد تا آنچه برای دیگران، مجهول است بر

آنها آشکار شود. خواه این مجهول، یک امر درونی و پنهان در ذهن و فکر انسان باشد و گوینده، در واقع می خواهد احساس، اندیشه و یا حالات درونی خود را برای دیگران آشکار کند و یا یک امر بیرونی و عینی باشد که دیگران آن را ندیده اند و کسی که مشاهده اش کرده، می خواهد برای آنها بیان کند.

بنابراین سخن گفتن، در واقع، ابزاری است برای کشف یک امر واقعی مجهول و هنگامی انسانها در زمینه سخن گفتن، میتوانند از معلومات یکدیگر بهره بگیرند که سخن، واقع نما و کاشف از حقیقت و راست و مطابق واقع باشد. حال اگر سخن، به جای کشف حقایق، وسیله ای شد برای کتمان حقایق و یا با آن حقیقتی را وارونه نشان دادند، در این صورت، سخن از مسیر واقعی و فلسفه وجودی خود، منحرف شده و نقض غرض می شود. از این جهت، ارزش مثبت و خوبی راستگویی از بدیهیات است که همه آن را درک می کنند و گفته میشود که عقل بطور فطری، خوب بودن راستگویی و زشتی دروغگویی را درک می کند. هر کس، این نیاز را درک میکند می خواهد واقعیتهای را آنچنان که هستند درک کند و سخن را مظهر واقعیت و وسیله آن میدانند و بسیار مایل است که از راه شنیدن، واقعیتهای را بفهمد. بنابراین اگر در سخن، خلاف واقع، برای او جلوه داده شود، این بر خلاف نیازی است که او دارد و همچنین بر خلاف مصالح اجتماعی انسانها در زندگی اجتماعی است، که باید بر اساس واقعیت و صداقت باشد.

آهنگ ملایم

یکی از آداب نیکو سخن گفتن، داشتن آهنگی ملایم در سخن است قرآن کریم، بلند سخن گفتن رامذمت کرده و می فرماید: (وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) (سوره لقمان آیه ۱۹) (صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازه ها بانگ خران است).

خدای متعال در آیه ای دیگر می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ) (سوره الحجرات آیه ۲) (ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید) در ادامه همین آیه قرآن به کسانی که با پیامبراکرم، آرام سخن میگویند و صدایشان را پایین می آورند،

وعده بخشش و پاداش عظیم می‌دهد و عدم رعایت این دستور را موجب بی اثر شدن اعمال نیک معرفی مینماید.

نرمی در سخن

(وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا) (اسری آیه ۵۳) (و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان، میانشان را به هم می زند، زیرا شیطان همواره برای انسان، دشمنی آشکار است)

همانگونه که ملاحظه شد، در آیه فوق، خدا به پیامبرش میگوید به بندگانم بگو، در گفتار، کلماتی بگویند که نیکوتر است. یعنی با یکدیگر و حتی کافران با درشتی و خشونت سخن نگویند و در گفتار و رفتار، کلماتی انتخاب کنند که موجب ایجاد محبت شود و تولید بغض و عناد نکند. زیرا شیطان، میان آنها تولید فساد می کند و هدف او هلاکت انسان است و صلاح حال آدمی را خواهان نیست.

این فرمان، در حالی است که مومنان، همواره از سوی کافران و مشرکان مورد اهانت بودند و میخواستند واکنش های تندی را در پیش گیرند. که خداوند آنان را به نرمی و نیکویی دعوت میکند تا به این وسیله تأثیر را حتی در دشمنان، بیان کند، اگر آنان (مسلمانان) مقابله به مثل می کردند، هرگز نمیتوانستند تأثیری را که گذاشتند، بگذارند (میرزا خسروانی، ج ۵، ص ۲۷۶)

چنانکه نرمی گفتار و رفتار پیامبر، موجب جلب رحمت مردمان به سوی ایشان شد: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) (سوره آل عمران آیه ۱۵۹) (پس به (برکت) رحمت الهی با آنان نرمخو شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند). رمز توفیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علیرغم نبود امکانات و وجود موانعی همچون فرهنگ ضعیف مردم، یاران کم و دشمنان زیاد حضرتش، لینت خلق و خوی و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

تأثیر نرمی سخن به گونه ای است که خدا به موسی علیه السلام و هارون می گوید: (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (سوره طه آیه ۴۴) (و با او (فرعون) سخنی نرم، گوید شاید که پند پذیر باشد یا بترسد).

آسان گویی

آسان گویی، یعنی بکارگیری کلام رسا و ساده. در سخنی معروف از نبی مکرم اسلام آمده است که: (إِنَّا معاشِر الان بباء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم) (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۳) (ما گروه پیامبران، مأموریم تا با مردم در حد قدرت درک و اندیشه ایشان سخن بگوییم). یکی از برداشت های مهم از این سخن ارزشمند پیامبران این است که سخن با هرکس باید در حد فهم و درک او باشد. بیان سخنان غامض و پیچیده که متاسفانه گاه به منظور اظهار فضل و برتریجویی بوده، انگیزه های الهی در آن راه ندارد، آثار منفی زیادی در پی خواهد داشت. از جمله از بین رفتن شوق و عطش فراگیری، دلزدگی، کسالت آور شدن مطالب، احساس بیهودگی بحث ها و ده ها آفت دیگر که بر طرح مطالب علمی با بیان غیر قابل فهم، مترتب است، لزوم اجتناب جدی از غامض گویی و توجه به نقطه مقابل آن، یعنی ساده گویی مطالب را متذکر میگردد. (امیدوار، ف، اخلاق تدریس، ص ۶۵)

خداوند، قرآن کریم را به این وصف، موصوف کرده است (و لقد یسرنا القرآن للذکر) (سوره قمر آیه ۴۰) (و قطعاً قرآن را برای پندآموزی، آسان کردیم).

ساده گویی (نه بی محتوایی)، سبب پذیرش سخن و یادگیری سریع و آسان آن می شود و قرآن کریم نیز به آن امر نموده است: (فقل لهم قولاً ميسوراً) (اسرا/۲۸) (پس با آنان، سخنی نرم بگوی) منظور از میسور، سهل و آسان بودن است.

از آنجا که هدف از ارائه معارف دینی، دستگیری و هدایت اندیشه و نجات جان مخاطب است، بنابراین اندیشمندان، نباید به بهانه بحث علمی و علمی بودن مطالب و اینکه این علوم، ارزشمندند و باید برای اهلش و به زبان خاص، بیان شوند و یا به بهانه های دیگر، به طرح مسائل، به شکل پیچیده مبادرت کنند و بسیاری از مشتاقان را از معارف حقه محروم نمایند. حال آنکه گاهی غامض و پیچیده

سخن گفتن می تواند شائبه مطرح شدن در مجامع علمی، اظهار فضل و توان علمی، شهرت و ... را به ذهن آورد. بنابراین کسانی که در جایگاه تعلیم معارف دینی قرار دارند باید به این مساله توجه ویژه داشته باشند. چنانکه امام سجاد علیه السلام در این مورد می فرماید: (حقّ المستنصح أن ... تکلمه من الکلام بما یطیقه عقله فانّ لكلّ عقل طبقه من الکلام) (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲ ترجمه علی اکبر غفاری، ص ۶۲۳) (از جمله حقوق نصیحت خواه آن است که با او با کلامی سخن بگویی که عقل او طاقت و توان آن را داشته باشد، زیرا هر عقلی دارای قدرت و درجه ای از فهم کلام است.

حسن مطلع و حسن ختام

از جمله آدابی که برای سخن وجود دارد آن است که دارای حسن مطلع و حسن ختام باشد. البته این به معنای بیهوده گویی، زیاده گویی، تملق و ... نیست. قرآن کریم برای بیان احکام، ابتدا سخنانی می آورد که به کلام، لطافت خاصی می بخشد مانند (یا ایها الناس)، (یا ایها الذین امنوا)، (لعلکم تفلحون).

از جمله آداب کلام، آن است که آغاز و ختم آن با نام خدا باشد، آنچنان که سیره انبیاء علیهم السلام نیز اینگونه بوده است مانند نامه حضرت سلیمان علیه السلام به ملکه سبا (قالت یا ایها المملؤا إنی ألقى إلی کتاب کریم - إنه من سلیمان و إنه بسم الله الرحمن الرحیم) (سوره نمل آیه ۲۹ و ۳۰) (گفت (ای سران) کشور نامهای ارجمند برای من آمده است - که از طرف سلیمان است و (مضمون آن) این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان

تعلیق کارها به مشیت خدا و گفتن (إن شاء الله) از دیگر آداب سخن گفتن است. (ولا تقولن لشیء إنی فاعل ذلک غداً - إلاً أن یشاء الله و اذکر ربّک إذا نسیت) (سوره کهف آیه ۲۳ و ۲۴) (و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد - مگر آنکه خدا بخواهد و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن)

(یک فرد خداشناس و انسان مومن، در تمام کارها به یاد خداست و انجام هر کاری را با حول و قوه الهی ممکن می داند و بر این باور است که هر لحظه که خدا حول و قوه خود را بردارد، انسان،

توانایی انجام هیچ کاری را ندارد. لذا همواره باید باگفتن «إن شاء الله» به یاد آورد که همه چیز در دست خداست. (جعفری، یعقوب، کوثر، ج ۶، ص ۳۹۸)

بانو امین در این مورد میگوید: (این مطلب، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واضح بود و محتاج به امر نبود لیکن برای اینکه به امت بفهماند که هیچ امری، بدون مشیت الهی، تحقق نمی پذیرد، به رسولش چنین امر می نماید) (که در کارها ان شاء الله بگو) تا گفتار او سرمشق برای امت باشد و در این عمل، پیرو او گردند و ظاهراً این امر، استحبابی است نه وجوبی) (بانو امین، ج ۸، ص ۲۳)

آداب سخن شنیدن

سخن شنیدن هم مانند سخن گفتن آدابی دارد که انسان باید سعی کند به آنها عمل کند. ما در طول روز مطالبی که معمولاً میشنویم از سه حال بیرون نیست:

الف- دارای رشد آشکار است:

اقتضای ادب درباره این نوع سخنان، آن است که به این سخن دل داد و توجه کرد و نیز در برابرش سکوت کرد.

این ادب از آیه (و اذا قرى القرآن فاستمعوا له و انصتوا) (اعراف آیه ۲۰۴) (و چون قرآن خوانده شود گوش بدان فرا دهید و خاموش مانید) قابل برداشت است. تعبیر به (استمعوا) (گوش دادن و توجه کردن) و (انصتوا) خاموش ماندن، بیانگر دو جلوه ادب در برابر کلام حق است.

ب- دارای ضلالت آشکار است:

به همان میزان که سخن حق دارای تأثیر مثبت است و تجلیل و حمایت از آن لازم است، کلام باطل نیز دارای تأثیر منفی بوده و اعراض از آن لازم است.

در آیه ۶۸ سوره انعام آمده است: (وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ) (چون کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی دیگر درآیند).

قطعاً کلام باطل که دارای ضلالت است، مصداقی است از قول زور و قول لغو، که در آیاتی از آنها نهی شده است: (فَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) (حج، ۳۰)

(وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (مومنون آیه ۳) (مومنان کسانی هستند که از بیهوده رویگردانند). باز در آیه ای دیگر از قرآن کریم میخوانیم: «وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» (قصص/۵۵) هنگامی که سخنان ناروا و بیهوده از مردم فرومایه می شنیدند جز با سکوت پاسخ نمی گفتند و معاشرت را با آنان ترک نموده و هرگز سخنی ناروا از آنان سر نمی زدند. (انوار درخشان، ج ۱۲، ص: ۲۴۵)

ج- کلام مشتبّه:

الشبهة هو ان لا يتميز احد الشئین من الاخر لما بينهما من التشابه عینا کان او معنی. (شبهه آن است که دو چیز از همدیگر تمییز داده نشود به خاطر تشابه عینی یا معنوی که بین آنهاست.) (راغب) آنچه مایه سردرگمی انسانهاست کلام حق یا باطل نیست، بلکه کلام مشتبّه است. آن گونه که از آیه ۷ سوره آل عمران استفاده می شود، مشتبّه یعنی کلام دو پهلوی، کلامی که آبستن فتنه است. (...وَ آخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ) (پاره ای از آیات متشابهات اند. آنانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی از آنها پیروی می کنند). آدابی که در برخورد با کلام مشتبّه باید انجام داد:

تحقیق در راوی

یکی از آداب برای کشف حق، دقت و کنکاش در راوی سخن است. در ذیل آیه ۲۴ سوره عبس: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (پس انسان باید به خوراک خود بنگرد)، از امام باقر (ع) نقل شده: «علمه الذی یاخذہ عمن یاخذہ» (بحرانی، تفسیر البرهان، ۱۰۴/۴) (انسان باید دقت کند که علوم خود را از چه کسی دریافت می کند).

تحقیق در مروی

آن گونه که از آیه ۶ سوره حجرات استفاده می شود، تحقیق در مروی ادب دیگری است در برخورد با کلام مشتبّه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ)
(ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید. مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و از آنچه کرده اید پشیمان شوید.)

گلچین کردن

سومین ادب در برخورد با کلام مشتبّه پس از تحقیق در راوی و مروی، انتخاب بهترین سخنان است: (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ / أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ أَهْلُ الْآثَابِ) (زمر آیات ۱۷ و ۱۸) (پس بشارت ده آن بندگان من که به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.)

معیار انتخاب احسن، قرآن است و عقل، چرا که این دو می توانند نقش امامت و رهبری انسان را در ارایه فکر صحیح بیان کنند. پیامبر(ص) درباره قرآن فرمود: علیکم بالقرآن فاتخذوه اماما و قائدا (بحرانی، تفسیرالبرهان، ۴/۴۲۹) (بر شما باد به قرآن، پس آن را امام و جلودار خود انتخاب کنید.)
و درباره عقل، امام علی(ع) چنین فرمود: العقل ائمه الافکار (میزان الحکمه ، ح ۱۶۴۲۵) (عقل ها، امامان افکارند.)

بدیهی است که تحقیق درباره مشتبّهات تنها شأن کسانی است که در این امور، قدرت تشخیص داشته باشند و برای آنان که فاقد قدرت تجزیه و تحلیل اند، این کار ممنوع است. کلید این تشخیص نیز، به حکم آیه ۲۹ سوره انفال، در گروی تقوی است: (إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَّكُمْ فُرْقَانًا) (اگر خدا ترس و پرهیزکار شوید خدا به شما فرقان می بخشد.)

آداب گفت و گو

مرحله سوم از آداب کلام، به آداب رد و بدل کلام مربوط می شود.

توجه کردن به طرف مکالمه

شاید بتوان ادب را از آیات مربوطه به مجلس انس بهشتیان برداشت کرد. (مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِبِينَ)

(واقعه آیه ۱۶) (بهشتیان بر تختها روبروی هم بر آنها تکیه داده اند.)

(لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهِمْ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا) (واقعه آیات ۲۵ و ۲۶) (در آنجا نه بیهوده ای

میشنوند و نه سخنی گناه آلوده. سخنی جز سلام و درود نیست.)

از این آیات استفاده میشود که در بهشت مجلس انس سالمی برقرار است و بدون شک، آنچه ادب

یک مجلس در خور شأن بهشت است از ناحیه بهشتیان رعایت می شود. در آن مجلس، اهل بهشت

روبروی یکدیگر، در حال توجه، سخنان سالم رد و بدل میکنند.

گفتگو به صورت نجوا نباشد:

اصولا مکالمه باید از آفات کلام دور باشد. لکن مهمترین آفات که اغلب در ظرف مکالمات بوجود

می آید دو آفت است. نجوا و جدال

قرآن در باب نجوا میفرماید: «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْءٌ إِلَّا

بِإِذْنِ اللَّهِ ...» (مجادله آیه ۱۰) (نجوا از القائنات شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند، دلتنگ

گرداند. ولی جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی رساند.)

با توجه به روحیه ضعیف اغلب مردم، نجوا در مجالس می تواند عامل وسوسه و تخیلات باطل بوده،

و قلوب مومنین را نسبت به یکدیگر محزون کند. هر چند تا اراده الهی نباشد، نجوای افراد به کسی

ضرر نمی رساند، لکن درک این مهم از افق فکر افراد ضعیف الایمان بیرون است.

نجوا تنها در سه مورد تجویز شده که در سوره نساء آیه ۱۱۴ به آن اشاره شده است: (لا خیر فی کثیر

من نجویم الا من عمل بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس) (در بسیاری از رازگویی های ایشان

خیری نیست مگر اینکه بدین وسیله به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی بین مردم فرمان دهد.)

جدل نباشد:

شیطان همواره در صدد ایجاد عداوت و کینه و از بین بردن محبت و صمیمیت افراد است.

(انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء.) (مائده آیه ۹۱) (همانا شیطان می خواهد در میان

شما دشمنی و کینه ای ایجاد کند.)

یکی از بهترین فرصتها برای ایجاد تفرقه و عداوت بین مردم، جدال است که مکالمات نیز، عموماً میدان مناسبی است برای جدال. قرآن میفرماید:

(ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم) (انعام آیه ۱۲۱) (شیاطین به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما ستیزه نمایند).

انواع

زبان، عبارتست از مجموعه نشانه ها و علامتهایی که به کار نمایش و بیان حالات مختلف نفسانی میروند. در اینجا به بررسی اندکی درباره علامت و اقسام آن می پردازیم:

نشانه یا علامت، به هر چیز محسوسی گفته میشود، که بر وجود چیز دیگری دلالت کند که فعلاً محسوس نیست. بنابراین به تعداد حواس، اقسام مختلف علامت، وجود خواهد داشت. لیکن مهمترین علامت ها یا سمعی هستند یا بصری و هر یک از این دو دسته یا طبیعی هستند؛ یعنی خود بخود، پیدا شده و بر نفسانیات، دلالت میکنند یا از روی تعمد برای این منظور به کار میروند؛ مانند الفاظ و لغاتی که زبانهای مختلف را تشکیل میدهند. مجموع علامات طبیعی را زبان طبیعی و مجموع علامات وضعی را زبان وضعی، نام داده اند.

الف- زبان طبیعی:

که از آن به (زبان عواطف) تعبیر میشود، عبارتست از حرکات و تغییرات بدنی که خودبخود، هیجانات روحی را مصاحب بوده و بر وجود آنها دلالت میکنند.

ب- زبان وضعی:

زبان را در صورتی وضعی میخوانند که علامات آن ناشی از نیت و اراده باشد. مثلاً فریاد زدن طفل نوزاد به هنگام گرسنگی، چون، حرکتی است خود بخودی و انعکاسی، زبان وضعی، محسوب نمیشود، اما بعدها که طفل، همین فریاد را تعمداً بر ای رساندن گرسنگی و خواستن شیر به کار میبرد به این نوع زبان، توسل میجوید. زیرا قصد و نیتی، راهنمای اوست.

عنوان زبان، غالباً به زبان وضعی، اختصاص داده میشود. یعنی به مجموع علامت هایی که به اراده برای رساندن مقصود، به کار میرود. عالیتین نوع این زبان آن است که از لغات و کلمات، تشکیل گردیده است و هرگاه (زبان) به وجه مطلق، گفته شود، مراد همان است. (سیاسی، ص ۲۷۴، ۱۳۴۰) با توجه به مطالب مطرح شده در بالا میتوان انواع سخن را به شرح زیر تقسیم نمود:

گفتار:

روابط انسانها با یکدیگر به طور کلی بر دو نوع است: کلامی و غیر کلامی. روابطی که از طریق گفتگو و سخن گفتن، حاصل میشود، ارتباط کلامی نام دارد. که شامل انواع مباحثه، مناظره و گفتگو میشود. و منظور غالب از بیان، که در ابتدای امر به ذهن همه خطور مینماید، همین سخن گفتن است و روایات بسیاری که از ائمه معصوم علیهم السلام در خصوص تکلم و سخن گفتن وارد شده است، ناظر به این نوع از بیان میباشد. مانند آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «رحم الله عبداً قال خيراً فغنم» «خدا بیامرزد بنده ای را که سخن خوبی بگوید و بهره ببرد». (طبرسی، ابی الفضل علی، مشکاه الانوار فیغیر الاخبار، ص ۱۷۵)

باز در جای دیگر آمده است: «عن زید بن علی عن آبائه علیه السلام عن علی علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حین یقول الکلام ثلاثه: فراجع و سالم و شاحب. فأما الرابع فآلذی ذکر الله وأما السالم آلدی یقول ما أحب الله و أما الشاحب فآلدی یخوض فی الناس». «زید بن علی از پدرانش از علی علیه السلام روایت میکنند که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: سخن بر سه قسم است: سودآور و مفید، سالم و بیزیان، مضر. کسی که به ذکر خدا مشغول شود، سود میبرد. کسی که بر اساس آنچه خدا دوست می دارد تکلم کند، سلامت خواهد ماند و کسی که زیان خواهد دید، آن است که از مردم سخن بگوید». (یعنی با مردم مختلف معاشرت نموده و سخنان گوناگون و سست گوید). (مجلسی، ج ۶۸، ص ۲۸۹)

نوشتار

در پرتو سخن گفتن، دانشمندان هر عصری میتوانند معلومات و اطلاعات خود را به محصلین حوزه درس خود بیاموزند. به علاوه از راه قلم که همانند سخن گفتن، ارزش و اهمیت دارد؛ مطالب خود را

به صورت کتاب مینویسند و این نوشته ها را در دسترس نسل های بعدی قرار میدهند، تا آنها از علوم دانشمندان قبلی بهره مند شوند. (فلسفی، ص ۸)

چه بسا مسیر زندگی بسیاری از افراد، بواسطه مطالعه نوشته های دیگری، تغییر یافته است. یعنی گمراه شده اند و یا به مسیر حق هدایت شده اند. چه بسیار، اتفاق افتاده که تابلوها، نمادها و نوشته های آنها بدون اینکه پای سخن لفظی در میان باشد، بر روح و ذهن و افکار ما تأثیر گذاشته اند، ما را به فکر فرو برده اند و افقهای تازه های فراروی ما گشوده اند. حضرت علی علیه السلام در رابطه با اینکه خط و نوشتار، یکی از نعمت های خداوند به انسان است و از کمالات انسان، محسوب میشود، چنین میفرماید: (الخط لسان الید). خط، زبان دست است. یعنی به منزله زبانی برای اوست که به کمک آن، مطالب را به دیگران میفهماند. بنابراین، نتیجه میگیریم دستی که خط، نداشته باشد گنگ و ناقص است. (خوانساری، شرح بر غررالحکم، ج ۱، ص ۱۸۶)

امام صادق علیه السلام در یکی از فرمایشات خود به مفضل، ضمن سخن از نطق و بیان، فواید نوشتن را یادآور شده و فرمود: «مفضل! دقت کن در امر کتابت که اخبار پیشینیان را بر ای باقیماندگان و اخبار باقیماندگان را برای آیندگان در بند میکشد و ضبط میکند که فراموش نشود و نیز به وسیله نوشتن، کتب دانشمندان پیشین که در علوم و آداب و سایر رشته ها تحریر نموده اند، باقی و جاودان می ماند». (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۵۷)

بسیاری از حقایق و ظرایف علمی، تاریخی، فرهنگی و ... که امروز کشف میشود، از لابلای خطوط و نوشته هایی است که متعلق به دوران گذشته است و امروز، اثری از مؤلف و نویسنده آن وجود ندارد. (که آن حقایق را به زبان، بیان نماید). اما زبان نوشته های او جای سخن گفتن را گرفته و حقایق را بیان نموده است. بسیاری از رهبران سیاسی، پیامهای خود را در قالب اعلامیه و نوشتار، به گوش مردم میرسانند. همانگونه که پیامهای امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در سال های مبارزه علیه نظام شاهنشاهی و در هنگام تبعید و دوری از وطن، به گوش مردم غیور میهن اسلامی می رسید و قیامی به پا می شد. بنابراین نوشتار، که نوعی بیان است، همانند سخن گفتن میتواند در دیگران تأثیر بگذارد.

قرآن کریم هم که امروزه به صورت نوشتار، در دست ماست، خود را بیان، معرفی مینماید که مؤید آن است که نوشتار، نوعی بیان است. «هذا بیان للناس» (آل عمران/۱۳۸)

اعمال، رفتار و حالات انسان

یکی دیگر از انواع بیان که موجب انتقال مفاهیم و پیامها از شخصی به شخص دیگر میشود، فعالیتها و اعمالی است که در شرایط گوناگون، از انسان سرمیزند. که افراد دقیق و نکته سنج، متوجه چنین پیامهایی (که گاهی رساتر و گویاتر از سخن گفتن نیز هستند) میشوند. به عنوان مثال اگر فردی در جمع مؤمنین، مجالس سوگواری ائمه علیهم السلام و جلسات سخنرانی، قرائت قرآن در مساجد و... شرکت کند، انتقال دهنده این پیام است که او عشق و محبت به اهل بیت علیهم السلام و قرآن را در سینه دارد. بالعکس اگر در مجالس لهو و لعب و... شرکت نماید، عکس این پیام را منتقل میسازد اگر هنگام صحبت با نامحرم، رفتار ناشایست از فردی سرزند و... پیام هرزگی خود را به مخاطب، منتقل میسازد. و بیان هم چیزی جز انتقال مفاهیم و پیامها نیست.

امام علی علیه السلام فرمود: « لسان الحال أصدق من لسان المقال » «زبان حال، راستگوتر از زبان گفتار است». (ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۲۵۸)

گاهی در درون افراد، چیزهایی میگذرد که به دلایل مختلفی، هنگام سخن گفتن، آنها را بروز نمیدهند و سخنانشان، بوی همراهی و تأیید میدهد، اما اگر درکارهایی که از آنها سرمیزند، دقیق شویم، متوجه نفاق آنها میشویم. و بسیاری امور از این دست که روزانه برای همه ما اتفاق میافتد.

بسیاری از حالات و رفتارهایی که از انسان، سرمیزند، نیز منتقل کننده پیام است. چه بسا خود افراد، اغلب، متوجه این مطلب نیستند که بطور غیر مستقیم (بدون استفاده از کلام) منویات و ما فی الضمیر خود را به دیگری منتقل میسازند. البته گاهی اوقات نیز برخی، به دلایلی از جمله ترس، کمرویی و ... ترجیح میدهند، برای تفهیم مقصود خود به مخاطبشان، به جای استفاده از سخن، تعمداً از رفتارها و حالات متفاوت، استمداد جویند. بسیاری مواقع، تربیت غیر مستقیم، هزاران بار از تربیت کلامی، اثر گذارتر است و ممکن است یک نگاه در تربیت فرزند، کاری را بکند که صدها کلام، کتاب و... چنین اثری نداشته باشد.

از دیدگاه روانشناختی، هر یک از اعضای بدن انسان، زبان خاص خود را دارد. هر یک از چشم، گوش، ابرو، لب و ... با توجه به حالاتی که به خود می گیرند، پیامهای زیادی را در مورد شخصیت و ما فی الضمیر افراد، به دیگران، منتقل میسازند.

حالات چشم فرد، حاوی پیامهای گوناگون است و از درون او خبر میدهد. نگاه خیره و جسورانه، نگاه مودبانه، نگاه محبت آمیز، نگاه از روی ترحم، نگاه بر ای جلب ترحم، نگاه همراه با حیا، نگاه همراه با ترس، نگاه متضمن تحقیر فرد مقابل، نگاه غضبناک، بر هم گذاشتن چشمها به نشانه تأیید یا قبول و ... همه ما این را شنیده ایم که چشم آدم دروغگو او را رسوا میسازد. آهنگ کلام و لحن فرد، نوع دیگری از بیان است. دلسردی و بی انگیزه بودن، شادی، قاطعیت، پشیمانی، لجاجت و ... پیامهای برخاسته از دل آهنگ کلام است.

نحوه راه رفتن، نشستن، لباس پوشیدن، آه کشیدن، خمیازه کشیدن، چهره گشاده، چهره گرفته، تکان دادن سر و ... همه و همه برای ما در موقعیتهای و شرایط گوناگون، پیام دارد و به گونه ای دقیق، ما را از تصمیمها و جهت گیریهای مخاطبمان آگاه میسازد.

تقسیم بندی دیگری را در ادامه بررسی میکنیم:

سخن به چند نوع میشود: نخستین سخن ایزدی و آن نیز بر دو نوع است: نوعی که عمومی و ظاهراً به زبان بی زبانی طبیعت است که در همه اشیا چه جاندار و چه بی جان کار میکند و به اشاره ها به وظایف و نیازمندی زندگی رهنماست. و نوع دیگر به وسیله پاکان و دانشمندان است.

در قرآن مجید میان کلمه و نیروی سخن گفتن امتیاز گذاشته شده است. میفرماید: «کلمه کسبجیه طیبه» «سخن پاکیزه چون درختی است شاداب و پاکیزه». و درباره نیروی سخن میفرماید: «الرحمن / علم القرآن / خلق الانسان / علمه البيان (خداوند بسیار بخشنده) که انسان را از کتم عدم موجود نمود) که قرآن را بیاموخت بشر را آفرید (و او را نیرو بخشید که اندیشه اش را) بیان کند).

و در جایی دیگر میفرماید: انما المسيح عیسی بن مریم (نساء ۱۷۱) مسیح عیسی پسر مریم و پیغمبر خداست و سخن که فرو فرستادیم به سوی مریم.

مقصود از کلمه در این آیه کلمه ((کُن)) یعنی شو یا مشیت ایزدی است که بشری به نام ویژه بدون اتصال جنسی پدر وجود یافت. بنا بر عقیده مسیحیان (کلمه) خود مسیح است و از خدا جدا نیست ولی قرآن میفرماید کلمه فرمان ایزد است که در همه جهان ساریست. (عباس مهرین شوشتری، ۱۳۷۴، ص ۳۶۱-۳۶۲)

موانع (آفات سخن)

از مباحث قابل توجه در مورد زبان، بحث جرائم و آفات زبان است. هر قدر که نعمت بیان و زبان مفید و ارزشمند است آفات آن زیانبار و ناپسند است. با توجه به روایات، همانطوری که هیچ عبادتی نزد خداوند بالاتر از سخن حق گفتن نیست، هیچ گناهی نیز بالاتر از سخن باطل نیست.

در برخی روایات زبان را به حیوان درنده‌ای تشبیه کرده‌است که اگر مراقب آن نباشیم دیگران را می‌درد. لذا گفته شده درب زندان زبان را (منظور دهان است) با مراقبت باز کنید تا آسیبی به دیگران نزنند. امیر المومنین علی (ع) در اینباره فرمود: «للكلام آفات» (همانا برای سخن آفاتی است) (ری شهری، میزان الحکمه، حدیث ۱۷۹۵۹)

همچنین در تعبیری دیگر، تاثیر کلام را به شمشیر تشبیه کرده است. ایشان فرمودند: «رُبَّ كَلَامٍ كَالْحُصَامِ» (چه بسا کلامی که (در برندگی) همچون شمشیر است). (ری شهری، میزان الحکمه، حکمت ۱۷۸۳۰) با توجه به این حدیث در میابیم که زبان تند و تیز، مانند شمشیری است که میتواند هر چیزی را ببرد و از بین ببرد.

همچنین در کشف المحجوب هجویری می‌خوانیم:

قوله تعالى: «و لقد کرما بنی آدم» (اسرا/۷۰) یک قول مفسران اندر این نطق است. پس هر چند که گفتار از حق به بنده نعمتی بزرگ است و آفت آن نیز بزرگ است. لقوله علیه السلام: «اخوف ما اخاف علی امتی اللسان» (هجویری ص ۵۲۱)

همچنین در این رابطه، محقق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجۃ البیضاء»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب: ۱ - گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط

نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد). ۲ - بیهوده گویی و پرحرفی ۳ - گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده ۴ - جدال و مرأء (منظور از «جدال» جرّو بحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود، و «مرأء» به معنی بحثهایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است). ۵ - خصومت و نزاع و لجاج در کلام ۶ - تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن ۷ - بد زبانی و دشنام ۸ - لعن کسی که مستحق لعن نیست ۹ - غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می شود). ۱۰ - مزاح و شوخی های رکیک و زشت ۱۱ - سخریه و استهزای دیگران ۱۲ - فاش کردن اسرار مردم ۱۳ - وعده های دروغین ۱۴ - دروغ و خبرهای خلاف گفتن ۱۵ - غیبت کردن ۱۶ - سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب بپا کردن). ۱۷ - نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذوللسانین گفته می شود؛ مثلاً، در پیش رو چیزی بگویند و در پشت سر چیز دیگر). ۱۸ - مدح نا به جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند ۱۹ - نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافتها است ۲۰ - سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است. (غزالی، ابوحامد محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه موید الدین محمد خوارزمی به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸، ۲۲۸ - ۳۳۳)

دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر: ۱ - تهمت زدن ۲ - شهادت به باطل ۳ - خودستایی ۴ - نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعه فحشاء، هر چند به عنوان ذکر احتمال باشد. ۵ - خشونت در سخن و بی ادبی در کلام ۶ - اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند). ۷ - ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن ۸ - مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست ۹ - کفران و ناسپاسی با زبان ۱۰ - تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف. (البته آنچه در

اینجا ذکر شد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی دهد بلکه موارد سی گانه فوق، قسمت عمده آن است).

در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: هنگامی که فرزندان آدم صبح می کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می دهند و می گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به راه کج می رویم!» (محجّۃ البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳. ۲)

در حدیث دیگری از امام علی ابن الحسین (علیهما السلام) آمده است: زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضاء بدن نظر می افکند و می گوید: صبح شما چگونه است؟ می گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می کنند) خدا را، خدا را، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می دهند و می گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می شویم!» (کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵)

موانع کلام تنها در موارد فوق نیست. آنچنان که سعدی علیه الرحمه میفرماید:
ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب‌دلی برو بگذشت گفت ترا مشاھرہ چندست
گفت هیچ. گفت پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی. گفت از بهر خدا می خوانم. گفت از
بهر خدا مخوان.

گر تو قرآن برین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی

(کلیات سعدی، گلستان سعدی، باب چهارم، در فوائد خاموشی، صفحه ۱۲۱)

یعنی هرچند محتوای سخن قرآن باشد. اگر به شیوه نخراشیده یا توسط فردی نتراشیده ایراد شود، میتواند رونق اسلام را ببرد.

آثار

در اینجا به برخی از آثار سخن در ارتباط انسان با خود با استناد به آیات و روایات میپردازیم:

اقرار به ایمان

از فواید بسیار مهمی که میتوان برای بیان، برشمرد، واسطه بودن آن در اقرار به کفر و ایمان که متتهی الیه طغیان و طاعت است میباشد. حضرت علی علیه السلام در این رابطه میفرماید: (الایمان قول باللسان و عمل بالارکان). ایمان، گفتن به زبان و عمل به اعضاست. (شبر، ص ۱۵۷) یعنی اقرار به آنچه در ایمان ضروری است از تصدیق خدا و پیامبر و امام و آنچه ایشان فرموده اند از معاد و غیر آن. (خوانساری، ص ۴۰)

کیفیتش آن است که بنده کلمه شهادتین بر زبان براند و بگوید: أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول الله. و بدین اقرار، بر تصدیق دل خود گواهی دهد. (کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۲۰۱) قال علی علیه السلام: (اللسان ترجمان الجنان) زبان، ترجمان دل است. (ری شهری، محمد، میزانالحکمه، ج ۱۱، ص ۵۳۰۸) بنابراین فرد با این اقرار، اعلام میدارد که قلباً به وحدانیت خدا شهادت میدهم. اینکه امام سجاد علیه السلام فرمود: (کسی با سکوت، مستوجب ولایت خدا نمیشود و تحت فرامین او در نمی آید) (علامه مجلسی، ج ۶۸، ص ۲۹۴) ناظر به همین مسأله است، زیرا وقتی فردی با زبان خود به این مسائل، اقرار نمود، ملزم است که پای اقرار خود بایستد و ملازم به حدود شرع و دستورات الهی باشد. (اقرار به زبان، گرچه قول است، اما در زمره معتبرترین اعمال، قرار دارد: زیرا عمل، یعنی بکارگیری اعضا و جوارح. و اقرار به ایمان یعنی بکارگیری زبان در ادای شهادت. بنابراین، عملی ظاهری، است که با زبان، انجام میشود و در واقع، یک عمل باطنی در آن نهفته است) (کاشانی، ۲۰۱)

پرورش و پالایش روحیه مومنانه

نیایش به درگاه خدا و بسیاری از فرائض مانند اقامه نماز، تنها بوسیله زبان انجام میشود. انسانی که از یاد خدا و اظهار نیاز به درگاه او دور باشد، انسانی سرگردان و ناقص است. بزرگترین مواهب خدا به بشر، نعمت بیان و زبان بوده است تا بتواند بواسطه آن خود را هرچه بیشتر به خدایش نزدیک نماید و همو فرمود (ادعونی استجب لکم) (سوره غافر آیه ۶۰) مرا بخوانید تا شما

را استجابت کنم. تا بنده نیاز خود را به درگاه غیر او نبرد و با پروردگارش مانوس شود. خدا بندگان را امر کرد که دعای خود را به زبان جاری سازید و با من سخن بگویید. خدایی که بشر را امر به انس با قرآن، قرائت و تمسک به دستورات (اوامر و نواهی) آن نمود، وسیله قرائت را هم در بنده اش قرارداد. (فاقروا ما تیسّر من القرآن) (سوره مزمل آیه ۲۰) هر چه از قرآن میسر شود بخوانید.

بیان، زبان و کلیه اعضای دستگاه صوتی انسان برای ترتیل خواندن قرآن به کمک او می آیند. بنابر این باید نهایت تلاش خود را برای عمل به دستورات الهی در استفاده از این نعمت بزرگ بنماییم.

بیان شگفتیهای خلقت (خداشناسی)

برای شناخت خدای متعال، راه های گوناگونی وجود دارد که در کتب مختلف فلسفی و کلامی و بیانات پیشوایان دینی و نیز در متن کتابهای آسمانی به آنها اشاره شده است. مثلاً در بعضی از آنها از مقدمات حسی و تجربی استفاده شده. در حالیکه بعضی دیگر از مقدمات عقلی محض، تشکیل یافته اند و بعضی مستقیماً در صدد اثبات خدای حکیم هستند. در صورتی که بعضی دیگر تنها موجودی را اثبات می کنند که وجودش مرهون موجودی دیگر نیست (واجب الوجود) و برای شناخت او می بایست براهین دیگری اقامه شود.

از کارکردها و فواید نعمت بیان، دعوت مردم به شناخت خدا و بیان شگفتیهای خلقت است که هم به صورت لفظی و شفاهی و هم به صورت کتبی محقق می شود. گر چه همه ما روزانه با این شگفتیها مواجهیم اما گاه در اثر بی توجهی، در دسترس بودن و مسائلی از این دست مورد غفلت واقع میشوند و تاثیری را که باید داشته باشند نمیگذارند، بنابراین لازم است که کسی آنها را به ما یادآوری نماید. (مصباح یزدی، ص ۴۹)

حضرت علی(ع) نیز در راستای انجام این رسالت به ایراد خطبه هایی پر محتوا و ارزنده در بیان شگفتیهای آفرینش پرداخته اند که مقصود از ذکر آنها تصریح به قدرت، دانش و حکمت خداست تا روح شکرگزاری را در بندگان پیدا و تقویت نماید. هر که بیشتر از دقایق حکمتهای خدا آگاه است، بیشتر از آنها در شگفت است و آنها را بزرگتر دارد و بیشتر شکر خدا را گذارد.

از جمله این موارد میتوان به خطبه ۱۶۵ در بیان آفرینش پرندگان، طاووس و جانداران کوچک، خطبه ۱۵۵ در بیان آفرینش آسمانها و زمین، انسان و فرشتگان، کوه های سر به فلک کشیده که چون میخ در زمین فرو رفته اند، خلقت بادهای، شگفتیهای آفرینش ملخ و ... اشاره نمود. (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵، ص ۲۳۵، خطبه ۱۵۵، ص ۲۱۷، خطبه ۱، ص ۴۰)

به دلیل همین تاثیر سخن و بیان در هدایت انسانهاست که حضرت علی(ع) میفرماید: (اینکه انسانی از نعمت های خدا برای مردم سخن بگوید و مردم را از مواهب خدا مطلع سازد، عبادتی بزرگ محسوب میشود). (مجلسی، ج ۶۸، ص ۲۸۶)

تعمیم و هدایت و تربیت

«زبان و بیان به منزله ی پلی است که مغزهای از هم جدا را با یکدیگر مرتبط میکند و کالای ارزشمند علم را از این راه به مغزها می رساند و دیگران را آگاه و عالم می سازد» (فلسفی، ص ۴). خطاهای دیگران را تذکر میدهد، مجهولات را برای او معلوم می سازد و بسیاری مواقع دیگری را از هلاکت نجات داده و به سوی سعادت سوق می دهد. انسان به وسیله بیان، مفاهیمی را که آموخته به دیگران منتقل می نماید.

« حضرت علی(ع) در این رابطه می فرماید: (الحظ للانسان في الاذن لنفسه و في اللسان لغيره) (بهره ی آدمی و نفع او در گوش، برای نفس اوست و در زبان برای غیر اوست). زیرا عمده منفعت گوش این است که حقایق را بشنود و از راه تحقیق و مطالعه بر آن اعتقاد پیدا کند و احکام شرع را بشنود و به آن عمل کند. امر به معروف و نهی از منکر کند و ... بیشترین منفعت آن به مردم میرسد هرچند خود او نیز به واسطه این امر بهره و ثواب می برد » (خوانساری، شرح بر غررالحکم، ج ۲، ص ۳۹)

مسعده بن صدقه میگوید: امام صادق (ع) به مردی که زیاد حرف میزد فرمود: « ایها الرجل تحتقر الکلام و تستصغره ان الله لم یبعث رسلا حیث بعثها و معها فضه و لا ذهب و لکن بعثها بالکلام و انما عرف الله نفسه الی خلقه بالکلام و الدلالات علیه و الاعلام » (حر عاملی، ج ۱۲، ص ۱۸۸)

سخن را کوچک و خوار میشماری، همانا خداوند هیچ پیامبری را همراه با طلا و نقره مبعوث نفرموده بلکه آنها را با کلام به سوی مردم فرستاده، خدا خودش را نیز به وسیله کلام و براهین و ادله

به مردم معرفی کرده است. ارزش بیان که مواهب الهی است، بستگی به نحوه استفاده از آن دارد. اگر از آن به جا و در جهت مصالح استفاده شود از طلا و نقره هم با ارزش تر می باشد.

امام علی (ع) می فرماید: « لا تری انّ الله عزّ و جلّ لم يجعل فیما بینہ و بین رسلہ معنی بکشف ما اسرّ الیهم من مکنونات علمه و مخزونات وحیه غیر الکلام و کذلک بین الرّسل و الامم ثبت بهذا انّه افضل الوسائل... » (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، جلد ۶۸، ص ۲۸۶) (مگر مشاهده نمیکنی که خدا سخن را واسطه میان خود و پیامبرانش قرار داده است و بوسیله کلام آنها را از علوم و معارف و اسرار، آگاه می کند و همچنین مگر این پیامبران نیستند که با سخن خود، مردم را آگاه می نمایند و شرایع احکام را به آنها ابلاغ می کنند، معلوم و ثابت می شود که سخن و کلام، بهترین وسیله (ارتباط) است).

قدرت تکلم و بیان در ادای رسالت رسولان الهی نقش مهمی دارد به گونه ای که حضرت موسی(ع) برای موفقیت در رسالتش از خداوند درخواست می نماید که لکنت زبان را از او بردارد و همچنین برادر وی، هارون را که در سخن گفتن از او فصیح تر است یاور او در انجام رسالتش قرار دهد تا مورد تصدیق قرار گیرد. که این مسئله بیانگر اهمیت قدرت بیان و سخن گفتن و حتی نوع بیان مطلب است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است. (واحلل عقده من لسانی - یفقهوا قولی) (سوره طه آیه ۲۷ و ۲۸) (و از زبانم گره بگشای تا سخنم را بفهمند) و اخى هارون هو افصح منى لسانا فارسله معى ردءاً یصدقنى انى اخاف ان ینکذبون) (سوره قصص آیه ۳۴) (و برادرم هارون از من زبان آورتر است، پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند زیرا میترسم مرا تکذیب کنند). در جای دیگر از قرآن کریم آمده است (ما علی الرسول إلّا البلاغ) (سوره مائده آیه ۹۹) بر پیامبر (خدا) وظیفه ای جز ابلاغ(رسالت) نیست. اصولاً کار بزرگ پیامبران الهی که ابلاغ رسالت است به شیوه انتقال شفاهی بوده و به همین جهت، خداوند به پیامبر مکرم اسلام نوید میدهد که پیامهای خود را به زبان تو آسان کردیم. (فانما یسرناه بلسانک لتبشّر به المتّقین و تنذر به قوماً لداً) (سوره مریم آیه ۹۷) در حقیقت ما این (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه جو را

بدان بیم دهی این در خصوص استفاده انبیاء و اولیاء علیهم السلام از زبان و بیان، برای ارشاد و هدایت مردم بود اما در مرتبه پایینتر هر یک از افراد جامعه انسانی نیز این وظیفه را بر عهده دارند.

شکر نعمت

شکر از برترین اعمال است و از سه عنصر علم، حال و عمل، تشکیل میشود. علم، عبارت از آن است که بدانی نعمت، استقلال ندارد و وابسته به نعمت دهنده است. حال، همان شادی و سروری است که از نعمت دادن او، به انسان دست میدهد. و عمل، اقدام به چیزی است که مقصود و محب منعم است. این عمل، ممکن است توسط قلب، زبان یا اعضای دیگر انجام شود. (شبر، ص ۲۷۱)

عمل زبانی، اظهار و بیان کردن شکر خداست. امام صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید: (فحدّث بدینه و ما أعطاه الله و ما أنعم به علیه) (علامه مجلسی، ج ۶۸، ۲۸) دین خدا، عطا یا و بخشش ها و نعمت های خدا را بازگو کن.

ایشان در بیانی دیگر میفرماید: (شکر النعمه اجتناب المحارم و تمام الشکر قول الرجل: الحمد لله رب العالمین) (همان، ص ۴۰) شکر نعمت عبارتست از اجتناب محرمات و شکر کامل این است که بگویی: «الحمد لله رب العالمین».

تفہیم و تفاهم

(احساسات، افکار و عواطف هر کس، فقط معلوم خود او هستند و دیگران نمیتوانند مستقیماً به آنها دست یابند. زبان و بیان، مهمترین و کامل ترین وسیله برای تبادل افکار و فهماندن و فهمیدن عواطف و حالات است. از تحقیق زبان کودکان و بدویان، چنین بر می آید که زبان در مرحله نخست برای برانگیختن به حرکت و عمل به کار می رود. در مرحله دوم، میان افراد، ارتباط فکری ایجاد می کند و در مرحله سوم، نسلهای گذشته، حال و آینده را به هم مربوط میسازد) (سیاسی، ص ۲۷۶)

امام صادق علیه السلام ضمن بیانات خود در خصوص فواید نطق به مفضل چنین فرمود: « تأمل یا مفضل ما أنعم الله تقدّست أسماؤه به علی الانسان من هذا النطق الذی یعبر به عمّا فی ضمیره و ما یخطر بقلبه و نتیجه فکره و به یفهم عن غیره ما فی نفسه و لولا ذلک کان بمنزله البهائم المهمله الّتی

لاتخبر عن نفسها بشئ و لاتفهم عن مخبر شيئاً» (علامه مجلسی ، ج ۵۸، ص ۲۵۷). «بیندیش ای مفضل که خدایی که نامهایش مقدس است نعمت نطق را به آدمی اعطا فرموده است. نطقی که آدمی بوسیله آن چیزهایی را که در باطن دارد بیان میکند یا آنچه را که به خاطرش خطور نموده یا از اندیشه و تفکر، عایدش گردیده، به زبان می آورد. همچنین با سخن گفتن، چیزهایی را از دیگران در می یابد که در ضمیرشان نهفته است. اگر آدمی نطق نمیداشت همانند چهارپایان می بود که نه قدرت دارد از خود چیزی را خبر دهد و نه میتواند از کسی که خبر میدهد، چیزی بفهمد».

نفوذ و تأثیرگذاری

سخن، بهترین ابزار انتقال افکار و نفوذ و تأثیرگذاری در دیگران می باشد به گونه ای که حضرت علی علیه السلام میفرماید که: (ربّ قول أنفذ من صول) (ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۲۳۸، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۹۱) چه بسا گفته ای (سخنی) که نفوذ و اثرش از قدرت حکومت بیشتر است. سخن، در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با عنوان سحر معرفی شده است (إنّ من البیان لسحراً) (شیخ صدوق، امالی، ص ۶۱۹) بدرستی که برخی از بیانها مانند سحر است.

از میان معجزات انبیاء، با عظمت ترین معجزه، قرآن کریم؛ از سنخ کلام است. تأثیر این معجزه تا بدانجا بوده که کفار با شنیدن این کلام از آن به سحر، تعبیر می کردند: (فقال إن هذا إلّا سحر یؤثر) (سوره المدثر آیه ۲۴) (و گفت: این (قرآن) جز سحری که (به برخی) آموخته اند نیست) علامه طباطبایی رحمه الله علیه گفته: (یؤثر، یعنی سحری که از قدیم روایت شده و هم اکنون نیز دانایان آن را به نادانان، تعلیم میدهند).

کفار، گاه تا بدانجا پیش می رفتند که می گفتند: (و قال الذّین کفروا لاتسمعوا لهذا القرآن) (سوره فصلت آیه ۲۶) (کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن، گوش ندهید) تعبیر به سحر و نهی از استماع قرآن، هر کدام به نوعی حکایت از نفوذ و تأثیر کلام الهی بر مردم دارد. حضرت علی علیه السلام تأثیر کلام را به شمشیر تعبیر کرده است: (ربّ کلام کالحسام) (خوانساری، شرح بر غررالحکم، ج ۴، ص ۵۶) (چه بسا کلامی که در برندگی همچون شمشیر است). هر واژه، احساسات و عواطف خاص و عملکرد متفاوتی را در افراد بر می انگیزد. اگر این واژه ها به جا و از روی آگاهی

به کار برده شوند چه بسا موجب هدایت و سعادت و جلب محبت مخاطب شوند اما اگر نابجا و بدون دقت استفاده شوند چه بسا موجب مرگ، هلاکت و سلب نعمت شود.

امام علی علیه السلام فرموده اند: (ربّ کلمه سلبت نعمه و جلبت نقمه) (دیلمی، شیخ حسن، ارشادالقلوب الی الصواب، ج ۱، ص ۱۰۳) چه بسا سخنی که نعمتی را سلب و بلایی را جلب میکند. (متوجه انسان میسازد) در بسیاری موارد نیز آگاهان امر تربیت با استفاده از کلام و بیان مناسب چنان در تربیت انسان، تأثیر مثبت و سازنده دارند که هیچ چیز (تشویق، تنبیه، تحقیر،...) چنین اثری را ندارد. انسان موفق، کسی است که در کنار علم آموزی، نحوه ایجاد ارتباط صحیح و مؤثر را نیز بیاموزد و به کار گیرد.

پرسش از مجهولات (کسب دانش)

از دیگر فواید نعمت بیان و سخن، بهره گیری از آن در جهت پرسش از مجهولات و کشف حقایق و فهم واقعیتهاست. که در صورت مصون ماندن (عاری بودن) از انگیزه های منفی مانند مراء، تحقیر دیگری، پرسش بیجا و... دارای ارزش اخلاقی، بسیار ممدوح و حتی در بعضی موارد (مانند پرسش از احکام دین) امری واجب است. رسول گرامی اسلام در این رابطه می فرماید: (العلم خزائن و مفتاحها السؤال فاسئلوا رحمکم الله فانه یؤجر أربعه : السائل و المتکلم و المستمع و المحبّ لهم) (حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، ص ۴۱) دانش، گنج است و کلید آن پرسش است، پس بپرسید. خداوند شما را رحمت کند. به درستی که چهار دسته مأجورند: پرسشگر، گوینده، شنونده و دوستدار آنها).

درمان افسردگی روح

در طول زندگی، شرایطی برای انسان پدید می آید که بواسطه آن دچار ملال، خستگی، افسردگی و اندوه می شود. در چنین شرایطی، پناه بردن به آیات قرآن، سخنان حکمت آمیز، اشعار پرمحتوا و جذاب که وصف حال انسان باشد یا او را تشویق به امید و زندگی نماید از بزرگترین مواهب الهی و از برکات نعمت بیان است. در اغلب موارد، سخن گفتن با شخصی مورد اعتماد و پخته، خستگی و اندوه را از انسان دور کرده و نور امید را در دل او روشن می سازد.

حضرت علی علیه السلام نیز به این مطلب اشاره نموده است: (همانا این دلها همانند بدنهای افسرده میشوند پس برای شادابی دلها، سخن زیبای حکمت آمیز را بجوید) (همان، حکمت ۹۱، ص ۴۸۳) کسانی که طبع شاعری و بیان سخنان نغز را دارند می توانند برای درمان افسردگی روح خود و دیگران، بهره بیشتری از نعمت بیان بگیرند، زیرا آراستگی و زیبایی کلام می تواند در جان ها اثر کند و عواطف و احساسات را در فرد، برانگیزد.

تمایز میان افراد

(یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنا أکرمکم عندالله اتقیکم إنا الله علیم خبیر) (سوره حجرات آیه ۱۳) (ای مردم، شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل، حاصل کنید، در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، بی تردید خداوند دانای آگاه است)

بلال حبشی برای اذان گفتن بر بالای بام کعبه رفت، عده ای « شأن نزول این آیه آن است که شروع به ملامت او و اعتراض به این نمودند که او سیاه پوست است یا در سخن گفتن، مخرج شین را ندارد و.... . خداوند این آیه را نازل فرمود و یادآور شد که نسل های مردم را متفرق ساخته (بوسیله چهره، زبان، رنگ، لهجه و ...) که بدین وسیله از یکدیگر شناخته شوند نه آنکه بر یکدیگر تفاخر نمایند. و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که : (شعوب از عجم است و قبایل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل عمده تفاوت عرب و عجم در زبان و نژاد است) (طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج، ۹، ص ۲۰۷)

(اگر خدا برای هر طایفه ای ویژگیهایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوتها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی، حکمفرما نمی شود چرا که هرگاه همه یکسان و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا میگرفت) (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۷)

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود : (به درستی که پروردگار شما یکی است و پدر شما یک نفر است پس فضیلتی ندارد، عرب بر عجم و عجم بر عرب و احمر بر اسود و اسود بر احمر، مگر به سبب تقوا. (محدث قمی، نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص ۶)

حسین بن علی کاشفی سبزواری در کتاب مواهب علیه چنین گفته است: (منظور خداوند از لحاظ این تفاوت ها این بود تا بدین وسیله متمایز گردید. یعنی دو کس به قبیله و زبان و لهجه و... قابل شناسایی از هم باشند) (ج ۱، ص ۱۱۶۴) و در غیر اینصورت، نقل حدیث، امکان نداشت.

بطور کلی فواید بسیاری برای سخن وجود دارد که اجمالاً به برخی از آنها اشاره شد. که گویی همه آنها در این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نهفته شده است :

در انسان، ده خصلت وجود دارد که تنها زبان، آنها را آشکار می کند: در مقام شهادت، (شاهدی است که) از باطن خبر می دهد، در مقام حکومت (حاکمی) حل و فصل کننده است، در مقام نطق، (سخنگویی است که) به سؤالات، پاسخ می دهد، در برابر نیازمندان، شفاعت کننده است، در مقام توضیح مجهولات (توصیف کننده ای است که) معرف اشیاء است، در مقام امارت، دستوردهنده به کارهای نیک است، در مقام وعظ (واعظی است که) از کارهای بد، بازدارنده است، در موارد مصیبت و اندوه، تعزیت گوینده و تسکین دهنده است، در موارد حقد و حسد، آنها را از بین برنده است و خوش سراینده است که شنونده را به وجد می آورد. (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۳/میزان الحکمه، ج ۱۱، ح ۱۸۱۵۹، ص ۵۳۱۰)

سخن در تفکر عرفانی

در هر نوع تفکر عرفانی (کلمه) از جایگاه ارزشمند و والایی برخوردار است. مثلاً در مکتب (ناوالیسم) یکی از مکاتب عرفانی سرخپوستان، (کلمه) منشأ تحول و گشایش می باشد. کارلوس کاستاندا از پیروان این مکتب به معرفی آن در آثار خود مبادرت می ورزد. وی کلیه مراحل و مراتب این نظام معنوی را به عنوان یک سالک تمام عیار، نزدیک عارف پیر سرخپوستی از اهالی قبیله یاکی در مکزیك فرا می گیرد. این عارف پیر از مفهوم و ارزش (کلمه) سخن می گوید و کلمات را کلید

هایی می داند که می توانند درها را بگشایند. پس اهل حکمت باید مقصود خود را قبل از آن که به عمل دست زنند با کلمات بیان کنند. (نبوی، ۱۴۰: ۱۳۸۱)

در عرفان اسلامی ارزش و اهمیت (کلمه) در قالب ذکر – که یکی از راه های تهذیب نفس در عرفان عملی جهت زدودن آینه دل از غبار غیر حق می باشد – آشکار می گردد. از این رو پیرو طریقت با تلقین اذکاری که متناسب با ظرفیت روحی و معنوی مرید است؛ در مسیر پالایش او گام بر می دارد.

دیگر به ذکر، آینه دل چنان کن کز غیر حق ننشیند برو غبار

(دیوان عطار، ص ۷۸۳)

حضرت علی(ع) در تفسیر آیه (رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله . . .) (نور ، ۳۷) می فرماید: (خداوند سبحان ذکر و یاد خود را صیقل و روشنایی دل ها قرار داد که به سبب آن (اوامر و نواهی او را) بعد از کری می شنوند و بعد از تاریکی (نادانی) می بینند، و بعد از دشمنی و ستیزگی فرمانبر می گردند . . .) (نهج البلاغه، فیض الاسلام ۱۳۵۱: ۷۰۵)

در اهمیت ذکر ، عطار از زبان مالک دینار نقل می کند: (در تورات خواندم که حق تعالی می گوید: (ای صدیقان تنعم کنید در دنیا به ذکر من ، که ذکر من در دنیا نعمتی عظیم است و در آخرت جزیل) و گفت در بعضی کتب مُنزلست که حق تعالی می فرماد: (هر عالمی که دنیا دوست دارد، کمترین چیزی که به او کنم، حلاوت ذکر خویش از دل او ببرم) (قزوینی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۵۴) در این خصوص مولوی می گوید:

ذکر حق پاک است چون پاکی رسید رخت بر بندد، برون آید پلید

سکوت

سکوت در رابطه انسان با خدا

زمینه ها

شیخ بهایی رحمه الله در کتاب اربعین خود به سند متصل از امام جعفر صادق (ع) و آن حضرت از پدران خود نقل میکنند و سلسله حدیث را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میرساند:

" من عرف الله و عظمه منع فاه من الكلام و بطنه من الطعام و نفسه بالصيام و القيام قالوا يا رسول الله بآبائنا و امهاتنا هؤلاء اولياء الله قال ان اولياء الله سكتوا فكان سكوتهم فكرا و تكلموا فكان

کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس بركة لولا الآجال التي قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب."

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف عارفین الی الله را دو قسمت نموده و به اوصافی آنان را معرفی فرموده یک مرتبه کسانی میباشند که ایمان و معرفتشان بحق تعالی (از علم الیقین) تجاوز ننموده و آنان کسانی هستند که به ریاضات شرعیه در راه سلوک الی الله جدیت مینمایند که خود را بمرتبه بالاتری برسانند این است که نسبت بآنها اوصافی بیان فرموده از قیام و صیام و خودداری نمودن از طعام و کلام، دیگر مرتبه کسانی است که معرفتشان بمرتبه (عین الیقین یا حق الیقین رسیده و آن بزرگواران که از اولیاء الله بشمار میروند آنان را نیز به صفاتی معرفی فرموده. و این دو مرتبه از مراتب عارفان الی الله را بقرینه اوصافی که نسبت به هر یک از آنان بیان فرموده میتوان تطبیق نمود با اصحاب یمین و مقربین که اصحاب یمین کسانی میباشند که قوای خود را کنترل نموده و تحت حکم عقل و نقل نگاه داشته‌اند این است که زبانشان را حفظ مینمایند از کلام بیجا و حرف لغو، و شکم خود را نگاه میدارند از فضولات طعام، و بر مشقت عبادت تحمل مینمایند که عمده آنها نماز و روزه است این صفات به عینه از اوصاف اصحاب یمین است.

لکن اوصاف اولیاء الله فوق اینها است که مقربان دارای چنین اوصافی میباشند با زیادتیر این است، که در این حدیث اولیای خدا را باوصاف دیگری معرفی فرموده که علاوه بر اینکه آنان دهن خود را باز میدارند از کلام و سکوت مینمایند سکوت آنها فکر است که به زبان ساکتند و به دل و قلب متذکر اوصاف ذو الجلال میباشند و هر گاه کلامی گویند کلام آنها نیز ذکر است و نظر آنها عبرت است که به هر چه نظر کنند در آن تدبر و تفکر میکنند و مشی آنان بین مردم برکت است که به برکت وجود آنها مردم در امانند و اولیاء الله چنان مشتاق لقای حق تعالی میباشند که اگر نبود وقتی که در قضای الهی برای آنان تعیین شده و تحت مجاری حکم حق تعالی واقع گردیده‌اند روح آنان در بدنشان قرار نمی گرفت؛ زیرا که در اثر معرفتشان واقع گردیده‌اند بین خوف و رجاء که هیبت و عظمت الهی از

یک طرف حب و مهر او از طرف دیگر چنان آنان را مضطرب گردانیده که روح در بدنشان قرار نمی گیرد. (مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱۲، ص: ۷۱ و ۷۰)

عوامل

یکی از عواملی که سبب میشود انسان سکوت کند و سخن نگوید، در باره ذات خداست. چنانکه در قرآن کریم میفرماید: «وَأَن إِلِي رَّبِّكَ أَلْمَنَتهِ» (نجم / ۴۲) ((و آیا از کتب پیشین انبیا به او نرسیده است) که همه امور به پروردگارت منتهی می گردد؟!)

در تفسیر بیان السعاده آمده است که: «قبل از آن که ما قرآن را وحی کنیم یا قبل از آن که جبرئیل آن را بخواند از آن سؤال نکن، که ما به مصالح نزول قرآن و وقت آن داناییم، یا عجله به خواندن و قرائت قرآن با ملائکه ای که وحی را آورده نکن و قبل از تمام کردن ملائکه تو نخوان، یا در خواندن بر یارانت قبل از آمدن وقت حکم آن یا قبل از بیان مجمل آن شتاب نکن». (بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۹)

آیه میگوید که نباید در سخن گفتن عجله کرد و نیاز به سکوت است. خصوصاً در جایی که سخن از ذات خداوند است. بهتر است هیچ چیز گفته نشود. چنانکه امام صادق (علیه السلام) در این باره فرمودند: خداوند عزوجل می فرماید: «وَأَن إِلِي رَّبِّكَ أَلْمَنَتهِ»، یعنی تمام امور به پروردگار منتهی می شود، پس هر وقت سخن به خدا رسید از حرف زدن خودداری کنید. (الکافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۲ و تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۷۱، ح ۹۸)

- از دیگر عوامل سکوت، ساکت شدن ظالمان، در پی نزول عذاب بر آنان است:

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ» (انبیاء / ۱۴ و ۱۵)
(گفتند: «ای وای بر ما! به یقین ما ستمگر بودیم!» و هم چنان این سخن را تکرار می کردند، تا آنها را درو کرده و خاموش ساختیم!)

«خمود» به معنای سکون و سکوت است. (المیزان، ج ۱۴، ص ۲۵۶)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ. (نمل / ۸۵)

(در این هنگام، فرمان عذاب بخاطر ظلمشان بر آنها واقع می‌شود، و آنها سخنی ندارند که بگویند!)

توضیح و ارتباط مطالب

سکوت حضرت مریم:

در داستان حضرت مریم علیها السلام می‌خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زاییدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فراگرفته بود که حساب نداشت، مخصوصا از این که نوزادش متولد شود و رگبار تهمتهای مردم بی‌ایمان متوجه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد؛ در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می‌دهد غمگین مباش پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و امروز با احدی سخن نمی‌گویم.

البته روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجاد، علی بن الحسین علیهما السلام می‌خوانیم « وَ صَوْمُ الصَّمَّتِ حَرَامٌ روزه سکوت حرام است! » (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۱۳)

در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ولا صمت یوما الی اللیل؛ روزه سکوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!» (وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، و قاموس قرآن ج ۴، ص ۱۶۷)

در این که این ندا کننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته‌اند ولی به گفته علامه طباطبائی در «المیزان» تعبیر به «من تحتها» (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح علیه السلام دارد، افزون بر این ضمیرهایی که در آیه وجود دارد غالبا به حضرت مسیح علیه السلام بر می‌گردد، و مناسب است که ضمیر در «نادی» نیز به او بر گردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجه ما است این است که دستور به نذر سکوت، یک دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی به (جبرئیل) ابلاغ شده باشد

یا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام و می دانیم نذر همواره به کاری تعلق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» - حداقل - در آن امت یک عمل الهی بود، و از تعبیر آیه چنین بر می آید که نذر سکوت برای مردم آن زمان یک کار شناخته شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته ام ظاهراً کسی بر این کار او ایراد نگرفت.

البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «ان الصوم لیس من الطعام و الشراب وحده ان مریم قالت انی نذرت للرحمان صوما ای صمتا فاحفظوا الستکم و غضوا ابصارکم ... ؛ روزه تنها از غذا و نوشیدنیها نیست (مگر نمی بیند که) مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستید زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید!» (نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۲).

روزه سکوت در میان بنی اسرائیل، مشروع و متداول بوده، این عمل، گرچه در اسلام منسوخ شده ولی اصل سکوت و خاموشی و ارزش آن، مطلوب و محبوب است و حضرت رضا علیه السلام بر ای شاهد آوردن بر خوبی سکوت، مشروعیت آن را در میان بنی اسرائیل یادآور میشود که آنها وقتی عبادت کننده را در ردیف عابدان معروف می شمردند که مدت ده سال بر روزه سکوت، مواظبت نماید. (مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۰۴)

در تفسیر نورالثقلین چنین آمده است:

جمله تفریع و کلمات دیگری که عیسی مسیح علیه السلام به مادرش گفت این بود هر وقت فردی از بشر ترا ملاقات کرد و در مقام پرسش از جریان ولادت من شد بطور اشاره اعلام بنما که من با پروردگار خود عهد نموده ام صائم باشم و روزه سکوت دارم و با هیچ کس گفتگو نخواهم نمود و پاسخ سؤال و اعتراض او را بعهده من واگذار از این جمله استفاده میشود که صوم سکوت و امساک از گفتگو با مردم را که هنگام نوزادگی عیسی به مریم اعلام نمود

در دین توریۀ این حکم جواز صوم سکوت سابقه نداشته بلکه عیسی علیه السلام این حکم الهی در دین انجیل را بمادرش اعلام نمود و مریم صدیقه نیز آنرا بموقع اجراء گذارد و آیه (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا) شاهد آنستکه از نوزادی عیسی عبودیت و نبوت و رسالت خود را بمردم اعلام مینمود و نیز اعلام نمود به این که پروردگار بوی صلاه و زکوه را توصیه فرموده است. (انوار درخشان، ج ۱۰، ص: ۳۷۴)

۱- قال رب اجعل لی آیه قال آیتک الا تکلم الناس ثلاث لیل سویا (سوره مریم، آیه ۱۰)
در آیه ۱۰ همین سوره (مریم) اشاره دیگری به اهمیت سکوت دیده می شود آنجا که در داستان «زکریا» علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که مژده تولد حضرت «یحیی» علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه ای کرد، (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً) و به او وحی شد که: نشانه تو آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قَالَ آيَاتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا).

درست است که در این آیه تحسین یا مذمتی از سکوت نیست، ولی همین اندازه که آنرا به عنوان یک آیت الهی برای «زکریا» قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد.

علامه طباطبایی ذیل این آیه می گوید: در این آیه شریفه نشانه صاحب فرزند شدن زکریا، سخن نگفتن او معرفی شده است همچنانکه در داستان مریم، نظیر آن نشانه و علامت شده بود و به مریم علیه السلام دستور داده بودند که اگر کسی از مردم را دیدی (به اشاره) بگو من برای خدا روزه زبان گرفته ام. و این به خاطر شباهتی است که بین یحیی و عیسی علیهم السلام بوده است.

مؤلف تفسیر منهج الصادقین نیز ذیل آیه فوق می گوید: مراد از عدم تکلم، روزه صمت است که در شرع ایشان، جایز بود (کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۲۰)

۲- همین معنی در سوره آل عمران، آیه ۴۱ نیز آمده است که «زکریا» پس از شنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته ای همچون یحیی علیه السلام) تقاضای آیت و نشانه ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه

روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت. « قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَ اذْكُرْ رَبِّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَرِ » (سوره آل عمران آیه ۴۱)

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که خودداری زکریا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این‌که زبان او بی‌اختیار جز با ذکر خدا باز نمی‌شده؛ و به تعبیر دیگر، او مامور به روزه سکوت در آن سه روز بود.

علامه طباطبایی ذیل آیه فوق می‌گوید: رمز به معنای اشاره با دو لب است و گاهی در اشاره به وسیله چشم، ابرو و دست هم استعمال می‌شود ولی در اولی بیشتر به کار می‌رود (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۷۹)

البته اختصاص این نشانه یعنی عدم قدرت تکلم، برای این است که بر زکریا معلوم شود که بند آمدن زبان او در خصوص سخن گفتن با مردم است و لی به هنگام تسبیح و ذکر پروردگار، زبان او به راحتی می‌جنبد. (طبرسی، ج ۱، ص ۱۷۳) «فخر رازی» این قول را از «ابومسلم» نقل می‌کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی می‌شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا زکریا درخواست آیه و نشانه‌ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی‌تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلف.

به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تاثیر چندانی ندارد؛ زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می‌شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده است. (اخلاق در قرآن ج ۱. اصول مسایل اخلاقی. آیت الله مکارم شیرازی با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان)

مولانا در اشاره به همین آیات می‌گوید:

ز آن نشان با والد یحیی بگفت	که نیایی تا سه روز اصلاً بگفت
تا سه شب خامش کن از نیک و بدت	این نشان باشد که یحیی آیدت
دم مزن سه روز اندر گفت و گو	کین سکوت آیت مقصود تو
هین می‌آور این نشان را تو بگفت	وین سخن را دار اندر دل نهفت

(مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات: ۱۶۷۵-۱۳۷۸)

انواع

سکوت در رابطه انسان با خدا انواعی دارد. یعنی که انسان باید در بعضی مواقع در مقابل خدا بهتر است که سکوت پیشه کند. از جمله سکوت هنگام وحی. حتی جنیان نیز به هنگام خواندن قرآن سکوت میکردند. آیات مرتبط با این معانی در ذیل توضیح داده شده است.. و یا اینکه مسلمانان باید هنگام خواندن قرآن سکوت کنند.

سکوت به هنگام وحی

رعایت سکوت کامل به هنگام دریافت وحی تا پایان یافتن آن، توصیه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله:

...وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ ... (طه / ۱۱۴)

(پس بلندمرتبه است خداوندی که سلطان حق است! پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن!»)

مقصود از «لاتعجل بالقرآن» طبق یک وجه، سکوت به هنگام دریافت وحی است. (مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۵۱-۵۲؛ الکشاف، ج ۳، ص ۹۰) پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگام دریافت وحی سکوت اختیار میکرده و کاملاً به سخنان وحی گوش میدادند.

سکوت جنیان هنگام قرائت قرآن:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ» (انعام/۴۶)

آیه مشرکین را خاطرنشان میکند که شما رجوع به عقل و وجدانتان نمایید و فکر کنید اگر خدا گوش و چشم شما را بگیرد و به قلبتان مهر زند و ببندد آیا غیر از الله که مبدأ آفرینش شما و همه موجودات است کسی را چنین قدرتی است که چشم و گوش و قلب شما را باز کند و این بتهائی را که پرستش میکنید که نه می بینند و نه میشنوند و نه قلب و عقل دارند چگونه میتوانند شما را یاری کنند و چشم بینا و گوش شنوا و قلب دانا به شما افاضه نمایند هرگز ممکن نیست. (مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۵، ص: ۴۳)

سکوت جَنَان، به هنگام شنیدن قرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله، برای درک مفاهیم آن:

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (احقاف/۲۹)

آیه خطاب به رسول صلی الله علیه و آله آمده است. آیه بیان آن است که پروردگار گروهی از جن را بسوی رسول فرستاده برای اینکه آیات قرآنی را که رسول قرائت مینماید بشنوند و هنگام که آن گروه حضور یافتند به یکدیگر اعلام نمودند که سکوت نمائید که آیات قرآنی که خوانده می شود بشنویم و بفهمیم و پس از اینکه قرائت آیات پایان یافت اعراض نموده و بسوی قوم خود بازگشتند در حالی که جریان را حکایت نموده و آنان را از انکار و تکذیب قرآن منع نموده و تهدید به عقوبت مینمودند.

(انوار درخشان، ج ۱۵، ص: ۲۷۱)

سکوت مسلمانان هنگام قرائت قرآن

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَانصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/۲۰۴) (و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید، امید که بر شما رحمت آید)

اهمیت سکوت هنگام قرائت قرآن تا آنجاست که خداوند در آیه ای آن را به مسلمانان تذکر میدهد و وعره میدهد که شاید مورد رحمت خداوند قرار گیرید. چنانکه در تفسیر انوار درخشان، اینگونه نوشته شده:

«انصات سکوت با توجه است آیه در بیان رجحان و استحباب شنیدن قرائت آیات و توجه به کلمات و تفکر در آنها است از نظر اینکه به تمام معنا و حقیقت وسیله بصیرت قلب و هدایت روان و نشر رحمت است و سخنانی است با آفریدگار و نفحات رحمت پیوسته از هر سو وزیدن گرفته و به قدر ظرفیت و نیروی تفکر و پذیرش مورد روان و روح بخش است.

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: رجاء و امید صفت نفسانی و روانی و از نظر جهل است و اختصاص بشنوندگان و اهل ایمان دارد از جمله رعایت احترام سکوت هنگام قرائت قرآن و توجه بآیات کریمه است و شاهد نزول رحمت میباشد و در صورت عدم رعایت احترام در انتظار وزیدن نسیم روح افزا نباید بود». (جلد ۷، ص ۲۰۹)

سکوت در رابطه انسان با خود

انواع

سکوت معمولاً در دو مسأله ریشه دارد؛ جهل و علم. گاهی انسان مسأله ای را نمی داند و از فهم آن ناتوان است. بنابراین، چون نمی داند، به ناچار سکوت می کند؛ زیرا حرفی برای گفتن ندارد. پس هر سکوتی به طور مطلق، پسندیده نیست و میان این سکوت جاهلانه و جبری تا آن سکوت پسندیده و عالمانه که گاه بعضی بزرگان از سرفروتنی یا حکمت بدان روی می آورند، تفاوت از زمین تا آسمان است.

هر دو صورت گر به هم مانند رواست
آب تلخ و آب شیرین را صفاست
(مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۲۷۵)

عین القضاء در نامه های خویش به این نکته تاکید میکند که گاهی به دلیل عدم درک عوام، باید سکوت کرد. «اگر عالمی جواب ابلهی را ندارد در حقیقت جریان قضا و قدر و کیفیت ترتیب احکام ازلی ... تو تعجب مدار» (نامه های عین القضاء، مصحح علینقی منزوی و عقیف عسیران، ص ۳۴۷)

و در جای دیگر میگوید: «در نوشته ی من سخنهای غامض و باریک مشکل در است و هر رونده او را ادراک نکند پس غافلان کجا ادراک توانند کرد...» (تمهیدات عین القضاء به تصحیح عقیف عسیران ص ۹۹)

همچنین ابن عربی میگوید: سکوت بر دو قسم است، سکوت ظاهری و سکوت با قلب و باطنی. در مرحله دوم یعنی سکوت باطنی، شخص متوکل که به خدای متکی است قلبش از تقاضای روزها ساکت میشود و فرد متقی قلبش در مقابل حکم حق بدانگونه که خرسند است آرام است. چه به زیبایی حسن حق اطمینان دارد و به احکام و مشیت های حق، قانع است. و چه بسا سبب سکوت، حیرت و شگفتی آشکار است. چه در هنگام ظهور معارف حق گنگ میشوند. نه بیانی و نه گفتاری و تمام شواهد در آنجا نهان میگردند. نه دانشی و نه احساسی است.

از مولفه های عقلانیت عملی، سکوت می باشد. رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید: «سکوت زینت عاقلان است و پوشش جاهلان» یا امیر المومنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید: «اذا تمّ العقل نقص الكلام»، (وقتی که عقل به رشد و کمال رسید، سخن گفتن رو به نقصان می نهد). (قصار ۷۱).
و امام هادی (ع) هم می فرماید: «الْجَاهِلُ أُسِيرُ لِسَانِهِ» (بحار الأنوار (ط - بیروت) / ج ۷۵ / ۳۶۸ / باب ۲۸ ص: ۳۶۵) (نادان اسیر زبان خود است) و نیز امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «سکوت، بوستان اندیشه و تفکر است». گاندی می گوید: «سکوت بخشی از انضباط روحی کسی است که خود را وقف یافتن حقیقت کرده است».

تقسیم بندی دیگری که در کتاب طعم سکوت از قاسم صافی به آن اشاره شد در اینجا ذکر میکنیم:

سکوت ذهن

انسان تنها موجودی است که می تواند از نظر ذهنی سکوت کند؛ سکوتی که بازتاب میزان تفکر طبیعی او میتواند باشد. این سکوت از آن نوع نیست که دیگران را با محدود کردن بیان آنها ساکت میکنیم یا انواع بیان را نسبت به دیگران در برقراری ارتباط محدود میکنیم و به عبارت دیگر، به واسطه کنترل افراد، آنها را به عدم گفتار وامیداریم و به حاشیه می رانیم؛ بلکه نوعی سکوت محطاطانه است که در آن نویسنده یا گوینده از گفتن موضوع های حساس یا اطلاعات حساس برای پرهیز از رنجاندن مخاطب و یا از تعدی به حوزه خصوصی افراد دیگر خودداری می کند (طعم سکوت، قاسم صافی)

سکوت نوشتاری

سکوت فقط به گفتار مربوط نیست، بلکه به بازنمودهای نوشتاری سکوت به مفهوم آنچه نمیتواند گفته شود یا گفته نمیشود نیز برمیگردد و ناگفته ها در گفتار به صورت فاصله ی خالی زمان، نمود می یابند. به عقیده ویلیام سامارین سکوت می تواند معنا داشته باشد مانند صفر در ریاضیات، و به مثابه غیابی است که دارای کارکرد است. یعنی مفهوم سکوت در گفتار به عنوان فقدان حضور در کلام در نظر گرفته میشود که این فقدان، ایجاد دلالت های کلامی میکند. مفهوم سکوت در نوشتار

نیز همانند گفتار میتواند به معنای غیاب یک عنصر کلامی تلقی شود که در شکل گیری بافت کلام اثر داشته است.

سکوت نشان دار

نوعی سکوت مدلل در ادبیات مانند گفتمان ، نشان میدهد که سکوت نشان دار به واسطه ابزار گفتمانی در متن وجود دارد و نظام زبان بخشی از پیام خود را به واسطه گفتار و بخشی را به واسطه سکوت انتقال می دهد. کارکرد گفتمانی سکوت نوشتاری به اعتبار آنکه بازنمودهای نوشتاری سکوت به مفهوم آنچه نمیتواند گفته شود یا گفته نمی شود و در متن غایب است، در داستان یا متن شکل میگیرد.

سکوت معنایی

برخی متون روزنامه ای در برهه ای از زمان به دلیل سانسور از نشانه هایی استفاده می کنند مانند: حذف یک حرف یا کلمه ، نشانه تفسیرهایی است که میان خواننده و متن نشانه دار ، مناسبتی فعال برقرار میکند و خواننده میکوشد با این علایم معنی دار ، فاصله خالی زبان را پر کند. در متن هایی نیز برای تن ندادن به نشانه، از استعاره و مجاز استفاده می کنند که این نوعی سکوت معنایی تلقی میگردد. در مطالعات روانشناسی زبان، هر نوع وقفه ای مانند درنگ، مکث، کاهش سرعت و از این قبیل، زیر مجموعه سکوت تلقی میشود که دلالت بر عملکرد ذهنی فرد دارد و البته در جامعه شناسی زبان، سکوت را در تعامل و ارتباط بررسی میکنند و این واژه، هم معنای خاموشی آورده شده است.

سکوت به عنوان تعامل

این نوع سکوت می تواند وسیله ای برای ایجاد توجه بینافردی میان افراد کارکرد داشته باشد . خاموشی و کنترل زبان به فرد این قدرت را می دهد که خود را پنهان یا آشکار کند، خواننده با سکوت خود ، تقریباً زمان را به تعویق می اندازد. مفهوم زمان با مفهوم سکوت مرتبط است و به صورت سکوت زمانی آهسته و سکوت های زمانی سریع گسترش می یابد. سکوت مطلق امکان پذیر نیست . حتی وقتی آدمی با صدای بلند حرف نمیزند ، به تک گویی درونی می پردازد. در واقع سکوت فیزیکی مطلق، زمان مرگ یا هنگامی که مرکز گفتاری دچار آسیب شود رخ میدهد. (صافی

، ص ۳۴-۳۶)

آثار

۱. سکوت از پرسیدن برخی چیزها، مانع بروز امر ناخوشایند، برای انسان خواهد شد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ . . . » (مائده / ۱۰۱)

(از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد ، شما را در رنج می افکند، سوال نکنید).

۲. یکی از آثار سکوت این است که موجب شنیدن دقیق سخن و درک مفهوم آن است:

وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. (احقاف / ۲۹)

((به یاد آور) هنگامیکه گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند؛ وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و گوش فرا دهید» و هنگامیکه پایان گرفت، سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انداز میکردند).

۳. سکوت به هنگام شنیدن قرائت قرآن، زمینه‌ساز دستیابی به رحمت خداوند است:

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. (اعراف / ۲۰۴)

(هنگامیکه قرآن خوانده می شود گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید).
انصات سکوت با توجه است. آیه در بیان رجحان و استحباب شنیدن قرائت آیات و توجه به کلمات و تفکر در آنها است از نظر اینکه به تمام معنا و حقیقت وسیله بصیرت قلب و هدایت روان و نشر رحمت است و سخنانی است با آفریدگار و نفحات رحمت پیوسته از هر سو وزیدن گرفته و بقدر ظرفیت و نیروی تفکر و پذیرش مورد روان و روح بخش است.

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: رجاء و امید صفت نفسانی و روانی و از نظر جهل است و اختصاص بشنوندگان و اهل ایمان دارد از جمله رعایت احترام سکوت هنگام قرائت قرآن و توجه به آیات کریمه است و شاهد نزول رحمت میباشد و در صورت عدم رعایت احترام در انتظار وزیدن نسیم روح افزا نباید بود.

(انوار درخشان، ج ۷، ص: ۲۱۰)

سکوت در رابطه انسان با دیگران

انواع

سکوت مشرکان

سکوت یا درخواست مشرکان از بتها، بی‌ثمر برای بتها:

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَالِمُونَ.

(اعراف (۷) ۱۹۳)

سکوت در نماز جماعت

لزوم رعایت سکوت در نماز جماعت، به هنگام قرائت امام که اهمیت زیادی دارد و توصیه شده که هنگامیکه امام جماعت نماز را شروع کرده، دیگران موظفند سکوت کنند و با صدای بلند نماز نخوانند. چنانکه در این آیه به این موضوع اشاره کرده است:

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا . . .

(اعراف (۷) ۲۰۴)

یک احتمال در رعایت سکوت به هنگام قرائت قرآن، مربوط به نماز جماعت است. (مجمع‌البیان، ج

۳- ۴، ص ۷۹۱؛ الکشاف، ج ۲، ص ۱۹۲)

موانع

سکوت در برابر منکرات و گناهان جامعه

سکوت در برابر منکرات و گناهان جامعه، موجب نزول عذاب و هلاکت و نابودی کل جامعه میشود. در اینجا فرقی بین خوب و بد نمیکند و به عبارتی خشک و تر با هم میسوزد. انسان بدکردار به دلیل عمل زشت و و بنده ی نیک به دلیل سکوت نابجا.

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا . . . قَالُوا مَعذَرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَنْتَفُونَ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِقَابٍ بَئِيسٍ . . . (اعراف / ۱۶۴ و ۱۶۵)

فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ . (هود / ۱۱۶ و ۱۱۷)

همچنین میبینیم که سکوت گروهی از بنی‌اسرائیل، در برابر منکرات جامعه خود، موجب لعن الهی شده است.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ . . . كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ . . . (مائده ۷۸ و ۷۹)
آثار

آثار و نتایجی که برای سکوت مترتب می شود اجمالاً عبارتند از:

الف- صمت و سکوت د رحده خود راه را بر نفوذ شیطان به قلب انسان می بندد و غلبه بر خواطر و وساوس شیطانی با سکوت آسانتر می شود. رسول اکرم (ص) می فرماید: «أُخْزِنَ لِسَانُكَ أَلَا مِنْ خَيْرٍ فَانْكَ بِذَلِكَ تَغْلِبُ الشَّيْطَانَ»، (زیانت را نگهدار مگر از کلام خیر، زیرا تو با این عمل بر شیطان غلبه می کنی)، (جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۳۹).

سعدی در بوستان در فضیلت خاموشی می گوید:

صدف وار گوهر شناسان راز دهان جز به لؤلؤ نکردند باز

ب) کسی که قدم در وادی طلب نهد و به ذکر و فکر روی آورد در حال صمت، در سیر عبودی می باشد و خود صمت، عبادت است و اگر سلوک و صمت فعالانه و توأم با آگاهی باشد انسان در آن حال تحت تربیت خداوند است. رسول اکرم (ص) می فرماید: «الْأَخْبَرُكُمْ بِأَيْسَرِ الْعِبَادَةِ وَ أَهْوَنِهَا عَلَى الْبَدَنِ: الصَّمْتُ وَ حَسَنُ الْخَلْقِ»، (آیا به شما خبر دهم از آسانترین عبادت و سبک ترین آنها نسبت به بدن، که صحت و حسن خلق می باشد)، (جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۳۹). البته اینکه سکوت آسان است از این لحاظ که سعی و تکاپو و انرژی نمی خواهد و گرنه اگر موقعیت خودنمایی و جلوه گری با سخن پیش آید و انسان بتواند خود را کنترل کند از مشکل ترین و با ارزش ترین کارها می باشد. چنانکه نقل است از حکیمی پرسیدند: سخت ترین کارها کدام است در پاسخ گفت: اذعان و اعتراف به عیوب خویشتن و سکوت کردن موقعی، سخن گفتن برای ما خوش آیند باشد. امام صادق (ع) نیز می فرماید: «فیه ... و حلاوه العباده ...»، (سکوت موجب ... چشیدن لذت عبادت می شود)، (مصباح الشریعه) غزالی می گوید: «دانستن مواردی که گشادن زبان در آن موارد پسندیده است، دشوار می باشد و کمتر کسانی کاملاً از آن آگاه و مطلعند و پس از دانستن، به کار بستن آن، آسان نیست، بلکه مقید شدن به حفظ زبان، سخت مشکل است مخصوصاً که زبان از همه اعضای آدمی نافرمانتر است چرا که حرکت زبان مایه ای ندارد و با مختصر جنبش آن، هوایی که از سینه بیرون می آید به شکل حروف و کلمات درآمده سخن روایا ناروا پدید می آید. مردم هم در کار زبان و خودداری از گناهایی که با

زبان می‌شود، سهل‌انگاری کرده‌اند و در این باب به اندازه کافی، دقت و توجه نکرده‌اند در حالی که زبان بزرگترین عامل گمراهی است.»

ج) سکوت و صمت موجب جذب رحمت حق می‌شود و نیز موجب آن می‌شود که خداوند متعال نقایص وجودی سالک را پرده‌پوشی فرماید تا آنها مانع و سد راه انسان در بندگی نگردند. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «من كفّ لسانه ستر الله عورته»، (هر کس زبان خود را نگه دارد خداوند عیوب او را می‌پوشاند)، (جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۳۹).

د) سکوت موجب باز شدن ابواب حکمت بر دل بنده سالک می‌شود. و تلقینات عرشی و ربوی با صحت و سکوت بر دل بنده سالک القا می‌شوند. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «اذا رأيت المومن صموتا و قورأفادنوا منه فانه يلقن الحكمة»؛ (وقتی مومنی را درحالت صمت و وقار خاصی دیدید به او نزدیک شوید چرا که حکمت به او تلقین می‌شود)، (جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۳۹)

«رادها کریشان» می‌گوید: تنها سکوت است که می‌تواند ما را به معرفت برساند و نیز می‌گویند: سکوت هیچ وقت اشتباه نمی‌کند.

ه) صمت موجب نجات انسان از گرفتاریها می‌شود. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «من صمت نجا»؛ (هر کس سکوت کند نجات می‌یابد)، (جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۳۹)

سعدی می‌گوید:

از آن مرد دانا دهان دوخته
که بیند که شمع از زیان سوخته

(بوستان سعدی)

نیز گوید:

دم فرو بستن از آن به، به کسی
راز خود گفتن و گفتن که مگو!

و) صمت و سکوت موجب تکریم شخصیت انسان می‌شود. امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: «من حفظ لسانه اکرم نفسه»، (هر کس زبانش را حفظ و کنترل کند نفس خود را تکریم نموده است)، (ناسخ‌التواریخ، ج ۶، ص ۳۹) رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «ثلاثٌ من ابواب البرّ: سَخاء النفس و طيب الكلام و الصبر على الاذى»، (سه خصلت از درهای نیکی است: سخاوت نفس و پاکیزگی کلام

و صبر بر آزار و اذیت)، (محاسن برقی، ج ۱، ص ۶۶) به لحاظ تجربی نیز ما غالباً شاهد هستیم کسانی که پرحرفی می‌کنند اگر چه سخنان قابل استفاده و سودمندی هم بر زبان آورند ولی زیاده‌گویی موجب بی‌ارزش شدن آنها می‌شود. امام رضا (ع) می‌فرماید: «احفظ لسانک تعز»، (کافی، ج ۲، ص ۱۷۵). امیر المومنین (ع) می‌فرماید: «الصمت وقار».

ز) سکوت و خاموشی موجب دوری از خواهش‌های نفسانی می‌شود، چرا که نفس انسان با لذات، میل به شنیدن لغو دارد و اختیار نمودن صمت با وجود میل به نقیض آن، موجب باز داشتن نفس است از خواهش‌های نفسانی. امام صادق (ع) می‌فرماید: «فیه عزل الهوی و ریاضه النفس»، [در سکوت] عزل هوای نفس و ریاضت دادن به آن می‌باشد، (مصباح الشریعه، باب ۲۷).

ح) سکوت و خاموشی موجب گمنام ماندن انسان می‌شود؛ چرا که از مهم‌ترین علل اشتهار، سخن گفتن می‌باشد و شهرت نیز برای خود تبعات و هزینه‌هایی دارد که من حیث المجموع زیان و ضررش به لحاظ معنوی بر فوایدش غالب است.

و نهایتاً اینکه به توصیه مولانا:

خاموشی بحر است و گفتن همچو جو بحر می‌جوید تو را جو را مجو
از اشارت‌های دریا سرمتاب ختم کن والله اعلم بالصواب

(مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات: ۲۰۶۲-۲۰۶۳)

سکوت در تفکر عرفانی

خاموشی یکی از انگاره‌های تربیتی مهم در تربیت سالک است. و به عنوان یکی از موارد مجاهده و مراقبه در کنار مسایلی از قبیل عزلت، جوع و . . . که وسائلی است در نایل آمدن اهل طریقت به مراقبت والای عرفانی قرار می‌گیرد. سرچشمه این بحث را میتوان در قرآن و احادیث پیامبر گرامی اسلام دید. آنجا که سعادت دنیا و آخرت را به خاموشی منوط کرده، می‌فرماید: «وَمَنْ صَمَتَ نَجَا». هر کس که خاموش بود رستگاری یافت. (إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی) / ج ۱ / ۱۰۳ / الباب السابع والعشرون فی الصمت ص: ۱۰۲)

و در جایی دیگر میفرماید: «ایها الناس الا انبئکم بامرین لم یلق الله بمثلها طول الصمت و حسن الخلق» ای مردم آیا خبر بدهم به دو چیزی که هزینه اش سبک و پاداشش بزرگ است و خدا مثل آن را بیان نکرده است: خاموشی طولانی و حسن خلق، همچنین غزالی به نقل حدیثی از پیامبر پرداخته که در این باره فرموده است: «الصمت حکمه و قلیل فاعله» خاموشی حکمت و حزم است و کننده آن اندک (فرهنگ ماثورات- ذیل صمت) منبع دقیق؟؟

در بسیاری از کتب عرفانی سخن از صمت و سکوت و خاموشی است. خاموشی و سکوت در میان عارفان یکی از مقامات بلند و شامخ عرفانی شناخته و دانسته شده است. چنان که صمت و سکوت، از ابزارهای رسیدن به کمالات عرفانی و سیر و سلوک، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. اهل ریاضت و عرفا سکوت را بر خود حتم می داشتند. (غزالی، ص ۱۱۱، ۱۳۸۶) چنانچه خلوت را نیز اهمیت می دادند برای همین با آن که در معاشرت با اهل معرفت و دانشمندان، فواید بی شمار است ولی چون آفات معاشرت بسیار است و انسان نمی تواند خود را از آن حفظ کند، مشایخ اهل ریاضت و عرفان خاموشی و سکوت را بر عشرت ترجیح می دهند. (گیلانی، ص ۱۵۷، ۱۳۷۸)

گفته اند که صوم و صمت و عوامل دیگر موجب شده است تا انسان های صاحب نامی چون عطار و مولوی به کمالات معنوی دست یابند و سرآمد روزگار خویش گردند و جهان و جهانیان بدانان افتخار کنند این گونه است که مولوی این عارف سالک دلسوخته به خموشی و خاموشی تخلص می کند و در اشعارش خود را بدین نام می خواند. وقتی عقل و خرد به کمال می رسد و آدمی به یک معنایی به بلوغ عقلانی دست می یابد، خاموشی بر می گزیند و سکوت اختیار می کند. به عقیده عرفا آنچه مایه بدبختی انسان و باز داشتن او از تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اله است سخنان اضافی و به اصطلاح فضول الکلام است و از هر گونه افراط و تفریط در این مسئله شدیداً پرهیز می کردند.

هدف عرفا از سکوت مبارزه با انبوه سخنان اضافی و بی هدف و احیاناً گناه آلود است. این نکته نیز شایان توجه است که صمت و سکوت هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می شود؛ به این معنی که

سکوت ترک کلام به طور مطلق است، ولی صمت به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف درستی را تعقیب نمی کند و آنچه برای عرفا و سالکان الی اله و راهیان خدا و علاقمندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر صمت است نه سکوت. انسان پرهیزگار و عارف از فوت کلام و سخن نگفتن ناراحت نمی شود، زیرا سکوت را غنیمت می داند نه زیان. (مسعودی، ص ۱۶۰، ۱۳۴۷) در روایات آمده است که کمال العقل الصمت؛ به این معنا که وقتی عقل و خرد به کمال می رسد و آدمی به یک معنایی به بلوغ عقلانی (که می گویند در میانسالی و چهل سالگی بدان می رسد) دست می یابد، خاموشی برمی گزیند و سکوت اختیار می کند.

در بسیاری از کتب عرفانی سخن از صمت و سکوت و خاموشی است. این مطلب ریشه روایی دارد و در کتب روایی، سخنان بسیاری از معصومان (ع) نقل شده که خاموشی و سکوت را ستوده اند و حتی در میان عارفان یکی از مقامات بلند و شامخ عرفانی شناخته و دانسته شده است. چنان که صمت و سکوت، از ابزارهای رسیدن به کمالات عرفانی بوده و در سیر و سلوک، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. این گونه است که مولوی این عارف سالک دلسوخته به خاموشی و خاموشی تخلص می کند و در اشعارش خود را بدین نام می خواند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: (كَمَالُ الْعَقْلِ فِي ثَلَاثَةِ التَّوَاضُّعِ لِلَّهِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ وَ الصَّمْتِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ). (کمال عقل درسه چیز است: تواضع و فروتنی برای خدا، یقین نیکو داشتن و سکوت نمودن، مگر در جایی که خیر (در سخن گفتن) باشد. (مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۹۶) به این معنا که وقتی عقل و خرد به کمال می رسد و آدمی به یک معنایی به بلوغ عقلانی (که میگویند در میانسالی و چهل سالگی بدان می رسد) دست می یابد، خاموشی برمی گزیند و سکوت اختیار می کند.

همانا عاشق هرگاه ساکت شود هلاک میگردد و اساسا عاشق باید سخن بگوید. بر عکس عارف هر گاه ساکت شود بر نفس خود مالک میگردد و اساسا عارف باید ساکت باشد تا معرفتش افزون گردد. (گل بابا سعیدی)

در مراحل عرفان و سیر و سلوک سکوت جایگاه ویژه ای دارد، به طوری که آن را در بسیاری از مراحل سیر و سلوک میبینیم و میتوانیم سکوت را در این مراحل بدین ترتیب تقسیم کنیم:

۱- سکوت سالکانه:

الف- سکوت اخلاقی

ب- سکوت در مقام تعلیم

ج- سکوت رازدارانه

د- سکوت در برابر نامحرم

۲- سکوت عارفانه:

الف- سکوت معرفت شناسانه

ب- سکوت عشق‌آمیز

ج- سکوت فناآمیز

سکوت سالکانه

نخستین مرتبه سکوت را می‌توان «سکوت سالکانه» نامید. سکوت سالکانه، سکوت مقام طریقت است. از جمله در زندگی مولوی میبینیم که وقتی که سید برهان الدین ترمذی او را در ۲۴ سالگی در قونیه یافت او را به سه بار چله‌نشینی ملزم کرد که از جمله شروط آن التزام به سکوت‌های طولانی بود. وقتی هم که مولانا خود به تعلیم و تربیت مشتاقان عالم معنا پرداخت کم‌گویی و سکوت‌ورزی را در صدر آداب طریقت خود نهاد.

این سکوت انواعی دارد که بدان میپردازیم:

سکوت اخلاقی

یکی از مهم‌ترین انواع سکوت سالکانه، سکوت اخلاقی است. سکوت اخلاقی داروی آفات زبان به‌شمار می‌آید، آفاتی همچون دروغ گفتن، غیبت کردن و تهمت زدن. آفاتی که همه از زبان برآید و نه تنها دامن مخاطب را می‌گیرد که گوینده را هم درگیر می‌کند؛ شأن و منزلت اجتماعی اش را پایین می‌آورد و گناه به دامن اش می‌نویسد. عارفان خوب می‌دانستند که به کارگیری نادرست زبان می‌تواند هم به زیان دیگران بینجامد و هم سلامت و زلالی روح سالک را بیالاید. میبینیم که حفظ و مراقبت از زبان چقدر اهمیت دارد به طوریکه در قرآن مجید میفرماید: «ما یلفظ من قول آلا لدیه

رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (سوره ق ، آیه ۱۸) (انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر آنکه (برای ثبت و ضبط آن) فرشته ای مراقب و آماده نزد او است).

سالک راه حقیقت برای سلوک به سوی حق ابتدا باید مسیر خود را از رذایل اخلاقی پاک کند. از این رو عارفان کوی حق، سالکان را در کنار کم خوابی و کم خوراکی به کم گویی و گزیده گویی توصیه می کنند. البته باید دانست که این نوع سکوت، در عمل به کار سالک می آید.

حضرت علی (ع) می فرماید: «ان کان فی الکلام بلاغۃ ففی الصمت السلامة من العثار؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزشهاست» (غرر الحکم، شماره ۳۷۱۴) همچنین ابن مسعود از پیامبر روایت می کند که (ان اکثر خطای ابن آدم فی لسانه) (المحجّه البیضاء ، ج ۵، ص ۱۹۴)

{اگر سخنانی را که در طی روزهای عادی از دهان بیرون ریخته ایم مرور کنیم، خواهیم دید که بخش اعظم آنها را میتوان تحت سه عنوان اصلی طبقه بندی کرد: سخنانی که از سر بدخواهی و بی انصافی نسبت به هموعان صادر شده اند، سخنانی که از سر حرص و طمع، شهوت و حب ذات صادر شده اند و سخنانی که از سر حماقت صرف صادر شده اند و بی جهت و بی مناسبت و صرفاً برای اینکه هیاهویی گیج کننده و آشفتگی آور به پا کرده باشیم، ادا شده اند. اینها سخنانی لغوند}. (هاکسلی، آلدوس، ۱۳۸۱، ص ۱۴۷)

سکوت اخلاقی از دو آسیب جلوگیری می کند:

۱: آسیب به دیگران

سالکان مبتدی که زبانشان در اختیار آنها نیست، می باید کوشش بسیار کنند و به صمت و خاموشی خو گیرند تا هر سخنی را هر جا نگویند. زیرا سکوت و پرهیز از سخنی که دیگران را به زحمت می اندازد، سالک را به مقصد نزدیکتر میکند. امیر مؤمنان (ع) فرموده اند: (حدّ اللسان امضی من حدّ السنّان) (غررالحکم، ج ۱، ص ۳۸۲، ف ۲۸، ح ۳۲) (برندگی زبان از تیزی نیزه بی شتر است). پרגویی و قیل و قال ظاهری مانند زنگاری است که دل را تاریک میکند، از این رو برای پیمودن راه باید مدتی شیوه سکوت و خاموشی را پیشه کرد. مدتی که مربوط به مراحل اولیه سلوک است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الصمت یکسبک الوقار، و یکفیک مئونه الاعتذار» سکوت لباس وقار بر تو می پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می دارد (غرر الحکم، شماره ۱۸۲۷).

۲: آسیب به خود (آلودن روح)

بی گمان آنچه موجب کدورت در جان و روح انسان می شود، مهار نبودن زبان است. چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) میخوانیم که: (نجاه المؤمن فی حفظ لسانه) (کافی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۹) (نجات مؤمن در نگه داشتن زبان اوست).

ای زبان تو بس زیانی مر مرا چون تویی گویا چه گویم من تو را
ای زبان هم آتش و خرمن تویی چند این آتش درین خرمن زنیمن مینع
خرمن بودن زبان عبارت از تکلم آن است کلمات طیبه که سبب خرمن حسنات می باشد، و آتش
بودنش کنایه است از تکلم کلمات فاسد که محرق خرمن طاعات است. (انقروی، ۱۳۸۰، ترجمه
عصمت ستارزاده ۶۲۸/۲)

سکوت در مقام تعلیم

سکوت در مقام تعلیم پذیری هم از مراتب سکوت سالکانه است. سالک طریق باید بداند که اول شرط
تعلیم پذیری در عالم معنا آموختن ادب سکوت است. شرط فراگیری از محضر کاملان آموختن هنر
شنیدن است:

کودک اول چون بزاید شیر نوش مدتی خامش بود او جمله گوش
مدتی می باید لب دوختن از سخن تا او سخن آموختن.. (همان، دفتر ۱، بیت ۱۶۲۵-۱۶۲۴)
در تفسیر برهان از ابن بابویه روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود:

خدا وقتی با موسی تکلم کرد، تکلم کردنی، و تورات را بر او نازل کرد و در الواح برایش از همه
چیز موعظه و تفصیل بنوشت و معجزه ای در دست او و معجزه ای در عصای او قرار داد، و
معجزه هایی در جریان طوفان و ملخ و قورباغه و سوسمار و خون و شکافته شدن دریا و غرق
فرعون و لشگرش به دست او جاری ساخت طبع بشری او بر آتش داشت که در دل بگوید: گمان

نمی کنم خدا خلقی آفریده باشد که دانایتر از من باشد، به محضی که این خیال در دلش خطور نمود خدای عزوجل به جبرئیل وحی کرد، بنده ام را قبل از آنکه (در اثر عجب) هلاک گردد دریاب و به او بگو که در محل تلاقی دو دریا مرد عابدی است، باید او را پیروی کنی و از او تعلیم بگیری . جبرئیل بر موسی نازل شد و پیام خدای را به او رسانید. موسی (ع) فهمید که این دستور به خاطر آن خیالی است که در دل کرده، لاجرم با همراه خود یوشع بن نون به راه افتاد تا به مجمع البحرین رسیدند. در آنجا به خضر برخوردند که مشغول عبادت خدای عزوجل بود. (تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۷۲).

در ماجرای حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع) میبینیم که حضرت موسی به حضرت خضر {که بدین گونه وصف شده : (فوجد عبدا من عبادتنا ءاتینه رحمه من عندنا و علمنه من لدنا علماً) (سوره کهف آیه ۶۵)} (تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم) می‌رسد، و در این جا موسی (ع) از او می‌خواهد که شاگردی او را بپذیرد تا سالکی شود که با استادی خضر (ع) (که او نیز سالکی است در مرتبه ای بالاتر) طی طریق کند. و البته خضر (ع) از ابتدا به او می‌گوید که تو توان آن را نداری (قال انک لن نستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا) (سوره کهف آیات ۶۷ و ۶۸) در ادامه خضر (ع) به موسی می‌گوید: (فان اتبعنی فلا تسئلنی عن شیء) (سوره کهف آیه ۷۰) گفت: اگر مرا پیروی می‌کنی، پس از چیزی سؤال مکن، تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم) یعنی سکوت پیش گیر. (که در اینجا سکوت در مقام تعلیم است)

در ادامه می‌بینیم که به دلیل رعایت نکردن این سکوت خضر (ع) که استاد بود از موسی جدا می‌شود (قال هذا فراق بینی و بینک) (سوره کهف آیه ۷۸) (گفت این است جدایی بین من و تو) تا درسی به سالکان دهد که بدون سکوت در مقام تعلیم، ادامه مسیر ناممکن است و حتی اگر سالک موسی کلیم الله باشد (کسی که خداوند با او سخن می‌گوید) در اینجا باید از سخن بایستد.

چون به نزدیک ولی الله شود آن زبان صد گزش کوتاه شود (مثنوی، ۳/۲۵۵۰)

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدا برادرم موسی (علیه السلام) را رحمت کند، اگر تحمّل می کرد، عجیبترین شگفتی ها را (از دست خضر) می دید و نیز فرمود: اگر صبر می کرد، هزار شگفتی می دید. (نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۸۲) و از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده فرمود: «لَوْ صَبَرَ مُوسَى لَأَرَاهُ الْعَالَمُ سَبْعِي نَ أَعْجُوبَةٍ؛ اگر موسی (علیه السلام) صبر و تحمّل می کرد، آن عالم (خضر) هفتاد حادثه عجیب به موسی (علیه السلام) نشان می داد.» (بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۸۴ و ۳۰۱).

نیز روایت شده: از موسی (علیه السلام) پرسیدند: سخت ترین حادثه زندگی تو چه بود؟ موسی (علیه السلام) در پاسخ گفت: «هیچیک از آن همه مشکلات عصر فرعون و عصر حکومت بنی اسرائیل با آن همه رنجها همانند گفتار خضر (علیه السلام) برایم رنج آور نبود که خبر از فراق و جدایی خود از من داد و مرا از علوم خود محروم ساخت.» (تفسیر ابوالفتح رازی، ذیل آیه ۷۸ کهف).

این نوع سکوت با تمام دشواری هایش باید در تمام مراحل سیر سلوکی، همراه سالک باشد. به سخنی دیگر، سالک تا به مرتبه عرفان نرسیده می باید این سکوت را پیشه کند.

{کسانی که در راه اند، چون میدانند راهزن خطرناکی بر سر راهشان کمین کرده است، مضطرب اند، آنها میدانند انسان سالک، جنگ تنگاتنگ با ابلیسی دارد که با هیچ کسی از سر صلح و صفا سخنی نگفته و نمیگوید. او نسبت به همه عدو مبین است و حيله های فراوان و دامهای بی شماری دارد و هر کسی را با دام مناسب شکار می کند}. (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ۳۵۹/۱۱)

در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله هزاران مسلمان و غیر مسلمان، اعم از صحابی و غیر صحابی، می زیسته اند اما کسانی که به فضیلت معروف و مشهور بوده اند - بجز اهل بیت علیهم السلام - از تعداد انگشتان دست فراتر نمی رفته اند. یکی از برجسته ترین این افراد ابوذر غفاری است. این صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف بود که بیشترین عبادتش تفکر و اندیشیدن است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که: کان أكثر عبادة أبيذر التفكر و الاعتبار (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۷). بیشترین عبادت ابوذر اندیشیدن و عبرت آموختن بود.

سکوت رازدارانه (سکوت بر اسرار)

سکوت رازدارانه هم از مراتب سکوت سالکانه است. وقتی سالک با سکوت در مراحل پیش توانست از نیروهای ناخودآگاه خود به خوبی بهره گیرد، به مرتبه ای قدم میگذارد که برخی اسرار بر او مکشوف میشود.

سالک طریق وقتی به این مقام میرسد و برخی تعالیم را به او می آموزند، نباید آنها را با ناهلان در میان بگذارد، چرا که برخی از این رازها و معارف انسانی از حد فهم نامحرمات فراتر است و چه بسا موجب گمراهی آنان شود، یا این که ممکن است آنان این معارف را فرا گیرند و موجب گمراهی دیگران شوند.

سکوت، تنها لب از سخن بستن و یا در حضور استاد زبان در کام کشیدن نیست. نوع دیگری از سکوت، سکوتی است که سالک می آموزد و در پیش می گیرد تا رازی را که آموخته با نامحرمات در میان نگذارد.

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: (خاموش باش و رازها را بپوشان تا سالم مانی) (آثار الصادقین، ج ۹، ص ۲۶) همچنین میفرمایند: (الزم الصمت یستر فکرک) (آثار الصادقین ج ۱۱ ص ۲۲۴ به نقل از غرر الحکم ج ۲ ص ۱۷۶) (ملازم خاموش باش تا اندیشه ات پوشیده و مکتوم ماند). همچنین حضرت صادق علیه السلام به معلی بن خنیس فرمود: ای معلی در باره ما سکوت کن و اسرار ما را فاش نساز، هر کس امر ما را مخفی نگهدارد و راز ما را فاش ننماید خداوند او را در دنیا عزت می دهد و در آخرت نوری در مقابلش قرار می دهد که او را بطرف بهشت راهنمایی می کند. (طبرسی، مترجم: عطاردی قوچانی، ۱۳۷۴ ص ۳۵)

و معاویه بن عمار از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: « چون محرم شدی بر تو باد به تقوای خدا و ذکر بسیار و سخن کم، مگر سخن خیر؛ زیرا کمال حج و عمره به این است که مرد زبان خود را جز از نیکی حفظ کند، همانگونه که خداوند بزرگ فرموده است: « کسیکه حج گزارد، زشتی، فسق و جدال در حج نیست »؛ (اذا احرمت فعلیک بتقوی الله و ذکرالله کثیراً وَقَلَّ الکلام إلاّ

بَخِيرَ فَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ أَنْ يَحْفَظَ الْمَرْأَ لِسَانَهُ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ...» (کافی، ج ۴، ص ۳۳۸)

در داستان حضرت موسی(ع) و خضر(ع)، سکوت حضرت موسی را در مقام تعلیم بررسی کردیم؛ اما سکوت حضرت خضر(ع) سکوتی رازدارانه و سکوت بر اسرار است. اسراری که در ادامه آیات میبینیم که خضر(ع) میفرماید: (و ما فعلته عن امری) (سوره کهف آیه ۸۲) (و من این اعمال را به خواست خود نکردم - بلکه فرمان پروردگار و اسرار الهی بوده است).

در معارف دینی نیز بعضاً به مواردی بر میخوریم که ائمه معصومین یاران ویژه‌ای داشتند که به آنها بعضی مطالب را می‌فرمودند و آنها را توصیه به کتمان می‌کردند چرا که اگر افشا می‌شد موجب بروز مسائلی می‌شد و همه اسرار مانند اسراری که حلاج بر سر دار فاش می‌کرد نبودند. امام باقر(ع) می‌فرماید:

«وَاللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعَهُمْ وَ أَفْقَهُهُمْ وَ أَكْتَمَهُمْ لِحَدِيثِنَا» (شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق؛ ج ۲۷؛ ص ۸۷) (محبوبترین اصحاب من کسانی هستند که از همه پارساتر و دین شناس تر و کسی است که حدیث ما را پوشیده نگه می‌دارد و مخفی می‌کند).

تطبیقاً می‌توان گفت کسانی که اسرار کارهای ما را لو نمی‌دهند و تحمل و ظرفیت پنهان نگه داشتن آنها را دارند. یا امام صادق(ع) می‌فرماید: «من ضاء حدیثنا فهو بمنزله من جحدنا حقناً»، (کسی که حدیث ما را فاش کند مانند کسی است که حق ما را انکار کرده است). و باز امام صادق(ع) در تفسیر: «و یقتلون النبیین بغیر حق» می‌فرماید: «والله ما قتلوهم با سیافهم و لکن اضاؤ سرهم وافشو علیهم فقتلو» سکوت همواره در دایره امور شخصی نمی‌گنجد و در حیطه اجتماعات نیز وقتی کسی می‌خواهد کاری را سازماندهی کند بعضاً سرپوشی واجب می‌شود.

گاهی هم این رازداری بنا به ملاحظات سیاسی یا اجتماعی است؛ چه بسا افشای معارف انفسی خصوصاً در جامعه شریعتمدار عوام آشوبی کند و سر سرداران سردان را بر سر دار کند.

«عارف بالله سید هاشم حداد، طریقه منصور حلاج (که او را هویداگر اسرار الهی، می گویند) را ردّ میکردند و میفرمودند: در آنچه از او نقل شده مطالبی است که دلالت بر نقصان او دارد. از صدر اسلام تا کنون کسی به جامعیت مرحوم آقا (قاضی) نیامده است. و ابداً از ایشان و یا احدی از شاگردانشان اینگونه مطالب دیده نشد. مرحوم آقا روزی به من گفتند: سید هاشم! سرّ را فاش مکن که گرفتار می‌شوی! میفرمودند: من در تمام مدّت عمر یکبار آنهم در حقیقت بواسطه محذور و حیا سرّی را فاش کردم و تا بحال که دهها سال است از آن میگذرد گرفتار آنم.

منصور حلاج اصل مطالبش همان مطالب سایر عرفاست و چیز دیگری ندارد؛ اما چون فاش کننده اسرار الهی بود، خلقی را به فتنه و فساد انداخت و سرّش را بالای چوبه دار برد». (روح مجرد نوشته علامه طهرانی که در شرح حال عارف بالله سید هاشم حداد می باشد، ص ۶۳)

«بایزید بسطامی گفت: چون او را دار زدند، دنیا بر من تنگ آمد. برای دلداری خویش شب تاسحر زیر جنازه بر دار آویخته اش نماز کردم. چون سحر شد و هنگام نماز صبح هاتفی از آسمان ندا داد. که ای بایزید از خود چه میپرسی؟ پاسخ دادم: چرا با او چنین کردی؟ باز ندا آمد: "اطلعه‌ای علی اسرارنا فافشی سرنا فهذا جزاء من یفشی سرنا" او را سرّی از اسرار خود بازگو کردیم. تاب نیاورد و فاش کرد. پس عاقبت کسی که اسرار ما فاش سازد چنین باشد». (تفسیر روح البیان، ص: ۱۴۸)

گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد (دیوان حافظ، پژمان بختیاری، ص ۵۱)

سالک طریق وقتی در خور تعلیم‌پذیری می‌شود که ادب رازداری را بیاموزد، یعنی سرّی را که می‌آموزد با نامحرمان در میان نهد.

حضرت رضا(ع) در حدیثی فرموده است: مؤمن، هرگز مؤمن راستین نخواهد بود مگر آنکه سه خصلت داشته باشد: سستی از پروردگار، سستی از پیامبر و سستی از ولی خدا. آنگاه سنت و روشی را که مؤمن باید از خدا آموخته و به کار بندد، «رازداری» معرفی می‌کند (و اما السنه من ربه کتمان سره) (میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۶)

گر مرد رهی، چو رهروان باش
در پرده راز خود نهان باش

بنگر که چگونه ره سپردند

گر راهروی، تو هم چنان باش (دیوان عطار، ص ۲۳۹،

غزل ۳۸۷)

سکوت از سر تنهایی (سکوت در برابر نامحرم):

سالک در ادامه راه به جایی می رسد که دنیای طبیعی و مادی با این فراخی برای او کوچک می شود و خود را تنها می یابد، چرا که همنشینی با دیگران برای او لذتی ندارد. به دیگر بیان، سکوت ناشی از بی رغبتی روحی او به هم سخنی و همنشینی با کسانی است که درد او را ندارند و دل در گرو محبوب‌هایی جز محبوب او سپرده‌اند. مشغولیت‌های آن نامحرمان در چشم او چندان بی جلوه است که او رغبتی به سخن گفتن درباره آن محبوب‌ها در خود نمی یابد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ (سوره آل عمران آیه ۱۱۸) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید!)

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فاغلق باب لسانک عما لک منه بد لا سیما اذالم تجد اهلا للكلام و المساعدة فی المذاکره لله و فی الله»، (پس در به روی زبان ببند و قفل او را مگشا مگر وقتی که ضروری شود، خصوصاً وقتی که نیایی کسی که از برای خدا و در راه خدا با او تکلم توان کرد)، (مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه).

این سکوت، سکوتی است که سالک در مقابل کسانی در پیش می گیرد که با آنها نزدیکی و هم دلی احساس نمی کند، سکوت پیشگی واکنش طبیعی روح او نسبت به حضور بیگانه ناهمدل است. و اگر سالک در کنار عزیز هم دلی قرار گیرد، دست از این سکوت می کشد و رازدل به سخن برملا می سازد.

(گوشه گیری و خموشی سالکان و عارفان از روی تکبر و نخوت و عجب نیست. به تعبیری دیگر، این ترشروی و کم سخنی به دلیل تنهایی است برخی این سکوت در میان جمع را سکوت در انجمن می نامند.) (نوربخش، جواد، ۱۳۷۲، فرهنگ نوربخش، تهران، مولف ۱۱/۴ به بعد)

(وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) (سوره بقره آیه ۱۷۱) (مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را

برای نجات از چنگال خطر، صدا می‌زند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی‌فهمند!) آیا به نامحرمانی که از ندای دعوت به حقیقت چیزی جز سر و صدایی که گوسفندان از شبانشان میشنوند نمی‌شنوند و دلیل آن را نمی‌فهمند چه میتوان گفت.

بر فهرست سکوت‌های سالکانه می‌توان بیش از این‌ها افزود. اما در نهایت، غایت اصلی سکوت سالکانه یا سکوت طریقتی آن است که سکوت زبانی به سکون روانی بینجامد، یعنی تلاطم‌ها و آشوب‌های روحی سالک آرام پذیرد، و سالک در آرامش و طمانینه‌ای که بر رواناش حاکم می‌شود فرامین الهی را به گوش جان بشنود.

سکوت عارفانه:

سالکی که از مرتبه سکوت سالکانه درمی‌گذرد به مقام سکوت عارفانه برمی‌آید. سکوتی که ناشی از معرفت نسبت به جهان است. در این مرحله، سالک به سبب مواجه شدن با بزرگی حق، زبان در می‌بازد. این حدیث پیامبر (ص) که: «من عرف... کلّ لسانه: هر کس که خدا را شناخت، زبان در کام می‌کشد» ناظر به همین مقام است؛ چرا که معرفت به خدا زبان را می‌دوزد. همچنین حضرت علی (ع) می‌فرمایند: (اذا تمّ العقل نقص الكلام) (نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۶، ح ۶۸) هنگامی که عقل به مرتبه کمال رسد گفتار اندک می‌گردد.

زمانیکه سالک از مقام مدهوشی به در می‌آید و هشیار می‌شود، حال در مقام صورت بندی و گزارش دهی زبانی آن چیزی است که ترجمان احوال خوش عرفانی و روحانی وی است. در اینجا است که سالک طریق در می‌یابد که نمی‌تواند تمام اذواق و مواجید خویش را چنان که اتفاق افتاده است در قالب زبان بریزد و دیگران را از آن بهره مند سازد. تمامی آنچه که تحت عنوان شکوه عرفا از تنگنای زبان بیان شده، متعلق به این مقام است. کمیت زبان در اینجا لنگ می‌شود؛ چرا که تاب کشیدن این حقایق معنوی بلند را ندارد و در انتقال آنها کامیاب نیست. (دباغ، ۱۳۸۶، ص ۲۴۵)

سکوت سالکانه مرکبی است که سالک بر آن می‌نشیند تا به مقصدی برسد، سکوت عارفانه اما حال آن سوار است وقتی که به مقصد می‌رسد. مقام سالک قبل از رسیدن به مرتبه سکوت عارفانه، مقام خوف و رجاست که نسبت به مقام معرفت در مرتبه پایین‌تری است.

عارف در سیر سلوکی خود برای رسیدن به وادی حق باید سه مقام یا سه مرتبه را طی کند که در هر سه نیز موانع زیادی برای بکارگیری زبان وجود دارد. در ادامه به این مقامات سه گانه می‌پردازیم:

در حدیثی از حضرت امام رضا - علیه السلام - آمده است:

«من علامات الفقه الحلم و العلم و الصمت إن الصمت باب من أبواب الحكمه ان الصمت يكسب المحبة إنه دليل على كل خير» [اصول کافی، ج ۲ / صفحه ۱۱۳، باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث ۱؛ تحف العقول، صفحه ۳۳۲ با اندکی تفاوت].

از نشانه‌های دانایی سه چیز است: بردباری، دانش، خاموشی. و به راستی صمت و سکوت دری از درهای حکمت است. صمت و سکوت محبت‌ها را جلب می‌کند و آن راهنمای تمام نیکیه‌ها است. سکوت عارفانه یا سکوت مقام حقیقت، وضعیت وجودی عارف در تجربه دیدار است. عارفی که به مقام مشاهده برمی‌آید و به دیدار محبوب می‌رسد، زبان درمی‌بازد.

سکوت عارفانه نیز مراتبی دارد :

سکوت معرفت شناختی:

نخستین مرتبه سکوت عارفانه را باید سکوت معرفت‌آمیز دانست. این سکوت ناشی از معرفت بی‌واسطه‌ای است که عارف از جان جهان می‌یابد. مربوط به بیکرانگی و بی‌صورتی هستی است. به بیانی دیگر سالک هنگامی که در سلوک عرفانی وجودی است، به مرحله‌ای قدم مینهد که در آن هیچگونه تکثری نیست و حتی خود را نمی‌بیند و فانی در حقیقت می‌شود که بدان مقام مدهوشی و فنا گویند. سکوت در این مقام را که حکایتگر اتحاد سالک با حقیقت است را سکوت معرفت شناختی نامیده‌اند (دباج، ۱۳۸۶ ص ۳۴)

با این معرفت و شناخت ناشی از آن دیدار، زبان در کام محبوس می‌ماند؛ چنان که پیامبر اکرم می‌فرماید: ((من عرف الله كل لسانه)) این مقام را علم یقین خوانند. (گوهرین، ۱۳۸۲، ص ۷/ ۲۱۵) در

جایی دیگر ایشان میفرمایند: (انّ اولیاء... سکتوا و کان سکوتهم فکرا) (آثار الصادقین ج ۹ ص ۲۶ به نقل از بحار ج ۶۶ ص ۲۸۹ و جامع احادیث الشیعه ج ۱۳ ص ۴۹۴) (همانا دوستان خدا خاموشی گزیدند و خاموشی آنان مبتنی بر تفکر و اندیشه بود).

همچنین امام علی (ع) میفرماید: (الصمت زین العلم و عنوان الحلم) (آثار الصادقین ج ۱۱ ص ۲۲۴ به نقل از غررالحکم ج ۱ ص ۳۷۲) (خاموشی زینت دانش و عنوان بردباری است). و فرمود: (اذا تمّ العقل نقص الکلام) (وقتی که عقل کامل شود کلام کم شود). (غررالحکم و دررالکلم حدیث ۴۰۸۳) در حقیقت این مقام درچنگ لفظ نیست و چون در این مرتبه، کثرتی وجود ندارد، زبان نیز بی کاربرد است.

برخی این مقام را چنین تبیین کرده اند:

تجربه عرفانی در هنگامی که دست میدهد، به کلی مفهوم ناپذیر است. باید هم این طور باشد. در وحدت بی تمایز نمیتوانی مفهومی از هیچ بیابی؛ چرا که اجزایی در آن نیست که به هیئت مفهوم درآید. مفهوم فقط هنگامی حاصل میشود که کثرتی از اجزا و ابعاد مشابه میتوانند به صورت صنف درآیند و از سایر گروه ها متمایز شوند. آنگاه میتوانیم ((مفاهیم)) و به تبع آن ((الفاظ)) داشته باشیم. بنابراین نمیتوانیم در همان حال آن را در رده خاصی بگنجانیم و عنوان ((نامتایز)) به آن بدهیم؛ زیرا لازمه اش آن است که آن را در رده ای غیر از رده ((متمایز)) بگذاریم. همچنین نمیتوانیم از آن به عنوان ((وحدت)) یا ((واحد)) سخن بگوییم؛ چه لازمه اش این است که فاصله ای بین آن و کثرت قائل شویم. (استیس، و.ت، ۱۳۶۷، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۳۱۰) این عبارت پیامبر بزرگوار اسلام که «من عرف الله کلّ لسانه» ناظر به همین مقام است.

اما خاموش ماندن عارف و سالک در مقام معرفت شناختی را به دو علت میدانند:

شهود جلالی:

در این شهود برای عارف امر عظیمی نمایان می شود که از حدود فهم او در میگذرد؛ امری که طبعا به زبان در نمی آید. این سکوت بر اثر حیرت عارف در برابر عظمت حق است که می توان آن را ((سکوت جلالی)) نامید. در حدیثی از حضرت امام رضا - علیه السلام - آمده است:

«من علامات الفقه الحلم و العلم و الصمت إن الصمت باب من أبواب الحكمه ان الصمت يكسب المحبة إنه دليل على كل خير» [اصول کافی، ج ۲ / صفحه ۱۱۳، باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث ۱؛ تحف العقول، صفحه ۳۳۲] از نشانه های دانایی سه چیز است: بردباری، دانش، خاموشی. و به راستی صمت و سکوت دری از درهای حکمت است. صمت و سکوت محبتها را جلب می کند و آن راهنمای تمام نیکها است.

شهود جمالی:

برای عارف، حق تعالی جمیل و زیباست و این جمال دلربایی به همراه دارد. عارف شهود جمال باری تعالی چنان از خود بی خود می شود و دل از کف می دهد که از سر حیرانی، زبان در می بازد. این سکوت را ((سکوت جمالی)) گویند که ناشی از حیرانی روح عارف در برابر زیبایی و جمال معشوق است. سعدی علیه الرحمه میفرماید:

جمعی متحدان حسنش الا متحیران خاموش (غزلیات سعدی) منبع دقیق

سکوت در مقام عشق (سکوت عشق آمیز):

مرتبه دیگر سکوت عارفانه را می توان سکوت عشق آمیز دانست. سکوت عشق آمیز زمانیست که عارف به مقام معرفت می رسد و چیزی نمانده که به سرزمین عشق الهی گام نهد. زیبایی معشوق سرچشمه عشق عاشق است. از سوی دیگر حیرت و بهت حاصل از زیبایی معشوق هم عارف را شیفته و شیدا میکند. در این مقام، او به وادی حق گام مینهد و محرم حق میشود. مقام عاشقی مقام همدمی و محرمی است، و در روابط محرمیت آمیز هزار و یک راه جز زبان برای مفاهمه گشوده می شود (هزاران ترجمان خیزد ز دل)، و بلکه عمیق ترین و لطیف ترین معانی ماورای زبان و «از ره پنهان» مبادله می گردد.

سکوت در مقام فنا (سکوت فنا آمیز)

مقام فنا مقام نیستی است و سکوت در مقام فنا، عالی ترین مرتبه سکوت است ، حال عارف است وقتی که از هر حالی می رهد، منطق گفت و گو با معشوق است وقتی که دوگانگی ها از میانه برمی خیزد و آنچه می ماند جز نفس حضور نیست. در مقام فنا عارف قادر به بیان موقعیت خود نیست

و نمی تواند درباره آن بیانی داشته باشد. سکوت او در این حالت از سر مجذوبی است تنها راه رسیدن به بارگاه کبریا، فناء فی الحق است.

فصل چهارم (مقایسه)

الف) سخن

سخن در رابطه انسان با خدا در قرآن و انجیل

سخن گفتن در رابطه انسان با خدا انواعی دارد که به یکی از آنها در انجیل میپردازیم:

دعا، به عنوان یکی از راههای سخن گفتن با خداوند است. می‌توانیم بیاموزیم که نباید از دعاهایمان مایوس گردیم. «بخواه... بطلب... و بکوب...» گاهی اوقات خدا همان بار اول به دعاهایمان پاسخ می‌دهد. اما در سایر موارد او پی از در خواستهای مکرر پاسخ می‌دهد. (لوقا ۱۱:۹) خدا به دعای ما پاسخ می‌دهد:

آنگاه که دلها سست است، او هر آنچه ایمان‌داران می‌طلبند، به آنها خواهد بخشید. اما ایمان باید اطمینانی عمیق‌تر بیاموزد. بیاموزد که به سکوت خدا اعتماد ورزد. او که نامش محبت است، بهترین را خواهد داد. ستارگان محو خواهد شد، و دیوارهای سخت کوهها پایدار نخواهد بود، اما خدا حقیقت است، و وعده‌هایش راست. او قوت ماست.

مارتین بوبر می‌گوید: «مفهوم جامع واژه دعا صحبت انسان با خداست که صرف نظر از مستدعی او در نهایت خواستار تجلی حضور الهی است یا به عبارت دیگر قابل درک شدن این حضور از طریق گفت و گو است».

در قرآن نیز در رابطه انسان با خدا، انواع آن را بررسی کردیم.

در برخی از آیات به شیوه های سه گانه سخن گفتن خدا با پیامبران تصریح شده است و این شیوه ها عبارتند از:

الف. سخن گفتن از طریق وحی که القای سخن در قلب و روح آنان است.

ب. از پشت حجاب چنان که خدا با موسی(ع) از این طریق سخن گفت و موسی(ع) صدا را می شنید، ولی متکلم را نمی دید.

ج. فرشته ای را بفرستد و پیام او را در اختیار آنان بگذارد.

هر سه شیوه از سخن گفتن خداوند در آیه زیر آمده است:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (ممکن نیست که خدا با بشری سخن بگوید، مگر از سه طریق: یا از طریق وحی، یا از پشت پرده، یا فرشته ای را برای او بفرستد، تا به اذن خدا به او وحی کند؛ او است بلند مقام و حکیم) دعا و نجوا یکی از انواع سخن با خداست. دعا، اقبال بنده به درگاه خداوند است و اجابت، اقبال خداوند به بنده است. اگر مفهوم دعا و اجابت در دل جای گیرد، حالت دعا و نیایش پدید می آید. چه سعادت بی بالتر از این که یک «بنده» مورد عنایت «مولی» قرار گیرد و خدا صدایش را بشنود و خوشش آید و جواب بدهد و گاهی جواب دادن را طول دهد تا بیشتر صدای نجوا و نیایش بنده را بشنود.

یکی دیگر از این انواع، خفوت است که به معنی آهسته سخن گفتن است. خفوت بضمّ اوّل به معنی ساکت و آرام شدن میباشد. در مصباح گفته «خَفَتَ الرَّجُلُ بِصَوْتِهِ» یعنی صدایش را بلند نکرد و «خَافَتْ بِقِرَائَتِهِ مُخَافَتَةً» یعنی قرائت را با آواز بلند نخواند. «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا...» (اسراء: ۱۱۰) (نماز را با صدای بلند و با صدای بسیار آهسته مخوان و میان این دو راهی برگزین). مراد از «لَا تَجْهَرُ» فریاد و مراد از «تُخَافِتْ» بسیار آهسته است که خود نماز خوان نیز نشنود.

همس هم یکی از انواع سخن با خداست که معنای صدای آهسته و نیز صدای آهسته قدم زدن. «وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» (طه: ۱۰۸) یعنی روز قیامت صداها برای خدا خاموش شده، نمیشنوی مگر صدای آهسته‌ای را، این لفظ فقط یکبار در کلام الله آمده است.

همچنین کلام قولی و کلام فعلی خداوند را با توجه به آیات قرآن بررسی کردیم. در کلام قولی به طور خلاصه گفتیم: آیاتی چون "منهم من کلم الله" (بقره- ۲۵۳) دلالت بر وقوع تکلم خدا با برخی انسانها دارد و این تکلم، مجازی و تمثیلی نیست؛ یعنی خدا واقعا با برخی انسانها سخن گفته است. در قرآن، به این ارتباط «کلام» گفته میشود. کلام خدا که مخصوص پیامبران و رسولان بوده و دربردارنده اخباری است از روح، فرشتگان، شیطان، لوح، قلم و ... حقیقی است و امور حقیقی را بیان میکند، نه اینکه مجازی باشد و تمثیلی باشد؛ زیرا آیات قرآن و گفتار پیامبران پیشین، ظهور در این دارند که گویندگانشان از این سخنان، اراده مجاز و تمثیل نکرده اند. بنابراین، سخن گفتن خدا با پیامبران، امری است حقیقی که همان آثار سخن گفتن بشری بر آن مترتب می شود.

و در کلام نفسی نیز گفته شد که خدا برای سخن گفتن با انسان و نمایاندن خود، در کلمات تجلی میکند؛ یا به صورت عام و یا به صورت خاص، مانند عیسی بن مریم علیه السلام. بنابر این میتوان نتیجه گرفت که "کلمه" تنها بر قول و سخن و گفتار صدق نمی کند، بلکه درباره اشیاء نیز میتوان اصطلاح کلمه را به کار برد. البته اقوال نیز خارج از اشیاء نیستند و مفهوم شیئی بسیار گسترده است. از سویی، کلمات، شامل همه موجودات می شود؛ زیرا آنها مظاهر حق اند و درباره وجود او سخن می گویند. با توجه به این نکات است که جهان آفرینش را کتاب حق تعالی می خوانند. البته در قرآن، کلام یا تکلم فقط درباره انسان به کار رفته، ولی اصطلاح کلمه یا کلمات، درباره غیر انسان آمده است. انسان به مثابه صادر اول، بالاترین کلمه خداست و واسطه دریافت کلام خداست. حضرت علی (ع) در این باره میفرماید: «بی زبان و حنجره ای، خبر می دهد، و بی روزن و ابزار شنوایی، میشنود. بی آنکه واژه ای به لب آرد، سخن میگوید و بی کاربرد حافظه، ضبط میکند. بی جوشش از درون، اراده میکند و بی هیچ نازک دلی و رقتی دوست میدارد و خشنود میشود و بی پی آمد و رنج و مشقتی، بغض می ورزد و به خشم می آید. هستی هر که را اراده کند میگوید: باش! و او بی درنگ

هستی میابد. نه با صدایی کوبنده و نه با ندایی قابل شنودن، که سخن حق همان کنشی است که پدیدش می آورد. پدیده ای پیش از خواست و اراده ی او هستی نداشته است چرا که اگر قدیم و جاوید بود، خود خدای دیگری بود.

تا بدینجا دانستیم که خداوند به طور مسلم ناطق است : هو ینطق عن الحق. یعنی خداوند به حق سخن می گوید. می دانیم که خدا با پیغمبران تکلم کرده است. صریح قرآن این است که : و کلم الله موسی تکلیما(نساء ۱۶۴). خداوند با حضرت موسی تکلم نمود و صحبت کرد. خداوند با حضرت عیسی نیز تکلم کرد، بلکه عیسی « کلمه خداوند » بود. خداوند با موسی سخن گفت ولی در مسیحیت گفته می شود : خود حضرت عیسی کلمه الله است.

با توجه به بررسی های انجام شده در قرآن و انجیل، دریافتیم که این دو کتاب مقدس در انواع سخن، تقریبا مشترکند. دعا یکی از راههایی بود که انسان می تواند با خدا سخن بگوید و نگاه قرآن و انجیل به این موضوع مشترک بود.

اما موانع سخن در انجیل نیز بررسی شد. بر اساس کتاب انجیل و دین مسیحیت، سوالات بیجا و صحبت کردن بیش از حد که مسلما حرفهای غیر ضروری را به دنبال دارد موجب غیبت، پرگویی و دوری از دعا میشود و باید به شدت از آنها پرهیز کرد. و در قرآن کریم در این رابطه با توجه به آیات قرآن، کافر بودن را از موانع سخن گفتن با خدا عنوان میکنند.

در انجیل، صحبت بیش از حد که باعث دوری از دعا میشود از موانع سخن گفتن با خدا شمرده شده که باعث میشود انسان از خداوند دور شود. و در اسلام نیز کافر بودن را از موانع سخن گفتن با خدا برشمردیم. در باره سخن خدا با انسان هم در قرآن آیاتی هست که خداوند میفرماید که در روز قیامت با آنها سخن نمی گوید و این بدترین عذاب در روز قیامت برای انسان است. با توجه به آیات قرآن و انجیل، در این مورد به نظرات مشترکی نرسیدیم.

سخن در رابطه انسان با خود در قرآن و انجیل

سخن گفتن در ارتباط انسان با خود در مسیحیت و انجیل موانعی دارد که یکی از آنها تهمت زدن است. در زمان عیسی مردم از واژه راقا (واژه ای آرامی که به معنای شخص تو خالی (تهی) می باشد).

که بیانگر تحقیر کردن و ناسزا گفتن است استفاده می‌کردند. کسانی که از این واژه استفاده می‌کردند در خطر (سزاوار) حضور در شورا بودند - بدین معنی که آنها محکوم بودند که در حضور شورای یهودیان که بالاترین دادگاه در سرزمین بود محاکمه گردند. (انجیل متی ۲۱:۵-۲۶).

یکی دیگر از موانع سخن گفتن، سوگند خوردن است. قسم برای یک مسیحی غیرضروری می‌باشد. (متی ۵:۳۷). بله او باید بله معنی بدهد و نه او باید نه معنی بدهد. استفاده از زبانی (سخنانی) قوی‌تر (به نظر می‌رسد که منظور استفاده از تاکید بر روی سخنان و نهایتاً استفاده از قسم خوردن باشد می‌توان این جمله را این گونه در نظر گرفت)، یعنی اذعان به این مطلب که شیطان، همان ابلیس، بر زندگی‌های ما حکومت می‌نماید. هیچ موقعیتی برای یک مسیحی وجود ندارد که تحت آن مناسبتی برای دروغ گفتن موجود باشد.

در قرآن نیز موانع سخن در رابطه انسان با خود را بیان کردیم. با تمام ارزش و اهمیتی که زبان دارد، اگر صاحبش آن را آزاد بگذارد و بی حساب، سخن بگوید، عضوی خطرناک میشود که میتواند مفاسد زیادی به بار آورد و موجب هلاکت صاحبش گردد.

با بررسی موانع سخن در ارتباط با خود در قرآن و انجیل، به این نتیجه رسیدیم که دشنام، دروغ، سوگند خوردن و سایر گناهانی که به زبان مربوط است، در هر دو دین ناپسند است و مانع رشد و تعالی انسان میگردد. البته در این مورد که مربوط به گناهان زبان میگردد، بیشتر در ارتباط انسان با دیگران شرح داده شده است. میدانیم که گناهان زبان در هیچ دین و آیینی پسندیده نیست و این گناهان بیشتر از اینهایی است که ما در این رساله به آن اشاره کردیم. در فصل انجیل صرفاً به گناهانی اشاره شد که در کتاب مقدس به آن اشاره مستقیم شده بود و آن را مانعی برای رشد انسان دانسته بود. همچنین آثار این رابطه نیز، در قرآن و انجیل بررسی شد، که به شرح مختصری از آن اکتفا میکنیم: یکی از آثار این رابطه در انجیل، این است که انسان احساس حضور در برابر خدا را پیدا میکند که با توجه به سخنانی از سیمون وی این بحث را روشن کردیم.

دومین آثار این رابطه در انجیل، نجات انسان است. چنانکه در نامه یعقوب به این موضوع اشاره دارد:

«بنابراین هر نوع ناپاکی و عادت زشت را که هنوز در وجودتان باقی است، از خود دور کنید و با فروتنی کلام خدا را که در دلتان کاشته شده است، بپذیرید. زیرا این کلام قدرت دارد جانهای شما را نجات بخشد». و در ادامه به شرایط نجات اشاره شد. «۲۲- اما فراموش نکنید که این کلام را نه فقط باید شنید بلکه باید به آن عمل کرد. پس خود را فریب ندهید. ۲۳- زیرا کسی که کلام را فقط می شنود ولی به آن عمل نمی کند مانند شخصی است که صورت خود را در آینه نگاه می کند».

سومین آثار در انجیل، دست یافتن به معرفت است. دست یابی به معرفت یکی از آثار سخن گفتن در رابطه انسان با خودش است. انسان راستگو کلامش اثر گذار است. و کسی هم که با روح القدس ارتباط نزدیک دارد در واقع، کلامش نافذ است و مردم سخنان آنها را گوش میدهند. که رساله پولس به تسالونیکیان، اشاره به این مطلب دارد. «زمانی که پیغام انجیل را به شما اعلام نمودیم. آن را کلمات به معنی نپنداشتند بلکه با علاقه بسیار به آن گوش فرا دادید. آنچه می گفتیم عمیقاً در شما اثر می گذاشت زیرا روح القدس به شما یقین کامل می بخشید که سخنان ما راست است ...»

همچنین در آثار سخن در رابطه انسان با خود در قرآن اینگونه بحث کردیم که: بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه لای کلمات هر کس بخوبی می توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند.

از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمد صلی الله علیه و آله گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصی است به گونه ای که با توجه به کلماتی که بر زبان جاری می شود می توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، و با استفاده از همین رابطه از قدیمترین ایام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیت، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می کنند. در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می خوانیم: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می داند).

در مقایسه ای بین آثار رابطه انسان با خود در قرآن و انجیل دریافتیم که در انجیل به احساس حضور خدا، نجات انسان و شرایط آن و دست یابی به معرفت اشاره شد. در قرآن بیشتر به رابطه بین زبان با فکر و اخلاق پرداخته شد و همچنین تاثیر زبان بر روح انسان شرح داده شد که از آثار این ارتباط است؛ که در این زمینه با قرآن تشابهی نداشت.

سخن در رابطه انسان با دیگران در قرآن و انجیل

در این رابطه در انجیل، به موانع سخن پرداخته شد. که با استناد به انجیل برنابا، به این مورد پرداختیم: «پس واجب است بر آن کسی که با نفس خود مجاهدت می کند اینکه سخن خود را به قیمت طلا بدهد، شاگردان در جواب گفتند ولیکن که می خرد سخن مردی را به قیمت طلا هرگز هیچ کس نه، و چگونه با نفس خود مجاهدت می کند واضح است که او پر طمع میشود...» در انجیل همچنین، به دشنام دادن و توهین کردن به دیگران، به عنوان یکی از موانع سخن گفتن اشاره کرده است.

در رابطه با موانع و آفات سخن گفتن در رابطه انسان با دیگران، موارد بسیار زیادی در قرآن کریم و روایات اسلامی اشاره شده است که در این مجال کوتاه به اشاره ای گذرا اکتفا میکنیم. همانطور که میدانیم، از مباحث قابل توجه در مورد زبان، بحث جرائم و آفات زبان است. هر قدر که نعمت بیان و زبان مفید و ارزشمند است آفات آن زیانبار و ناپسند است. با توجه به روایات، همانطوری که هیچ عبادتی نزد خداوند بالاتر از سخن حق گفتن نیست، هیچ گناهی نیز بالاتر از سخن باطل نیست.

در برخی روایات زبان را به حیوان درنده ای تشبیه کرده است که اگر مراقب آن نباشیم دیگران را می درد. لذا گفته شده درب زندان زبان را (منظور دهان است) با مراقبت باز کنید تا آسیبی به دیگران نزنند. امیر المومنین علی (ع) در اینباره فرمود: «للكلام آفات» (همانا برای سخن آفاتی است)

غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب: ۱ - گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد). ۲ - بیهوده گویی و پرحرفی ۳ - گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده ۴ - جدال و مرءاء (منظور از

«جدال» جرّو بحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود، و «مراء» به معنی بحثهایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است. ۵ - خصومت و نزاع و لجاج در کلام ۶ - تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن ۷ - بد زبانی و دشنام ۸ - لعن کسی که مستحق لعن نیست ۹ - غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می شود). ۱۰ - مزاح و شوخی های رکیک و زشت ۱۱ - سخریه و استهزای دیگران ۱۲ - فاش کردن اسرار مردم ۱۳ - وعده های دروغین ۱۴ - دروغ و خبرهای خلاف گفتن ۱۵ - غیبت کردن ۱۶ - سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب پیا کردن). ۱۷ - نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذوللسانین گفته می شود؛ مثلاً، در پیش رو چیزی بگویند و در پشت سر چیز دیگر). ۱۸ - مدح نا به جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند ۱۹ - نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافتها است ۲۰ - سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است.

با بررسی های انجام شده به این نتیجه رسیدیم که: قرآن و انجیل هردو در مذمت گناهان زبان سخن گفته اند. اما تفاوت در اینجاست که نکته سنجی های قرآن در این مسئله بسیار مهم، خیلی بیشتر از مسیحیت بود.

در بررسی آثار سخن در رابطه با دیگران، اشاره ای به کتاب اقتدا به مسیح شد. که در ادامه متن آن آورده میشود.

«سخننام را در قلب خود بنویس و بر آنها مشتاقانه تامل کن که تو را در وسوسه ها کمک خواهد کرد . هرکدام را می خوانی و نمی فهمی ، وقتی بیایم خواهی فهمید من به دو شیوه منتخبان خود را دیدار می کنم . یکی با امتحان و دیگری با تسلی هر روز دو درس به آنها می دهم . با یکی اشتباهات آنها را تصریح می کنم و با دیگری به پیشرفت در پرهیزگاری آنها را تشویق می کنم هرکس کلمات مرا بشنود و آنها را تحقیر کند ، خدا در روز قیامت بر او داوری می کند»

اما با توجه به آیات قرآن ، آثار سخن گفتن با دیگران را بررسی کردیم که به دلیل گستردگی بحث در این رابطه به ذکر عناوین آن اکتفا میکنیم. مواردی از قبیل: اقرار به ایمان، پرورش و پالایش روحیه

مومنانه، بیان شگفتیهای خلقت، تعمیم هدایت و تربیت، شکر نعمت، تفهیم و تفاهم، نفوذ و تاثیر گذاری، پرسش از مجهولات، درمان افسردگی روح، تمایز میان افراد به این ترتیب در آثاری که در رابطه انسان با دیگران عنوان شد به این نتیجه رسیدیم که در این مبحث شباهتی بین این دو کتاب آسمانی یافت نشد.

ب) سکوت

سکوت در رابطه انسان با خدا در قرآن و انجیل

در زمینه های سکوت در رابطه انسان با خدا در انجیل دیدیم که سکوت خدا در واقع جواب او و اولین نشانه صمیمیت خداوند دانسته شده است. از طرفی گفته شد که خداوند و حقیقت در یک جا سکنی دارند و آن سکوت است.

همچنین در در زمینه های سکوت در رابطه انسان با خدا در قرآن دیدیم که اولیاء اللہ به زبان ساکتند و به دل و قلب متذکر اوصاف ذو الجلال میباشند و هر گاه کلامی گویند کلام آنها نیز ذکر است که به هر چه نظر کنند در آن تدبیر و تفکر میکنند.

به نظر میرسد که در این رابطه بین قرآن و انجیل شباهت مفهومی وجود دارد اما نوع بیان مطالب باهم متفاوت است.

در بررسی عوامل سکوت در رابطه انسان با خدا در انجیل اینگونه بیان شد که : هرگاه نیازمند بودیم که برای چیزی به درگاه خدا التجا بریم و از او خواهش و تمنا کنیم، بر ماست که سکوت پیشه کنیم، زیرا ما نه میدانیم برای چه دعا کنیم و نه آنکه چگونه دعا کنیم. اما اگر خاموش بمانیم ، روح القدس خود با ندبه های وصف ناپذیر در حق ما دعا خواهد کرد. پس تمنا و خواستهای ما باید تنها بیان و عرض حالی باشد که با تعظیم و تکریم پروردگار و خاموشی همراه است. می شود با سکوت از خدا طلب چیزی کرد و یا اینکه با سکوت، با خدا حرف زد. نیازی نیست که همیشه با زبان با خداوند سخن بگوییم و خواسته هایمان را از او بخواهیم.

به عبارتی دعا و خواهش از پروردگار از عوامل سکوت در انجیل است.

اما در عوامل سکوت در رابطه انسان با خدا در قرآن هم یکی از عواملی که سبب میشود انسان سکوت کند و سخن نگوید، درباره ذات خداست. نباید در سخن گفتن عجله کرد و نیاز به سکوت است. خصوصاً در جایی که سخن از ذات خداوند است. بهتر است هیچ چیز گفته نشود. از دیگر عوامل سکوت در قرآن، ساکت شدن ظالمان، در پی نزول عذاب بر آنان است. از دیگر عوامل سکوت اینکه از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان‌گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد.

در این رابطه در قرآن و انجیل به مطالب مشترکی نرسیدیم. همچنین انواع سکوت نیز در انجیل بررسی شد. در انواع سکوت در رابطه انسان با خدا در انجیل سکوت معرفت شناسانه را بطور خلاصه بررسی کردیم. در انواع سکوت در رابطه انسان با خدا در قرآن دیدیم که رعایت سکوت کامل به هنگام دریافت وحی تا پایان یافتن آن، توصیه خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. همچنین در این مورد سکوت در هنگام شنیدن قرآن نیز یکی از انواع سکوت است. که انسان موظف است هنگام شنیدن آیات قرآن سکوت کند. این نوعی احترام به قرآن و کلام خداست. در این مورد نیز بین قرآن و انجیل شباهتی یافت نشد.

سکوت در رابطه انسان با خود در قرآن و انجیل

سکوت معمولاً در دو مسأله ریشه دارد؛ جهل و علم. گاهی انسان مسأله ای را نمی داند و از فهم آن ناتوان است. بنابراین، چون نمی داند، به ناچار سکوت می کند؛ زیرا حرفی برای گفتن ندارد. پس هر سکوتی به طور مطلق، پسندیده نیست و میان این سکوت جاهلانه و جبری تا آن سکوت پسندیده و عالمانه که گاه بعضی بزرگان از سرفروتنی یا حکمت بدان روی می آورند، تفاوت از زمین تا آسمان است.

در این رابطه در مسیحیت، انواع آن را با توجه به کتابی از وینگشتاین بررسی کردیم. وی سکوت را بر چهار نوع مطرح می کند. سکوت خنثی، سکوت سلبی، سکوت عرفانی، سکوت درمانی.

اما در قرآن، انواع این رابطه را از چند دیدگاه بررسی کردیم. ابتدا تقسیم بندی از ابن عربی : وی میگوید : سکوت بر دو قسم است ، سکوت ظاهری و سکوت با قلب و باطنی. و تقسیم بندی دیگری از که در کتاب طعم سکوت از قاسم صافی به آن اشاره شد در اینجا ذکر میکنیم: سکوت ذهن، سکوت نشان دار، سکوت معنایی، سکوت به عنوان تعامل. شرح کامل این مباحث در رساله آمده است.

همچنین در فصل انجیل آثار سکوت را نیز بررسی کردیم. یکی از آثار سکوت در رابطه انسان با خود در انجیل این است که انسان میتواند به وسیله آن از هر بلایی نجات یابد. بنابراین سکوت باعث نجات انسان میشود چنانکه در آثار سکوت در رابطه انسان با خدا نیز گفته شد و این نشان از اهمیت سکوت در انجیل و مسیحیت دارد.

یکی دیگر از آثار سکوت را در کلام قدیسه ترزا آویلائی بررسی کردیم. وی رسیدن به حیات باطنی را یکی از آثار سکوت میدانند: وی می گوید : حیات باطنی در کم سخنی و تمایل بسیار زیاد نسبت به خداوند است «.

با توجه به برخی از آیات انجیل میتوان دریافت که انسان از راه سکوت به نجات دست میابد. که در اینجا دو آیه به عنوان نمونه ذکر شده است : «کلاهنود نجات را بر سر بگذارید و شمشیر روح را که همان کلام خداست به دست گیرید»

اما در بررسی آیات قرآن آثار این رابطه بدینگونه است:

سکوت به هنگام شنیدن قرائت قرآن، زمینه ساز دستیابی به رحمت خداوند است:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. (اعراف / ۲۰۴)

یکی دیگر از آثار سکوت این است که موجب شنیدن دقیق سخن و درک مفهوم آن است:

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. (احقاف / ۲۹)

در این رابطه نیز شباهتی بین قرآن و انجیل نبود.

سکوت در رابطه انسان با دیگران در قرآن و انجیل

در مسیحیت انواع سکوت در این رابطه را بررسی کردیم.

ما در اینجا یک نوع تقسیم بندی از مولینوس کشیش اسپانیایی را ذکر میکنیم . مولینوس سکوت را در سه نوع دانسته:

اولین و نازل ترین نوع سکوت، سکوت دهان است؛ به این معنی که وقتی ما را به آن توصیه می کنند، در واقع از ما می خواهند که زبانمان را از کار باز داریم.

سکوت ذهن که دومین مرحله است؛ به این معنی که نه تنها زبان بلکه ذهن را هم وادار به سکوت کنیم به طوریکه چیزی به آن خطور نکند.

سکوت اراده که سومین و دشوارترین و در عین حال، متعالی ترین نوع سکوت است؛ سکوت اراده به معنای این است که نه تنها از ذهن چیزی خطور نکند، بلکه تمنای این را هم نداشته باشیم که بخواهیم سخن بگوییم تا مجبور باشیم جلوی آن را بگیریم.

در قرآن سکوت مشرکان را از بتها وقتی نیاز به کاری دارند عنوان میکند که این بدترین نوع سکوت است.

نکته دیگری که در قرآن به آن اشاره شده لزوم رعایت سکوت در نماز جماعت، به هنگام قرائت امام است. «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا .»

در این موارد نیز مطالبی که در قرآن و انجیل بررسی شد شباهت ظاهری به هم نداشت.

اما با توجه به بررسی های انجام شده، به نظر میرسد در این دو کتاب آسمانی، از نظر محتوایی، تفاوت زیادی در باب سخن و سکوت وجود ندارد. بلکه نوع بیان مطالب باهم متفاوت است.

نتیجه:

مسیح ، کلمه است و قرآن نیز کلام. مسیح، تجلی اندیشه خداوند در این هستی است. او پیام خداوند و از این کلمه است . قرآن نیز کلمه است، چرا که پیام خداوند است و خداوند پیچیده در کلام خویش، به همین دلیل است که معجزه اسلام، قرآن ؛ و معجزه مسیحیت ، - با برداشتی که می توان از

مسیحیت داشت - مسیح است . انجیل تفسیر مسیح، تفسیر پیام خداوند و تفسیر کلام اوست، زیرا که مسیح کلمه اوست؛ و قرآن خود پیام خداوند و پیام اوست

کلام با آن که از کمالات وجود است و متکلم منشأ کمالات بسیاری است که بدون آن باب معارف مسدود می شد و خدای تعالی در قرآن کریم مدح شایان از آن فرموده، چنانکه در سوره الرحمن که می فرماید: « خدای رحمن قرآن را یاد داد. انسان را آفرید و به او بیان آموخت.» (الرحمن، آیه ۱ / ۴) خداوند تعلیم بیان را در این آیه مقدم بر تمام نعمتها داشته ولی چون از سلامت آفات آن نمی شود اطمینان پیدا کرد و در تحت اختیار آوردن زبان مشکلترین امور است، سکوت و خاموشی بر آن ترجیح دارد. (امام خمینی، ۱۳۸۲، ص ۳۸۶) یکی از مشکلات طبیعی زبان بهره گیری نادرست و نا به جاست. این زبان که می بایست عنصر ارتباطی شود به دشمن ارتباطات تبدیل می شود و به جای آن که مهر و محبت را بیفزاید کینه و دشمنی را می پراکند. از این رو در قرآن کریم به انسان سفارش بسیاری می شود که برای رسیدن به تعالی و کمال، آن را در مهار و مدیریت و کنترل خود در آورد. مسئله ی تفکر و تدبّر، از اصول اساسی در راه و روش قرآن برای رسیدن به کمالات است. بنابراین سکوت یک حالت « تفکر» و « روحانیت » و «روشن بینی » به انسان می بخشد که قابل توجه است. تفکر در انسان و تدبّر در کائنات، اصلی است که قرآن بارها و بارها برآن تأکید داشته است.

بیگمان آنچه کمال را در این حوزه میسازد جدای از محتوای سکوت و سخن، سکوت به موقع و سخن به جا است. سالک آنجا به کمال میرسد که بتواند زبان خویش را نگهدارد چرا که این زبان از نعمتهای عظیم الهی است.

منظور ما از بیان اهمیت سکوت این نیست که بگوییم همیشه باید سکوت کرد و هیچگاه سخن نگفت. بلکه مهم این است که انسان جایگاه هر کدام از این دو (سخن و سکوت) را بشناسد و آن را سرلوحه کردار و رفتار خود قرار دهد.

به عبارتی اگر انسان در موقعی که باید سخن بگوید ، لب از سخن فرو بندد و زمانی که باید سکوت اختیار کند، لب به سخن گشاید، نشانه سبکی عقل است، همان گونه که سعدی شیرازی می فرماید:

« دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن
به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی»

یعنی سکوت نابجا و سخن نابجا هردو مذموم و مایه سبکی عقل بوده و انسان را از تعالی باز میدارد. امام در اسلام روشی برای مدیریت سخنگوی درونی بیان شده و آن این که اذکار خاص را در درون بخواند و آن را تکرار کند تا سخن گوی درونی در هنگامی که در حال تفکر نیست به بیراهه نرود. این که در اسلام و قرآن به ذکر و یادکرد، بسیار خدا توجه داده شده برای هنگامی است که شخص در گوشه ای نشسته و سخنگوی درون، مدیریت او را در دست گرفته و او را به هر سوی و سخنی می برد. در این جاست که با ذکر و دعا او را به مسیر خاص هدایت می کنند. اما بهترین کار آن است که از این سخنگوی درونی برای تفکر و اندیشه در هستی و کمال استفاده شود. بر این اساس تفکر یک ساعت، از عبادت هفتاد سال برتر دانسته شده است. این بدان معنا نیست که شخص در گوشه ای بنشیند و ذکری را بگوید بلکه باید همانند متفکران و فلاسفه و دانشمندان در موضوعی تفکر کند و سخن گوی درون را در مسیر کمالی و برای آن استفاده کند.

مسئله تفکر و تدبیر، از اصول اساسی در راه و روش قرآنی برای رسیدن به کمالات است. تفکر در انسان تدبیر در کائنات، اصلی است که قرآن بارها و بارها بر آن تاکید داشته است. انسان سالک کسی است که در آفاق (بیرون) و انفس (درون) خود تفکر می کند.

بهترین کسان آنانند که هنگامی که سخن می گویند و کلامی را بر زبان جاری می کنند برای خود و دیگران سودمند باشد و دوم کسانی هستند که خاموشی گزیده و با سخنگوی درونی به مذاکره علمی مشغول شده اند و یا نهایت اگر تفکر و اندیشه ای علمی ندارند سخنگوی درونی خویش را به ذکری مشغول می دارند. این گونه سکوت و خاموشی است که کمالی است نه هرگونه خاموشی دیگر؛ زیرا گوشه ای نشستن و در خود فرو رفتن و زمام امور را به سخنگویی سپردن که وی را به هر بیراهه ای می برد عین گناه است.

مختصر این که نفسِ سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم تری به میان آمد حکم عوض می شود و گاهی سکوت حرام، و گاهی واجب می شود، اما در غیر این موارد و در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است. نباید کلام را بدون استفاده آخری هدر داد.

بنابر این:

اگر «سخن» وسیله انتقال افکار بلند اندیشمندان به دانش پژوهان است،
اگر حضرت حق، «سخن» را وسیله ی ارتباط با برگزیدگان خویش قرار داده است،
اگر «بیان»، کمال بخش آفرینش انسان قلمداد شده است: «خلق الانسان، علّمه البيان» الرحمن (۲/۵۵-۳)،
اگر در «بیان» سحری هست: «و إنّ من البيان سحرا» مجمع الامثال میرانی (۱/۹۰)،
اگر موسی، «فصاحت» برادرش هارون را وسیله ای مناسب برای ابلاغ رسالت می پندارد: «و أخی
هارون هو افصح منی لسانا» (قصص ۲۸/۳۴).
و اگر علی (ع)، «بلاغت» را از شرطهای تأثیرگذار در اندرز می داند: «هكذا تصنع المواعظ الباغه
بأهلها» (نهج البلاغه. ترجمه فیض الاسلام. خطبه ۱۸۴. ص ۶۱۸)
به حقارت نتوان کرد نظر سوی سخن
سخن آن است که از عرش برین آمده است
دل ما چون نکند میل سخن کاین گوهر
خاص از بهر دل ما به زمین آمده است.

فهرست منابع و مآخذ

منابع اسلام:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- سید رضی، نهج البلاغه، چاپ اول، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۴ ق
- ۳- فرهنگ معین
- ۴- دیوان حافظ، پژمان بختیاری، ناشر پیک فرهنگ، چاپ دوم ۱۳۷۷
- ۵- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، گلستان سعدی، انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۶۶
- ۶- مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، تهران، نشر طلوع، بی تا
- ۷- نامه های عین القضاء، مصحح علینقی منزوی و عفیف عسیران، ناشر زوار
- ۸- مولوی، فیه ما فیه
- ۹- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق
- ۱۰- معانی الاخبار، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق
- ۱۱- تفسیر ابوالفتوح رازی
- ۱۲- حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، نشر دارالفکر، بیروت، بی تا
- ۱۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۲ ش
- ۱۴- جعفری، یعقوب، کوثر، ج ۶، بی تا
- ۱۵- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق
- ۱۶- ابن بابویه، محمد بن علی، الامالی (للصدوق)، ناشر: کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ ش
- ۱۷- غررالحکم و دررالکلم آمدی(ره)، به صورت موضوعی، رسول هاشمی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷
- ۱۸- عاملی، شیخ حر، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۲، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۰۹ ق
- ۱۹- گیلانی، عبد الرزاق، مصباح الشریعه، (ترجمه وی)، چاپ اول، تهران، انتشارات پیام حق، ۱۳۷۷
- ۲۰- حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق
- ۲۱- الذریعه الی مکارم الشریعه
- ۲۲- محدثی، جواد، قلمرو دل
- ۲۳- احسن الحديث ج ۶

- ۲۴- فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، دکتر گل بابا سعیدی
- ۲۵- نراقی، مولی مهدی، گزیده جامع السعادات، ج ۲، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۵
- ۲۶- فرهنگ ماثورات
- ۲۷- کیمیای سعادت، امام محمد غزالی،
- ۲۸- نوربخش، جواد، ۱۳۷۲، فرهنگ نوربخش، تهران، مولف ۱۱/۴ به بعد
- ۲۹- گوهرین، صادق، ۱۳۸۲، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، ص ۷/ ۲۱۵
- ۳۰- آثار الصادقین ج ۹
- ۳۱- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ترجمه علی اکبر غفاری، چاپ اول، نشر صدوق، ۱۳۶۷
- ۳۲- استیس، و.ت، ۱۳۶۷، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، سروش
- ۳۳- تمهیدات عین القضاء به تصحیح عسیران، انتشارات منوچهری
- ۳۴- فرهنگ قرآن، جلد ۱۶، هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) (۱۳۸۶)
- ۳۵- کشف المحجوب- ابو الحسن علی بن عثمان هجویری - انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۹- چاپ ششم
- ۳۶- المحجّۃ البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ملا محسن فیض کاشانی، موسسه اعلمی مطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ، جلد ۵
- ۳۷- دباغ، سروش، سکوت و معنا، تهران، انتشارات صراط، ۱۳۸۶
- ۳۸- انقروی، اسماعیل، ۱۳۸۰، شرح کبیر انقروی بر مثنوی مولوی، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران، برگ زرین ۶۲۸/۲
- ۳۹- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۷، تفسیر موضوعی قرآن، قم، مرکز نشر اسراء،
- ۴۰- هاکسلی، آلدوس، ۱۳۸۱، سکوت در سیری در سپهر جان: مقالات و مقولاتی در معنویت، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران، نگاه معاصر
- ۴۱- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۱۱، ناشر: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق
- ۴۲- نورالثقلین، جلد ۳، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی، دارالتفسیر، چاپ سوم، ۱۳۸۳
- ۴۳- حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، ج ۱۰، انتشارات کتابفروشی لطفی، تهران، ۱۴۰۴ ق
- ۴۴- کاشانی، فتح الله، تفسیر منهج الصادقین، ج ۲
- ۴۵- میرزا خسروانی، علیرضا، تفسیر خسروی، ج ۵، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۰ ق
- ۴۶- طعم سکوت - دکتر قاسم صافی - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۹۰
- ۴۷- تسخیری، محمدعلی، ایده های گفتگو با دیگران، چاپ اول، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۳ ش
- ۴۸- امیدوار، اف، اخلاق تدریس، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۳

- ۴۹- فرهنگ کامل لغات قرآن. پروفیسور عباس مہرین شوشتری. نشر گنجینه. ۱۳۷۴
- ۵۰- (غزالی، ابو حامد محمد، احیاء علوم الدین، ترجمہ موید الدین محمد خوارزمی بہ کوشش حسین خدیو جم، تہران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸، ۲۲۸ - ۳۳۳)
- ۵۱- کاشفی سبزواری، حسین بن علی، مواہب علیہ، ج ۱، تہران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۹ ش
- ۵۲- ارسطو: ریٹوریکا (فن خطابہ)، ترجمہ پر خیدہ ملکی، چاپ اول، نشر اقبال، ۱۳۷۱
- ۵۳- طبیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸
- ۵۴- مکارم شیرازی، ناصر، و همکاران، تفسیر نمونہ، ج ۲۲، تہران، دارالکتب الاسلامیہ، ۱۳۷۴ ش
- ۵۵- مطہری، مرتضی، سیری در سیرہ نبوی، چاپ ۳۷، تہران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷
- ۵۶- شیخ بہایی، کشکول، تہران، گلی، ۱۳۷۸، چاپ پنجم
- ۵۷- سیاسی، علی اکبر، روانشناسی پرورشی، چاپ بیست و سوم، تہران، انتشارات شرکت سهامی انتشار کتب درسی، ۱۳۴۰ ش
- ۵۸- محدث قمی، نژہ النواظر فی ترجمہ معدن الجواہر، چاپ اول، تہران، انتشارات اسلامیہ، بی تا
- ۵۹- امین، سیدہ نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱ و ۴
- ۶۰- شبر، سید عبد اللہ، الاخلاق، الطبعہ الاولی، بی جا، ذوی القربی، ۱۴۲۷ ق
- ۶۱- نسائی، احمد بن شعیب، خصائص امیر المؤمنین
- ۶۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، جلد ۲، تہران، نشر جهان، ۱۳۷۸
- ۶۳- ابن شعبہ حرانی، تحف العقول، تہران، انتشارات علمیہ الاسلامیہ، ۱۳۶۳
- ۶۴- معتزلی، ابن ابی الحدید، شرح نہج البلاغہ، ج ۲۰، قم، انتشارات کتابخانہ آیت اللہ مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق
- ۶۵- جان مورگان، آیین آداب معاشرت (روان شناسی اجتماعی)، ترجمہ: جہانگیر افخمی، تہران، ارمغان، ۱۳۷۳، چاپ سوم
- ۶۶- طبرسی، فضل بن حسن، مشکاۃ الانوار فی غرر الاخبار
- ۶۷- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، ج ۱، چاپ اول، قم، انتشارات دار الثقلین، ۱۳۷۸
- ۶۸- فلسفی، محمد تقی، سخن و سخنوری، تہران، انتشارات الحدیث، ۱۳۶۸ ش
- ۶۹- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الہدایہ و مفتاح الکفایہ
- ۷۰- خوانساری، جمال الدین، شرح بر غرر الحکم، ج ۲
- ۷۱- نبوی، عباس، ہنر و ماوراء الطبیعہ، ۱۳۸۱، نشر معارف، چاپ اول، تہران
- ۷۲- سبحانی، جعفر، الالہیات، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۴۱۱ ق، چاپ سوم، ج ۱
- ۷۳- بہشتی، احمد، عیسی در قرآن، تہران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵
- ۷۴- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۹
- ۷۵- شرح فصوص الحکم، خواجہ محمد پارسا، تصحیح جلیل مسگر نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، تہران، ۱۳۶۶

- ۷۶- فرهنگ آفتاب، ج ۶، فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه عبدالمجید معادیخواه، نشر ذره، تهران، چاپ اول ۱۳۷۲
- ۷۷- موسی بن میمون، دلاله الحائرین، تحقیق دکتر حسین آتای
- ۷۸- مفاتیح الغیب، صدرالمتألهین شیرازی، تصحیح دکتر نجفقلی حبیبی، بنیاد حکمت علمی ملاصدرا، ج ۱
- ۷۹- فیض الاسلام، نهج البلاغه، ۱۳۵۱، نشر ایران مهر، چاپ اول
- ۸۰- مجله معرفت ادیان، سال اول، شماره اول، زمستان ۸۸
- ۸۱- شیخ حر عاملی؛ آداب معاشرت از دیدگاه معصومان علیهم السلام، محمد علی فارابی- یعقوب عباسی علی کمر، مشهد، آستان قدس، ۱۳۸۰ ش، پنجم
- ۸۲- نسفی، عزیزالدین، کتاب الانسان الكامل، به تصحیح و مقدمه فرانسوی ماریژان موله، تهران، قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه ۱۹۶۲ م
- ۸۳- علامه مجلسی؛ بحار الانوار- ترجمه جلد ۶۷ و ۶۸، سیدابو الحسن موسوی همدانی، تهران، کتابخانه مسجد ولی عصر، اول، ج ۲
- ۸۴- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، کتاب الروضة در مبانی اخلاق (ترجمه جلد ۷۴ بحار الأنوار)، مترجم: رضائی، سید عبدالحسین، محقق / مصحح: بیانی، حبیب الله، ناشر: اسلامی، تهران
- ۸۵- التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، علامه حسن مصطفوی، موسسه نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ اول، ۱۳۸۵، ج ۹
- ۸۶- عرفان و تفکر: از تأملات عرفانی مولوی تا عناصر عرفانی در تفکر هایدگر- مولف امید همدانی- نشر نگاه معاصر- ۱۳۸۷
- ۸۷- طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ایران، موسسه اسماعیلیان ۱۴۱۲، چاپ پنجم، ج ۲
- ۸۸- دیلمی، حسن بن ابی الحسن؛ ارشاد القلوب الی الصواب، ترجمه عبدالحسین رضایی، انتشارات اسلامی، ج ۱
- ۸۹- دیلمی، حسن بن ابی الحسن؛ ارشاد القلوب الی الصواب، ترجمه علی سلگی نهاوندی، قم، نشر ناصر، ۱۳۷۶ هـ ش، ج ۱
- ۹۰- دیلمی، شیخ حسن، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۱، چاپ اول، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق
- ۹۱- حسین دیلمی، حکایت و حکمت، انتشارات راه قرآن، قم، ۱۳۸۲
- ۹۲- قزوینی، میرزا محمد خان، تذکره الولیاء، انتشارات گنجینه، چاپ اول تهران
- ۹۳- مفردات الفاظ قرآن، الحسین، الراغب الاصفهانی، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دارالقلم، دارالشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ
- ۹۴- مجمع اللغة العربیه، فرهنگ معجم الوجیز، بی جا، ۱۴۰۰ ق
- ۹۵- منتصر، عبد الحلیم و همکاران، ج ۱، فرهنگ المعجم الوسیط، ترجمه محمد بندر ربگی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴
- ۹۶- بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، مترجم: رضا مهیار، انتشارات اسلامی، تهران
- ۹۷- دایره المعارف تشیع، ۱۳۸۱، ج ۹، نشر شهید محبی
- ۹۸- ابن اثیر، النهایه، فی غریب الحدیث والاثر، بیروت، المكتبة العلمیه، ۱۳۹۹ هـ
- ۹۹- احمد بن محمد فیومی، مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، بی تا
- ۱۰۰- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين تحقیق: سید احمد حسینی، ناشر: کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵
- ۱۰۱- سعید الخوری الشرتونی، اقرب الموارد ص ۶۸۸

- ۱۰۲- سیاح ، احمد، فرهنگ جامع عربی فارسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلام، بی تا، ج ۱
- ۱۰۳- ابن منظور، الافریقی المصری ، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، طبع الاول، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ ق، ج ۱
- ۱۰۴- جروان السابق ، فرهنگ نوین،
- ۱۰۵- خلیل بن احمد فراهیدی - العین ، ج ۵، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ق
- ۱۰۶- قرشی ، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۴ و ج ۳، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم ، ۱۳۷۱
- ۱۰۷- تاج العروس من جواهر القاموس از حسینی ، محمد بن محمد عبدالرزاق حسینی (زبیدی)، جلد ۱
- ۱۰۸- اوراد الاحباب ص ۶۸ و ۱۱۹. به نقل از شرح اصطلاحات تصوف . گوهرین جلد ۸ و ۷
- ۱۰۹- شیخ مفید، الامالی المفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳
- ۱۱۰- امام خمینی؛ شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷
- ۱۱۱- سکوت یا سخن احمد رضوی- مؤسسه فرهنگی پیوند با امام- چاپ اول- ۱۳۸۷
- ۱۱۲- فرید الدین عطار نیشابوری، دیوان عطار، انتشارات پیمان، چاپ دوم ، ۱۳۸۴
- ۱۱۳- اخلاق در قرآن آیت الله مکارم شیرازی
- ۱۱۴- فلسفه چامسکی، مورتون و نیستون، ترجمه احمد رضا تقاء، طرح نو، ۱۳۸۵
- ۱۱۵- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶) ، زندگی در پرتو اخلاق، نشر سرور،
- ۱۱۶- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه حمید رضا شیخی، چاپ اول، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۷
- ۱۱۷- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر انسان به انسان، تحقیق و تنظیم محمد حسین الهی زاده، قم، اسراء ، چاپ چهارم، ۱۳۸۷
- ۱۱۸- فلسفه و ساحت سخن، غلامحسین دینانی، انتشارات هرمس، چاپ اول ۸۹
- ۱۱۹- ترجمه بیان السعاده فی مقامات العبادة، خانی رضا / حشمت الله ریاضی، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۷۲

۱۲۰- shnn.ir/default/pdfs/92040413.pdf

۱۲۱- سایت دکتر دینانی: ebrahimi-dinani.blogfa.com/post-195.aspxk

- ۱۲۲- سر سلوک ، ترجمه و شرح رساله الولاية، رودگر کوه پر، محمد جواد
- ۱۲۳- طبرسی، علی بن حسن ، ترجمه مشکوٰۃ الانوار در اخلاق و مواعظ ، ترجمه عطاردی قوچانی، عزیز الله، نشر عطارد، تهران ۱۳۷۴
- ۱۲۴- خمینی، روح الله، جنود عقل و جهل ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۲
- ۱۲۵- آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ابن فهد حلی، احمد بن محمد، ترجمه عده الداعی و نجاح الساعی همراه با شرح اسماء

الله ؛ ج ۱

منابع مسیحیت

۱۲۶- کتاب مقدس

- ۱۲۷- انجیل برنابا، مترجم: حیدرقلی خان قزلباش، ص ۲۳۹
- ۱۲۸- دایره المعارف کتاب مقدس، مترجمین آلیس علیایی... [و دیگران]؛ ویراستار و مسئول گروه ترجمه بهرام محمدیان... [و دیگران]، تهران، سرخدار، ۱۳۸۱
- ۱۲۹- هاکس آمریکایی، قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷
- ۱۳۰- کلام مسیحی، توماس میشل، ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، چاپ اول، ۱۳۷۷
- ۱۳۱- زبان شناسی دکارتی (فصلی از تاریخ تفکر عقلگرا)- نویسنده: چامسکی - مترجم: احمد طاهریان. ۱۳۷۷. نشر هرمس- صفحه ۷۸
- ۱۳۲- بریتیش وفورن، سبل سوسائیتی، کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ۱۹۳۲، دار السلطنه لندن.
- ۱۳۳- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ترجمه جواد مصلح، ۱۳۶۶، انتشارت سروش، چاپ اول، تهران
- ۱۳۴- درس گفتارهایی از فلسفه کانت درباره روانشناسی، ص ۷۸
- ۱۳۵- روح آیین پروتستان، رابرت مک آفی براون، ترجمه فریبرز مجیدی، موسسه تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۱
- ۱۳۶- حکمت مردان صحرا- تامس مرتون- ترجمه فروزان راسخی- نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۴
- ۱۳۷- لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، روبرت آسریان، ص ۹۲
- ۱۳۸- کونگ، هانس، متفکران بزرگ مسیحی، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۶۸، ص ۶۱
- ۱۳۹- پانن برگ: الهیات تاریخی- آلن گالوی- مراد فرهاد پور- موسسه فرهنگی صراط- ص ۱۳۴
- ۱۴۰- آگوستین قدیس، اعترافات، ترجمه: میثمی، سایه، نشر سهروردی، تهران، ۱۳۷۹، دفتر هفتم، بند دهم
- ۱۴۱- عرفان و تفکر: از تاملات عرفانی مولوی تا عناصر عرفانی در تفکر هایدگر- مولف امید همدانی- نشر نگاه معاصر- ۱۳۸۷
- ۱۴۲- آشتیانی، جلال‌الدین، تحقیقی در دین مسیح، نشر نگارش، چاپ اول، سال ۱۳۶۸
- ۱۴۳- روح آیین پروتستان، رابرت مک آفی براون، ترجمه فریبرز مجیدی، موسسه تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸
- ۱۴۴- مواجهه قرآن با فرهنگ مسیحیت اعظم پویا، انتشارات هستی نما ۱۳۸۵
- ۱۴۵- کریم مجتهدی، فلسفه در قرون وسطی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵
- ۱۴۶- کتاب مقدس (آشنایی با ادیان ۳)، عبد الرحیم سلیمانی اردستانی، نشر آیات عشق، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲،
- ۱۴۷- مفهوم زمان و چند اثر دیگر- مارتین هایدگر- ترجمه علی عبداللهی- نشر مرکز- ۱۳۸۳- تهران
- ۱۴۸- مدخلی بر تبار شناسی کتاب مقدس، دکتر حسین کلباسی اشتری، سازمان چاپ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴
- ۱۴۹- انجیل به روایت متی تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران، نوشته ویلیام مک دونالد
- ۱۵۰- سروش، عبدالکریم، فربه‌تر از ایدئولوژی، مقاله باور دینی داور دینی، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۱۵۱- اقتدا به مسیح، توماس ا. کمپیس، زمینه ای برای گفتگوی عرفانی اسلام و مسیحیت مترجم سعید عدالت نژاد، تهران - طرح نو - ۱۳۸۲

۱۵۲- رادا کریشان، تاریخ فلسفه شرق و غرب، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، سازمان انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی،

۱۳۶۷، ج ۲

۱۵۳- کسوف خدا (مطالعاتی در باب رابطه دین و فلسفه)، مارتین بوبر، مترجم عباس کاشف و ابوتراب سهراب، تهران، نشر

فروزانفر، ۱۳۸۰

۱۵۴- گفتگو با خدا، نیل دونالدوالش، مترجم: توراندخت تمدن (مالکی)، جلد دوم

۱۵۵- عرفان و فلسفه - والتر ت. استیس - مترجم: خرمشاهی. تهران ۸۸، ناشر: سروش

۱۵۶- کرنز، ارل ای؛ سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ، ترجمه آرمان رشدی، انگلستان، انتشارات ایلام، ۲۰۰۸

۱۵۷- شناخت مسیحیت، جواد باغبانی و عباس رسول زاده. موسسه امام خمینی قم ۱۳۸۹

۱۵۸- جهان مسیحیت. مولند اینار. ترجمه محمد باقر انصاری و مسیح مهاجری. انتشارات امیر کبیر - چاپ سوم ۱۳۸۷ ص ۱۵۰

۱۵۹- سایت روزنامه ایران ۱۳۸۳/۰۳

۱۶۰- هفته نامه، خردنامه، ۱۳۸۳، شماره ۲۵ تیر

۱۶۱- سایت مسیحی (رجوع به ایمیل خودم برای آدرس سایت)

۱۶۲- مجله هفت آسمان، شماره ۳۵، مقاله سرشار از نیایش و لبریز از سکوت، ژوهانس کلپوس، ترجمه لیلا آقایانی چاوشی

۱۶۳- مجله هفت آسمان - دکتر بخشعلی قنبری، مقاله اصناف نیایش از نگاه ترزا آویلابی، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۸۵

۱۶۴- مجله هفت آسمان، دکتر بخشعلی قنبری، تفکر در اندیشه عرفانی، شماره ۳۷، بهار ۱۳۸۷

۱۶۵- کاپلستون، فردریک چارلز، تاریخ فلسفه کاپلستون، (از دکارت تا لایب نیتس)، ج ۴، ترجمه اعوانی، ناشر علمی فرهنگی

166- The Gospel According to Matthew/1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,

167- Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383. *Encyclopaedia of Religion and Ethics*, vol.12, pp.9

168- *Mysticism in Encyclopedia of Religion* . p 251

169- *Mystical Languages of Unsayings*. P. 157

170- Wittgenstein, L. (1961) *Tractatus Logico-Philosophicus*, translated by Pears, D. and McGuinness, B. (London and New York: Routledge and Kegan Paul) Revised edition 1974, p.89.)

Abstract

Problem statement: A comparative study of the Speech and silence with respect to recommendations provided by two divine books the holy Quran and the Bible in order to make the followers of both religions closer.

The main aim of the research is to express the importance of speech and silence in order to create interaction between the followers of Islam and Christianity. Also, a comparative study between speech and silence in terms of meaning and concept and a study of their positions will be provided therefor, the interpretations for both the holy Quran and the Bible have been used so that it could be used as a beginning for showing the importance of the problem and for preparation of a comprehensive applied research with using the directions provided by the verses of the holy Quran and the Bible and for providing what could be used as a tool for happiness because, most of the times, identification of a problem will lead to its observance. The research method is based on a comparative method, interpretation and analysis.

Key words: Quran, Bible, Speech, silence



ISLAMIC AZAD UNIVERSITY
Central Tehran Branch
Faculty of Literature & humanity Sciences
Department of Theology
“M.A” Thesis
On: Religion and mysticism

Subject:

The areas of silencer and speech in holy Quran and bible with
stressing on gnostic interpretations

Advisor:

Dr. BakhshAli Ghanbari

Reader:

Dr. Tahereh Tavakoli

By:

Zeinab Khorsand

Winter2014